


۰۴
۱۳۸۷ / ۱۱ / ۲۴
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای اسلامی
اسکن شد
۱۰۴۸

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: سفرنامه رقم
مؤلف: هفتاد الملک
موضوع تألیف: شرح جغرافیای رقم و پاره مطالب دیگر.

مؤسسه ۱۳۰۲
شماره دفتر
۸۱۸۲
۶۹۷



بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۶۳ - ۳۲

کتابخانه موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
پلاک و تیکت نامی ۱۳۰۲

1 2 3 4 5 6 7 8 9 10 11 12 13 14 15 16 17 18 19 20 21

۰۴
۳۸۷ / ۱۱ / ۲۴
اسکن شد

۱۰۴۸
اسکن شد

کتابخانه مجلس شورای ملی

اسم کتاب: سفرنامه قم
مؤلف: فضل الملک
موضوع تألیف: شرح جعفر صادق قم و پاره مطاب دیگر.

مؤسسه ۱۳۰۲
شماره دفتر
۸۱۸۲
۶۹۷

بازدید شد
۱۳۸۱

بازرسی شد
۶۳ - ۳۷

کتابخانه مؤسسه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی
فیلد و لیبل با سیستم ۱۳۰۲

و اوست رسیده ایم بحال آن آید که اثر در درون نگردد و کباب
 و سرخ حال مردم و چیزی را در ولایت را در صفت او را در بدین
 و فواید این را در قیاسی است که از باب هوش و تدبیر و شفقت
 کفایت خفته لبهر و کجی هیچ بر وضع فواید نیست و از زبان آن
 که از قلم آن است بخت بجز هر چه در وضع فواید شرح آنرا کنیم و در
 خواجه ایام روزگار بنام ابد اکتفا نخواهند که در وقت
 چه کوفه فقط در عقل و در لیس میماند و ملک نامی و حفظ نوع در آن
 برتر و نیز تمدن در قیاس را منحصر بظلم زردستان و در عرض مع
 کردن مال و نفس همه در وقت اول است طبع و نیز در حق
 بر آن پذیرفته اند که او را از آقا در رسیده ایم و سحر مهم از آن
 صفات رسیده ایم مختلف غایب در بصفت عقده و عمل و بزرگ
 در دست لا در بر قیاس دنیا و آخرت نام فرمایند
 فندسه که از خیر خداوند در رحمت او استغاضه کرده ایم چون
 از قصه آگاهانه میسر گوید و بجز یک کرده در زمین
 چنین نماند که اتمام منتهی آفات خود را مهر و سر و کلاه کند
 لهذا عدم فرصت و حال مسافت و غیبی نصیر کتبت
 سید الهی در میان ما

و چیزی را که درین سخن و باقی رهنوردن و از کتب اطلعت صحیح است
 و تحقیقات فارم بدینند که بود این اوراق اہمیت
 کلمات و در عقوبات و آن در بیان زندگانی و هر کس بر سر
 نفس بر داد این منہ وقت خود را مهر گذارد
 در این بین و تحقیق این اوراق برادر بزرگتر نصیر الله مرنا
 و دیگر اورام محصور می شود و در ضایع سر رات و هر یک از
 بطور چشم یا حسود کجا در سخن می گویم فایده نصیر الله مرنا
 در سعادت است با جمع آوری کلمات و لغت اول
 در سخن غیر دارد و این منہ در شرح حال علیه بدان
 بین راه و تحقیق و کلمات و طرز حالات اہل استقامت
 علم آن در حدیث و علم در حدیث و علم در حدیث
 شرح حال ترا و جمع کلمات تفرقه و غلبه بر اخبار و غیر
 لیس شود که در کتب است و چون رصفای می را علاوه بر حق
 آن در وقت و خوفی در فایده و در علم در طول دارد و شرح
 جمع الکتب و طبعان فاضل و کلمات و کلمات و کلمات
 و غایب و نیز کلمات و کلمات و کلمات و کلمات

صحیح است
 این خبر است که
 فایده بسیار است

عدده برادر لکینت غنوتو به تحقیق است این بر وجه تصحیح
 و ایضا او است بر شهر را بعد از خود که نام در واقع خورا فزانی
 برادران کرد خرفین را در بعضی (من صنف فکل اسهل)
 در آورده ام مقصود این است که هر یک از اخوان کلام در یک
 معاون یکدیگر برتر بگردد تا نقص و عدم باب در کار
 تألیف است بن عمر به پیوسته شرح حال ذاب اشرف و
 امیر شریف عظمی مع لغت بر زبان علی ملک در عدده بر برادری
 سمت بر رعا دارد به شرح حال سایر اخوان صفا و در هر آن
 سفر دو کتا در وضع به امانه مردم احوال بر سر و آنچه این در تقریباً
 در سن میراگان اربعه است نه بود به هم محرم و عدده بر اوقات
 بیست رفاقت دارم بز شمع در روزانه سفر به پیوسته در ذکر
 اس و اناص عمره ترک عثمان و لقب قبر از ام کرد
 فقط در نام و لقب میکنم و در اتمار در ام هر کس به شهر خوان
 الفای میکنم و یک در سن را از اولی عدستنی سخته
 باقی در رم ادب در زید جمیع عزایات آنها را ذکر میکنم
 خداوند ابر استغاثت حسبه امیه دارم و ما را از موافقت و جز

کتوا بدم خرد
 به برینسته سوه

دستار

پس در بعضی در زب و کسبه ندرت و فزونی به در سخته درین
 سفینه حقیقت کردیم با آه رب لغت ندرت و با جانب
 مکلف نه آسته به هم و نیز امیه دارم و امکتاب به جز سیده
 در در و شایر و کار به نه در با بطله ای و نام در کوان
 و است رصفت حسبه در در جهان سالم و غنم به هم

جنبه است و هم هر شبان به علم هزار و صد و بیست و چهار
 ترک در بعضی روز از کوه به همس به هم گشته بود
 به بیان حضرت سحاب و اللات بهت بهر لهنه عظمی رکن الهی
 روح فرقا از عمر رفتن بیایات و فزونی از فانی از طهران
 بر او به سخته حضرت به علم عیه الکرم و صدر خاک ری
 و در یک فرسخ دارم خدمت طهران است لغت مکان و لغت
 ساعت به زبانه در طهران در ب عمارت از زحمت

اجزا و سفر حاضر سر نیز و در رباب و الدحکت و منصفه امراء
 مغرب و در زاویه سعته نش در باغ مرجه همدعی طاب
 راء از غارت محرمات نزل کرم بخت بعینه
 پرده یک زاویه سعته است و نیز و سر و سر ایرانه در
 دارد هر یک از اولان محترم و بیادست مالک ایران
 امور میزد در باغ نزل بکنند
 این آفات حکم زاویه سعته می رفانی است در بقا از کزن
 محترم مردم میرزا یوسف سندی مالک صدر عظیم این است مع
 در او اخر حال لغیر انولت و نه سر او از نه تقریباً در است
 از جانب ادارات به لانی حضرت احد ارف آقا
 امین لطفان در زیر عظم است برکت نیات حرکت دارد
 اینم در عام خود صاحب گفت است از قرار کیم ستم چه ان
 در صد مردم آزار دهم افز نیست پیش آفات طلب نطم
 در دست راست و این جارا خوب اداره کند است و نظیر
 هم است مقدمه حضرت سحاب و الله روح فرقه در آله
 نزل کند و این جانبان در طاق کز نوار نزل کرم در باب
 ع

عاقبت میرزا مین ملک دام قبله و دستکش مجتهدت در باغ
 مردم میرزا حسین امیر نزل کرده هر یک از اجزا و جه الامه در باغ
 دف بنار سه نزل کرده و در سب این است در در باغ سعته
 لغزس نیز مین رباب شود بی هر یک کفایت آید چون
 بعضی از عقب بی نیز دکنن حاضر سینه لهذا ذکر اسم بعضی
 در بعضی صبح نظر میوه است و در سب رباب جدا
 است بی بعضی از غیر مین اجزا و نه شود و مقصود شرح حال آنها
 است ره خواهد شد است بی بخوانند تفسیر و بعضی کتب دیگر
 سخن شرم دور به مقام صرف شام در حضور والد در سر خاکی
 حاضر نیز بعد از صرف غذا با طاق خود نزل کرده و به جمع است برین

یک نه است و هم هر شعبان امروز صبح از خواب برخاسته
 و لانه یکانه با آوردم و بجهت آقام بعضی نقص و در سینه نوک از نظر
 چند روز دیگر در زاویه سعته آراق خواهد شد و بعد از انام امور

از این منزل منزل دیگر حرکت نمود
 از در عصر جناب قاسم میرزا
 سعدل ملک شیراز در جناب میرزا محمدرضا خان
 طبیب هندو هایدلند از شهر بایر با آمدند و کلمات حضرت مطهره
 و اللیسیه و بعد برین این جانبان آمدند قاسم میرزا خان
 فرزند قاسم را محمد علی شیراز است طبع فرخ و دارائی را
 با کبریا ترکیب کلمه صرافت خواجه دادند در عبارات و ادبیات
 بهره و آن نصیب ایشان است از آنجا که در کتب و آثار میکنند
 و علم هم دادند چنان در نظر علم در میرزا علی نقی ادیب هم نامیده
 است در کتب از نظر آنها خود را در در هایدلند نگه داشت
 میرزا است شرح حال میرزا را در آن کتاب نوشته است و
 مراد نظر نیست چه گفته است بود وقت سفر نامه نزدیک همراه
 نیست در نظر عبارت کلمه که آنکه یک در شهر از آن است جناب
 مسیح ملک در آن سفر نامه گفته است که است با طبع فارسی
 درین جا مکتوب
 ایام ملک بگذرد من تا بنه تر از خلیف بر من
 با هر زمین باشد در بود خورشید لغات امید چنین

دارد

در در خط و خال آن مهر مثل از مشک فتن در نافه چین
 از رویه ایشان خط خاطر نشسته است این محضر گفته اند
 جناب قاسم را محمد سعدل ملک از این فارس و کت اول است
 این اوقات در طهران آهفت دارد به معتمد در اوصاف حمید
 ادلس در در طهران از مردم غریب است و عوالت و زیدی
 و عوالت و جماعت علماء است هر چه شنیدم در تصنیف و تخریر
 بهر است چنین مردی که لفظی در جهان نظیر ندارد در عراق و نزد
 حکومت داشته است و همچو دنیا در جرمه در نوشته است در تمام
 حکومت خود دنیا در سر نخ داشته است اکی صبر این در لغت علمی
 نزد این جانبان بهر بعد از و داع مراحت شهر گردند امر و نظری
 معتمد اسطغان محمد حسینیان سر تیب خط و ملک بهر حیدر حسینیان
 فرزند مرهم حاجی محمد حسینیان صدر علم حسینیان و کلام امور و کلمات
 حضرت مطهره و الله در با در طهران معتمد باشد و بعضی کارها
 صورت دهر از طهران باینجا آمد و چینه طغر فرمان این است این
 جانبان را آورده بود در برف صحت هایدلند و فایم وزارت عطلی
 رسیده و در باره آنها را بهتر میبرد در وقت درزا دسترفین

در قریب و بعد از آن فوت ده روز است و همه هر وقت آن فراموش
 رسید عین عبارات آن درین کتاب درج خواهد شد و مجدداً شرح آن
 آتی ذات در غایت است و نیز قدر از کجاست شرح هر
 یعنی در آخر سال شمسی تو سنان میس که بکلمه صلت قاهره بنام آن
 حضرت مسطاب ارف و الله روحی فرلا با ایالت فارین نصب
 شده از کجاست ایالتی است که در حضرت از فرزندان آن یعنی
 خانه نادان و نوکران باقی زنده است تا مرگ درنده لهند را در
 بزرگترم ذاب ارف و الله لغوی را منصب امر قالی نام
 شده لقب عین ملک و قنده و ذاب و الله لفراموش را و ای
 جانب اسد اللیمرنا و محمد میرنا در ضعیف میرنا و سلطان حسین زاری
 منصب امیر وقت شده و بهر یک از پنج نفر حاضر، نصر قالی
 اصغر موجب رحمت شده چون علی کردن من صاحب تریجی است
 لهند در اعتبار ترقیت در هنگام عفو آن جوانان بنام آن
 این رتبه بر تریجی رتقام عالی است پیوسته بهر یک و نصر قالی
 هم اصغر موجب دادن توزع نور است بآن منصب بر آن کرد
 و این اصغر موجب باید دعا کرد و کسر کبار شده و اکنون نصر قالی تصف

در کلا

در کلا دولت بجم محترم حضرت عبد العظیم علیه السلام مشرف شد
 اعلی زارت با آورده و نماز خواند و دعا کرد و صلت شریف و نیز در جز
 ستم عیانت میزان حضرت مسطاب و الله روحی فرلا محمد حسینی آن
 سرتیب در چندین سال در این دستگاه است و صحت بکسر دارد
 در ایامه نهایت کتب و قیاس تعجب عطا و ملک سرفراز
 تر در طهران ایالت ظاهر کرده و کسر امیر فارس و سخنرانی
 عوالمین و کز نین جواهر در آن است

در سینه است و اینم هر چه در معلم امروز، از جمع از جهل
 حالت و اعلاء و اشراف طهران درین آینه در رسم دین با
 آورده و شهر رفته است هر یک را کفایت، باعث ظهور
 خواهد شد که آنکه بعضی آنرا در دارالکمال است و فضا بر بند
 یا کلمه دیگر در این تصدیق در بقیات می نگارم

امروز درین جا با خوان خود بجم رفیع جاء الشیخ بابنا
 فاجابنا والنفوس تجی من الانباء حبابنا
 آورده در ذاب ارف و الله فریدون میرزا لیر عم این بنام
 یعنی امیر عظیم فرزند میزان حضرت مسطاب ارف و الله مشرف

چهارشنبه غره رمضان مبارک ۹ ۳۰ ۱

اروز بعضی جزئیات واقع شده که در آن روزت جناب
قائم محمد ابراهیم قرآن العالی را بفرمودند و بعد از آن
در آن صحنه تشریح فرمودند که این مردم چه چیزند و
چرا میفرستند و حضرت صاحب کرامت آن حضرت
فرمودند که ما هم میفرستیم و بر سر آن میفرستیم همان اثر
با آن آمده و در آن نبر آمد

اول آن روز جناب صاحب کرامت را به عرض من المصطفی
حضرت پادشاه و خاندان آن حضرت را عرض کردیم که از آن
و این تیره فن ریاضت در آن تیره است و در آن ساعت
در حضور والد بعد از آنکه از آن بان آمدند و خواستند
با هم بر آن حضرت و در روزی که ما در مراتب آن
کنند استغراق کرده در آن ساعات چه کتاب خواندیم و در آن

و بعد بچه های مستقیم با سخن جواب بفرمودند که این ادب
بسیار است و بعد از آنکه در آن روز آن روز آن روز آن روز
استغراق در آن ساعات چه کتاب خواندیم و در آن

باید

تا به یاد برادری که معلم تو حاضرین این را شنیدند و از آن
دادند و شکر طرح تو بر زانها گفتند این ادب ~~در آن روز~~
~~استغراق بعضی است~~ با یک آب و آب و آب و آب
و در بنابر آنکه آن را که است در آن خیال کردم آیا چه لغز و
ظاهر برسد آیا از آن عرض میفرستد یا از آن به جری
بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد
در اول آن شب بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد
هم در آن شب با تو و با او را بفرستد و بفرستد و بفرستد
که در آن بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد
طاهر شد و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد
که طاهر شد و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد
و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد
و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد و بفرستد

و ذان طینت عن لا لغز عن ک و من غیره فل کان من
و نیز این شعر را از ادب والد بفرمودند که بفرستد و بفرستد
لا کان فی عهد فاروق فی جمیع من لسط کفیه من ذان فان

باید
بفرستد

و نیز از آنست که در بعضی کتب آمده که حرف اول که
 در دو فتنه (تایید) را الحمد و معنی آن (واذین فی المناصب)
 الاغزیه و المنزله و غیره است که هر یک از
 جواب مسؤل غنه را دادیم و از عهد بر آنیم که هر کس
 و جانب که میرزای بزرگوار را از آنحضرت عزوجل شمه از روی
 یک لفظی در باره آنرا مجید کردند و ادعای غنی نمودند
 از میرزا علی محمد بن اویسی معروف به میرزا علی محمد در
 و محال است که در حق او چنین صحبت را کردند
 طرح لفظ صحیح ترین نموده و در بعضی کتب در جانب
 عن بعضی که در عرفان گفته اند که آنست که هر دو ک
 دم زدند در وقت هفت هر یک سخن شمه در جبهه
 جانب است که هر کس معنی از قول او؛ و فصد را نیز
 در بعضی کتب گفته شده است که چنانکه در کتب
 و حدیث روایت دارند که آنرا از جهت این قول
 در بیان ایمان در آن لفظ باید در جزو ادارت مرحوم
 معنی میرزا علی محمد و لفظ بود و جانبش را اله از غنه
 دارد

بسیار است
 در بعضی کتب

بسیار است
 در بعضی کتب

مقاله
 مترجمین و خطرات

دار آن لفظ لغت است؛ که حالت رجول در آنست و در آن
 ضبط است از غایت در همه آنست و جانب
 عامی را از بعضی کتب و جانب عامی همش
 هم در آن لغت در باره آنست که در آنست و در همه
 س و جی هم از اجزا بود و هر یک لغت غیر لغت
 مرحوم حقیقت و لفظ جانب میرزا سید محمد معالی طبیب
 حضور ایشان در لغت بود که در آنست که در باره
 آن لفظ رجوع نموده؛ این امر نیز در لغت در آنست
 آن لفظ باید که در بعضی کتب معنی آنست
 امر آن لفظ را جمع بجانب عامی را از بعضی کتب و جانب
 عامی همش معنی آنست که در آنست که در آنست
 مستعد که در بعضی کتب در امر رجوع به کتب
 و همین ترتیب هم در آنست که در آنست که در آنست
 معنی لغت بود که در آنست که در آنست که در آنست
 در آنست که در آنست که در آنست که در آنست
 معنی آنست و جانب عامی لفظ او را در اغلب کتب

بسیار است
 در بعضی کتب
 و در بعضی کتب
 معنی آنست

میرد خدیجه بعد از معز کردن بنام روسته معلوم شد آن
 در سر ساق از خور میرزا علی نقی از ادب معصوم است در بر خیم
 میرزا حضرت مستطاب ارف و ولادت عهد روح فرشته است
 معصوم است چه است میرزا آن پسر را بر خواند نام آن
 از او خواستیم گفت در فاطمه نامم و وعده داد تمام آن
 قصه را بر از بار این بیان روانه دارد که زن هر چه است
 است درین عصر خوانده شد درین به است می

انچه بیت از تزلزل آن قصه است (شما)
 آرد نه ذاجیره وهو یصلنی اطعمه ذاناة وهو یصنی
 من فارضه بالاشرفی من سهم خدیجه فی العشاق بر صلی
 از همه مرای این قصه این چه شری است
 من کان اهل ملک الارض حیث یکن احاب فی النور عد عوف المساکین
 القادر الغاهر الخدی بن ذوشیطه مطهر الدین سلطان السلطنین
 حاز السیادة حتی خلت سنیته من ال فاجاه او من ال باسین
 ولی عهد به الابان فن ملکت عن لا والانی حضرت بالفوانین
 وذا اثر طبتک عن لا فمصره عدک و من غیره فد کان من طین

کتاب

لو کان فی عهد روث فما جیت من بسط کفیه فخرنا و ث فارون
 له کون سوا البید البضاء من کرم و من فصا سبحان کهر وین
 بالرفع والنصب فلما غیره منصرف کانه علم من غیره من وین
 قال البلوغ صبغا وهو ذ و ملک لکن اثر ابه فی سن عیشرین
 اصحبت غیب الذی باخشب ضعیف و صرث غوث الموی فی الذل و الهون

دمردایم الدهر سلطانا ابا طغری
 و عیم صباها انا حید و عکین

بختیبه دریم شهر رمضان مبارک
 معصوم بر نیات راه شهر ولایت در لاریت عصر بر علیه السلام
 او عیب بحرم شرف ترمیم و از آن برده آمد در باغ طرک
 در مهر بر لجر کل فایم ز نریم است کردن کردم و از آن لحن
 و حیط مقبره حکر و خان علام امیم امکان مهر کردن
 زوار است این عصر در زمان فایم معجزه جمع ما طاب ربه
 از امر او است معصوم است وین روقر معصوم و شجاع شهر است

دقت فاعله منعقد در مقام قوت تملیفات داشته اند و غیر از اینست
 در از امر او و خواهم کی وارد مقام شود در سر بنده تا در بنده
 در مقام را منعقد کنن یعنی بعد از وفات آمده بود
 بر فی یستوفی در استحقاق و در حود و انده است از جهت قضا
 کلمته داعیه هم می شود بعد از آنکه فاعله منعقد از مقام
 بیرون تملیفات بعد از فوت این قدرت حضرت وفات را
 مختص گرداند و او بر معنی قوت بود در دست دیگر
 که این دیگر اینست یعنی قوت او حرکت دهن در زمان وفات
 محفوظ چنانکه ان قزوین بعد در مقام توفیق در ظهور
 از امر او است یعنی است از قوت او چنانکه حکایت کنند
 در او و زبردت دمان یعنی بنابر خبر کرد و کلمه نفس
 در لفظ معنی ایم و گفتند آن یعنی بنی نوع آورد و داد
 او نفس را که در دست از میان شکست آن یعنی که آورد
 بزور چنین کرد باز آن دفع حکم آورد باز او دست خود
 شکست آن کلمه که هر که از این نفس در ام حضرت وفات
 نفس رفع ضرر آن دست در صلب کرده و آن است و

داد آن یعنی بنی سقسن در دور قرآن علیه سکه را نموده و غیر
 در سقسن و کلمه این قرآن ساه و صاف است از اعراض کن
 حضرت وفات قرآن کلمه بوداد بزرگت و سکه را با سقسن خود
 تا بعد نمود و کلمه این سکه در از اعراض کن حضرت وفات
 باز قرآن کلمه بوداد آن یعنی بنی سقسن را معنی
 و باورد کرد حضرت وفات لطلب را داشت و وفات کلمه
 و معنرات حرمت و کلمه دست با قدرت بی راست
 معنی و الفهم داد در وقت

این سخن در نظرها اغواق بی در واکر حکایت در عصر
 من آق و هر آینه چنین مکتب را بنام کتب کلمه در همین راه
 که در در ایران دیده شده و دیده میزند سکه صحیفان را
 لغت آنست که مستکنه و مجرعه دلوله را دست لوله که
 کلمه را با با آنست مکتبه این حالت از حضرت وفات
 چنین نیز آید نیست و کلمه او را دیده از روایت
 از او می بینیم که می بینیم از آن معبره است
 کوش مردم است چنان معلوم شد حضرت وفات مرد می نفس

زنده دل بهم است صرف روئے و ضایع قادر و قدم بر
 بر سقره خنجر و فانی مهروز همت و موجود است
 بعد از آن که بر حسب غمزه کردیم لایب بر طرف و الهی علی
 یک قطعه عکس خود را بر رسم ؛ دلا ر عمر را عین غمزه ای
 ماه بفریب رخوب عکسی بود سخن از آهات گویم و گویان
 کتاب سفر نامه مفریب و مقلده سخن شرم حضرت طهرانی
 مغنیه و تصنیفات غیره در آن کتاب دیده شد

جمع سیم در مصافحه لک

امروز جناب آقا میرزا محمود وزیر مستوفی اول دیوان در مجلس
 نازس باین وجه است و زنده مردم مفریب زلفه آله گویان
 مستوفی دیوان از شهر درین برین آمده غمزه آله ای را
 وزیر میگویند آن است در دفتر آله ای در زمان حکومت
 لایب و الهام به اعظم روح فرما وزیر علیه طهران تعلیم از ازار
 تا کون بود برین طلب غمزه است رالم و مردم و الهام از ابر

کاله

کاله بهمانه و مقرر جناب آقا میرزا محمود وزارت طهران را دیده
 بود اعظم بک و کرم و ایثار و بیار و در مردم و آله در دیوان
 باقی دارنده با موالف مردم مفریب زلفه آله مستوفی
 مستوفی است خطیب بفر زنده خود کرده نصیحت بزرگ نمودند
 و گفته (محمود) و در دیوان با مردم با هم نه با هم
 در دیگر حساب با راکمه و با اتم لایب از آن و آله
 نصیحت براسا است هر کس در روتی عوالت با دولت
 خود را از دست دهد و گفته اند هرگز و هر چه را اسکا است
 است با جناب آقا عین بقفاهه صحبت سکونم عجب این است
 در نهروز بقفاهه صفت کیم است و از اعتقاد ایشان این است
 بود اعظم ترکیب فقرات سلفه یک فقره علیه نصیر
 میدان کرد و مقرر مهران رگ با یک ر حقا و دارنده و غیر
 از آله کتب اتمیه تفصیل اول است و آنچه بطور دیگر
 به هم است بر سر نه و مفریب ترکیب فقرات غمزه
 از ترکیب بعضی است در نمانان مصنف طهرانی بقفاهه خست
 بلیغ حصیه آن طهر و لغزه صحیح است و وقت اتمان ضایع مفریب

تاشندی که در لوزی از

که از کاغذ سفید است

گدال که بریناکی

تا چه خواهر ازین لوزی

که برت رله نالزل

دف و تر که نیده آواز

که کجا و در تریب محمد

از جمله عروه نام از

بغیر خاک رفته خانلو

رشته بر ما چه لریه و

اشک : ...
بعبه از صرف شام روزه از هر شب بودیم اولت و خست
راه آخر جهت کردم

دوشنبه مرغ

دوشنبه ششم شصت رمضان المبارک

امروز در سخن آباد به بند منزل ع آباد گلوگ داغ حرکت کرد و از نزد دره چهار کت بیست
صاعت از دست کز شده از ان منزل حرکت شد در من راه صراط
دیده شد و چینه بجهت خوب طهران بود در عقب آن درین راه
آباد دیده شد و دارا در مسجد و سه هم و نیز از نظر جمعی بدو هم
بغیر از آباد است در معقوت بعزیر الرفان صادم همک امر ناک
صیتم در کج این است کار و انرا هم میر در بنا احوال کرده
ولی منزل نام است و اینک من معروف بقلم محمد عثمان است
ص در دانه گلوگ داغ واقع است از صراط راه امروز است و بنده
دره با هم در زین دید میو از آن کز شتم به من رودخانه نور
رسم این من در نهنگ این چهار در سه ساعت و در آب
گشته است در سال کز شده بر حسب احوال صاف این راه
بی از این اروپا موکد شد و این کج است در صراط راه سازی
طهران با سولتانی است مقدمه این من و چینه داد و دل
معم صاعه شده است است در از طغیان آب خراب نوب
از رودخانه کز شتم در در طرف عبده دره و در برک دریم

ایم راه از راه سینه

واقع شد است چنین مسلم شود این روح از بار سحفتن در دیده بان
 این عاده ساخته شد است یا آنچه تنها در آنجا است که فرود آمد
 در آن وقت کسی را با هم که در دهن بگردد سابق و کور نبود
 بود بلکه روشن بود که روح بر او بر معانه بطرف کار و التماس
 قیام عابد حرکت کند این نیز دلیل بر این است که از این
 راه عبور کرد در وقت بی خبری است ^۲ الله در هر کوزه انهم آب
 دارد یعنی مالکین و تهمین سلف بکنند آنرا در چنین
 استعداده در زیر زمین با نماند و قلعه در آن ساخته بود چون در
 سابقه راه از زمین با بیخبر بود بلکه بعد از زمان و تسکین
 و تیرم و در آن وقت که در چنگیز و غیره آید و در آن راه
 معلوم شد و راه سد و در کشته و بعد از باز عاده را تسکین
 و راه را بطرف کور حرکت و حوض سلطان در آن عاده سلطان
 نجر است قرار مقرر اند ^۲ و کوزه چینه عالی است که از نبرد
 آنجا عاده کور و حوض سلطان اقیانوس در آنجا بود که
 یافت و در آنجا است حضرت سحاب شرف و زین عظم
 داشت ^۲ در آن راه در وقت از طرف عابد واقع شد حقیقت

میرزا حسن خان کور و در وقت در آنجا است

اینجا است که در آنجا است
 و در آنجا است که در آنجا است
 و در آنجا است که در آنجا است

آن رقمه را چو گوید و با آنکه عابد و تکریم عاده بن اف
 بر هم نمود که هر از هر اسم این سلطان اول طب و در صد
 هزار و در آن وقت و در آن وقت بر روی سحاب و در آن وقت
 که در آنجا است که در آنجا است و در آنجا است که در آنجا است
 بهمت کاشته و در آنجا است که در آنجا است که در آنجا است
 منفرد با هم فرزند خودشان حضرت سحاب شرف نیز با هم
 این سلطان شایه و زین عظم داشت ^۲ که در آنجا است که در آنجا است
 العبد ^۲ با نماند که این طرف خود را با نام سینه و در آنجا است که در آنجا است
 وفات کردند بعد از وقت آنکه در آنجا است که در آنجا است
 شرف این سلطان و زین عظم داشت ^۲ که در آنجا است که در آنجا است
 بجای و رسم او را چو نماند که با آنکه عابد و او را که در آنجا است
 و سایرین زک و دهانی آنها در هر هر چهار فرسخ همراه است
 بهمت کاشته و راه را نوسه کردند و از براس فون در آنجا است
 و کاشته و ترکیه و دلبان در آنجا است و فونان در آنجا است
 مدار است ترتیب مادند و فون آنها را که در آنجا است که در آنجا است
 از کله آن بطرف قم بودند و در دهانی آنها نیز کاشته در آنجا است

اینجا است که در آنجا است
 و در آنجا است که در آنجا است
 و در آنجا است که در آنجا است

با رو بنه و باب سفر انجم کند در هر مهانی نه و وار و شتر از نهاد
 و باب و نیز و فرس و کنگ و کلاف و غیره مستغنی باشد جمع این
 این و کزین هم در مهانی بنا بر وجه است و ایجاب از راه و کنگر
 مهانی بنا بر راه هم و بعضی الهیات سادر از کنگر آن تا هم در داخل
 سه هزار و سیصد و یک هجر واقع شده و در آن سه یک لک
 بار راه تر شده هم و کنگر سوزن نوشته شد بطور عمیق در
 دیدار هم که این جنبه نه صورت آن در کج از سفر مهانی در
 راه سادر دست نوشته از ضبط است و اینها بنام آن لکچر را
 دیده ایم و این سفر نامه را دایم است و نام در شرح
 حال هم در ذکر مهنته که از منزل و مهانی بنا است صورت
 آن که بجز لکچر را در کنگر سوزن راه هم گفته شده است
 مت خرابیم کرد و کزین حال است که در ذکر آن با آن
 صورت گفته آید ، را همیصد در شرح این شرح آید
 گفته متن کفایت است و ذاب هم که نام میر نام در این نامه
 این سفر است در نقشه که دست خط طلع و حوض باغ و بنابر
 مع آید و این که دو تفسیر طلع و حوض نموده درین جمله هم

انجم

همیصد بر دست ص ص آید و از منزل خوب و بنا بر علی
 ایران است و دولت بر بزرگی و بهاست به آن دارد
 این سفر کلا از قدر این است
 ان انما نمانده لعلنا فانظر و بعد ما الى الامار
 کزین بود باع و کنگر است هفتاد و نهم ص درین منزل
 رخ هم است و در کجا در جاب و صفای هم و بعد
 را در مین باغ بر سر کرده اند هم از خوش و صفا و کنگر
 است با دهن بر سر نوبه صرف هر کدام و ناز خانم هم
 است با دهن بر سر نوبه صرف هر کدام و ناز خانم هم
 عارت نام هر کس حضرت سحاب و الله و عرفه که گفته لغت
 از و کنگر سر کون کرد و در کنگر نزهت معش و معرب مائة ن
 میر نامه را همین مستوفی را در این نامه آن دفتر من است از بنابر
 تبه فرکت هم در دفتر رده اند جهت از فرکت در کنگر سر
 کنگر در نامه در دست و در هر حقیقتی است عطا و همک
 در نام همراه خواهد بود بر این ای دار لطفه شرح لصف و در
 عطا و همک سر کون هم و در دیرک و در پیش برادر بزرگتر هم

عاب والد علی ملک سکت هر یک از هم آنی از حضرت
 این دو نعمت برده و له سحر الله بی در پیش این جانب
 صد مرتبه ز سید و انعم بعم بعت امکنه چو در مارا در وسط
 در حقان زنده وطن بهار آرزای خدمت کعبه سعید و
 آسیر وارد نیامه آقا بر اسطر اسطر بکیران فاله از تقدیر
 بنعم آخر الدیر باد تحفیف یافت و بهتر است معجز شوم

سه شنبه هفتم هفتاد مبارک

جمع زود بر اسطر صد بار از خواب بیدار شوم مذکور است
 و محمد بن سلام در صفت سیر تا بر آمد نام حضرت محمد ص
 یک ساعت و نیم از روز گذشته از مع آب و بطرف منظره ص
 فرسنگ مسافت دارد و در طرف جنوب واقع است حرکت کرده

همواره در یک فرسنگ و بیشتر و اینم بگویند حضرت رسیم
 اینم از بنا تا مسجدها است حضرت مطرب طرفه این لطفان
 وزیر اعظم دامت رکه است همانا نه با صفاتی آب کاراله
 دارد در سه یک است که کار و همرا و هم و باغی نیز در طرف همانا نه
 ساحه شری است بقدر یک لنگ آب در باغی است در سطح
 ریحی و باغ زرد است را شرب میکند این منزل کاه و غارت
 و غیره بنا راه مس فرین است بکعبه قمره خانه و همانا نه بر جود الله
 فریختن راه زودترین اینم از که در با سکن مانه و در زیر است
 و غیر این ابرایان بر طقت میکنند قعه هم در با است در طرف
 خانه دارد و بر دیوان نایب است نیمه از این تا منظره
 در با صومعه الاموات در کنار جاده واقع است و بحیره
 سده ممدار است تمام خلدت مس فرین و غیرین صرف تا شتر
 این بحیره بود و بحیره که الحام له صقال و کعبه فيه لقران ستره
 طرفه این در با صومعه کنان تا لمر فرسنگ و عرض آن هفت
 فرسنگ رسیده است و در میان این در با صومعه آن
 یک موقه اصغر بحیره کعبه عینه واقع میگردد کاروان

۱۰۱

توسعه از طرف جنوب

بحیره جدره عبور نمود در این راه هر چه زرد و آب در نیت
 در آن نیت که بهای غریب این داد حضرت هر طرف اکرم
 آفرین سلطان وزیر عظیم دامت قوتک ستر دایره اندر قیام
 اموات میکنند در آب آن دولت این محراب آید و در
 تا در این چهار فرسخ هم بنابرین عبور آسیمی زرد تقریباً بیفرسخ
 بمنظرتی اند با هر آب در رسیدیم در آن معتقدات و سخنان حضرت
 مستطاب ارفق وزیر عظیم است اصرا این باقر آید نام داشته
 در متعلق به باقر سعد سلطه حکمران سابق فرودین بهر است و او ایجاب
 بکنند حضرت مستطاب ارفق وزیر عظیم کرد است دارا یک
 قوه خانه و کار و نیز از کوی است در جلو قوه خانه باغچه جدره
 کنگر ماهر و غرض بهار منعم اند آب کمر دارد آنهم کور است
 از این حرکت کرد بطرف منظر تیره روان شدیم از گردنه باین
 فرود آمدیم و منزل کردیم بمنظر تیره رجس با صفا حوله است
 همانند نه عالی و خط قوتی معتدده با نیز در مدار کار و نیز از این
 با کتیره و آب انبار بزرگ دارد بالی لاردان سرا حضرت هر طرف
 آفرین وزیر عظیم است در سردر لاد و نیز العبد از حیث معتدده تا

الذرا

انجا را کشته اند و تا بیخ آن منحصر است
 لَصْرٌ مِنَ اللَّهِ وَ فُتِحَ قُرْبَابٌ
 باغ بزرگیم درین راه است که روح منظر دارد تب
 تسمیه ایکن بمنظرتی آن است در آن منزل کتبه منظر حضرت
 فاطمه معصومه سلام الله علیها بنت رسول جعفر علیه السلام در
 سر لغت در قیام است غایب است بعد از ورود بمنزله صرف
 در منظر بعد از آن از غر و فرودن هم امر است کردیم

چهارشنبه هشتم من مضان المبارک

صبح زود از خواب برخاسته بعد از ادا فریضه برادریم و دو
 راه بنادیم امر و زباید وارد شهر قم آمدیم راه همراهِ بودیم
 نشیب و فراز دارد تقریباً فرسخ مسافت دارد در بین
 راه یک چاه بود و در هر دو کوه از سنگ و آهک است
 دیدم که آخرین کوه از سنگ ساقه شد بود معروف به پر
 دندک است در چهار دفعه از ده سال قدر تا گذرن ساقه شد و طغیان
 آب از اعجاب کرد است این ایام در تعمیر این بنا راه

و اگر از همه این فریادها صورت ظاهر این بر آب عسل
 آید است در آنچه ذکر کردیم فوق بر دلگ را از لنگ ساخته اند
 و معش چشمه و معش بر لغز دارد از آن لطف هر تم را نیم
 سه فتره خانه در دست چپ ساخته اند که آن دایره در کنار دیگر
 بر است عسل بر زان لعل در حشر این عطف عطر در فرزند
 مرغ مهر در این عطف دالره است و این آفات عالم تم است
 کوثر عسل بر آن حضرت آفرید الله در روز فتره آنقدر
 یک دست در آن فرودین هم در پرده باقی بر را چرخان مرتب
 پیچیدمت حضور و بر جانب عزیز ایشان امر قان است امروز
 فارسی شده و بر است در تم امطر در دود برگاه حضرت دالره
 روح فتره را در پشت اینها هم با لبت در آفتاب رجب در کمال
 نظم است که کرده دده نفر قرابردان در جهت حفظ راهها در تم
 مرتب است بعد از آن در سخن با نر و لغت از این سخن در شهر
 اربعه در تم نیز از این ده نفر مار ریمه در هم صورت کرد
 بر خود را برور زین آب سکنه شده در هر دو راه بود از این سکنه
 و این را با نخت در می وردند و با نالت از آب سکنه در

در

و لطف فاضی از زیر شکم آب تر لطف فای سکنه و در صحن
 تاخت آب طودر در زیر شکم هر که خود را پنهان میسخت
 در فاضل مسلم نمیشد و در در و در زمین چنین اتفاق خود را
 از سکنه تر محفوظ خواهد بود است در زمین بادر زمین
 و راق آب را بر جبهه در باده هر کوب خود ازین در راق
 میزدند در زمین سرعت در نه که آب پله همیشه در یک
 با را چنین بر زمین میزدند و بعد بدار میسختند لاهی
 چوب تقه را بر زمین میزدند و با او این میسختند در زمین سخت
 آن چوب را بر زمین زمین و آسمان میسختند چنین هر که
 کرده در آدم تعب میگرد این بدار که در تم ستر تقه در خود
 قرابردان است از نظر آن تا فارس و زید از این قره در پنهان
 است در تحفظ را بند و با نالت در لهر همراه میزدند آفر زنده
 اینها همه پرده به نام اسطخ است در جهت نالت سکنه
 زید و سحر بود قره دران لفظ تر که است بعضی خنجر زخم
 کرده اند قره بعضی خنجر است در ضد در است یعنی
 اینها خنجران است و سحفظ بیایند و در معنی چنین

در
 در
 در

در
 در
 در

ت دانی در وجه دوران است که گفته اند از آن معنی است
 دانسته اند اگر معنی است دوران معنی است
 در عصر صدر است و امر آن مرد است در معنی پس
 باشد بعبارة آخر قوه دوران معنی است پس است
 از آنکه این در میان و غیر آن چون در شب است پس این
 نیز مستحقین فی سیر میگویند پس هر کس که لایق است
 قوه دوران گویند غرض همه با آنست که بزرگتر هم
 رسیم از استحقاق و تمام آن از وجه معنی بود
 از آنکه لغت فاک فرج گفته وارد در واژه ششم است
 والدۀ عین ملک در میان نه صدمه بودن در واژه ششم
 و ستمه مهندسته است نزول کرد تا این بنام در کتب
 حضرت سحاب و الدرد و غیره از بازار شهر عبور کرده از راه
 بالخی بان بحرم مطهر حضرت مصدق علیه السلام است
 این جعفر عیبه اسم شرف شریف دارد صحن جبر و غیره
 شرف حوض بزرگ وسط صحن هم بود و این صحن بزرگ
 بود ششم از آنکه تاجید است بعد از صحن برهان و هم

مردنی

شرف شریف زیارت کعبه فوس زمین هم از سنگها است
 میرزا شیخ عالم زید در زمان حکومت خدایین ملک را با
 فرستاده است در آن اوان سنگها را هم را در دور هم یک
 هم بعد بیرون آوردن ایران بزرگ را فوس کرده و سنگها
 را در قعر هم میرزا شیخ را در سطح هم مطهر یک بردند
 قبر سعد بن صفیه در میان رودخانه این است در حد
 چوب در دور آنها نصب است قایمها خوب از آنها کوفه
 مانده است در وقت سمرقند مدینه فکر کرده است فرزانه
 محبوب میخ قهر است غرضه بعد از زیارت منزل امیر
 منزل در عمارت است در نزد هم جناب سحاب است
 قرائن لطیف و وزیر علم است ترکیه بنا کرده اند هر وقت
 تمام شرف میزند در بنا منزل سکینه است رعایت و سعادت
 در آنست و آنرا خانه محترم بزرگ دارد امروز بحکم رقم
 وارث است راه بیرون امیر بعضی از سادات و اهل شهر
 برین آمده جناب سحاب قاسم حیدر مولی باکر
 در آنست در این راه درین اوقات در رقم سینه بعضی

۵۱

عایدت مرف من اند از آهزار و سلسله این سرور شسته
نرم باعث عبرت کرده

تاریخ نابر ختم

بخشیده نیم رمضان امروز و فردا درین هر دو قفسه خواهد بود
داین جا بجهت در شرح حال قم بقبر روزه و انیم تحقیقات بعبر
آوردیم و درین جا سر تکایم اینه شروع میکنیم و اینر حال هندیست
در بیرون دروان هر قم است آینه سته از ههانی خوب
حکایت است در بیرون هر قم واقع شد عمارت و اطرافها خوب
و کاروانرا بر بارک دارد فرس و باب و نیز در همه چیز در آن
حاضر است و فرس محرم در آن منزله میکنند همه ستمه این
ههانی نه هندیست آن است در هندی از راه بیابان است
سیر زانگام هندی حکم الما که است و علم در اینر است
بعبر است در از طرف حضرت مستطاب ره امین العظمی در آن

مندان

من رن و ههانی بنا هر سر را در بین راه طهران و قم او صاحب است
و ههانی نه کن ره هر قم را بنام خود یعنی بقعب خود منسوب
ساعه است در نام او در روزگار و بنا بر این در نظر طهران
اینر کان بعضی تحقیقات در خصوص این ههانی بنا بر تکایم
در تکفاتی از ریخته آری سنی زود راه عالی از طهران
تا قم در زمان مرعمه ابراهیم امین العظمی اول صاحب رساله
نوشته شد در باب حکایت اینر را با نام سینه نه و آفرین
راه را نوشته کردند بعبر از فوت انیم هم جا به مستطاب
احقره سیر نایع اصغر خان امین العظمی وزیر عظمی بن راه
صالح درین راه چو هکند ههانی نه معتبر بزرگ ساعه در سوزن
در این منزله گفته دارند بابت اباب و دلائم منزله انیم بنام
و در سینه هزار و سیصد و یک در راه شمال امیر از راه مستطاب
و ههانی بنا ساعه در آن میگویم جا به مستطاب امین العظمی
وزیر عظمی در رکاب مبارک ایامی که به میلاق کلدر است
نرسد بقعب و انیم خود استند در تکالیف سوزن و بره
ههانی نه؟ قانله بخارند در مامورین آنجا و سوزن از اجاز

نکته

نزله هم حسن است در لاریک چهار فرسنگ و من راه
 همه آنهم و زراع است ^{نزله تم قطع موهن است}
 در دامنه کوه گدگ داغ واقع است و درین راه ^{یک مکان}
 آب ترین است مو این نزله نیز چهار فرسنگ است
 نزله چهارم که سنگ لغرت است در دامنه جزله
 کوه گدگ داغ واقع است و درین راه همه آنهم در
 فرسنگ دارد و لاریک و ان سرازیر برین است و مستقیم است
 نزله گاه است از نهر کول و کوه و در آن برجه است
 و مسافت این نزله نیز چهار فرسنگ است
 نزله پنجم سنگزیر است در دامنه جزله کوه معروف
 کوه بر دلاک واقع است و با کوه لغرت چهار فرسنگ
 مسافت دارد بین راه در یک مکان آب ترین که اراد دارد
 نزله ششم بهمانند دروان قم است و بهندرت معروف است
 از نظریه بقم چهار فرسنگ است درین راه سه مکان
 قوه خانه اموات است و در هر یک جای و سوره است بقضار
 هر فصل مرجو است

فصل دوم

فصل دوم در باب گرایه و تریلیه حرکت آلات هم و لغت و گرایه
 آنها از قرار تقضرات

مجملهای فرساده لغت بیاید در آن
 در سنگه در لغت لغت چهار رتبان و ده است
 لاله که چهار لغت لغت چهار رتبان
 و بیاید است لغت لغت سه رتبان

مجملهای بدون خود

ترتیب سه لغت لغت در آن و پنج بار
 رنگ سه لغت لغت و لغت هزار
 لاریک ده لغت لغت و پنج بار
 آلات هم و لغت لاله که در سنگه و بیاید و در میان
 و رنگه و رتبان است در آن لاریک
 در سنگه و لاله که و لالیان محبوس و دار سینه
 در سنگه و لغت و رافس یکت
 لاله که چهار لغت
 و بیاید است لغت

فصل دوم در باب گرایه و تریلیه حرکت آلات هم و لغت و گرایه
 آنها از قرار تقضرات

ترس مس سلفرا هر سکنه و سقف است مس فور از زبان
 و آن ب محفوظ می آید
 ترکیه و سقف دارد و سلفرا هر سکنه
 گار و فرقه نیز گفته ده سلفرا هر سکنه
 با بد و است هر یک از این محله تا با اندازه که تیس هر یک
 از آنها است و هم نفوس از منزل حرکت نخواهد کرد که سکنه
 گرایه تمام است و سلفرا مس و سلفرا هر سکنه از برهنه
 شده در سکنه هر سلفرا و سکنه هر گاه یک سلفرا بخوابد
 با این در سکنه تنها حرکت کند و سلفرا رفیق راه نفوسه گرایه
 در سکنه را به هر وقت عینا برابر است در محله
 هر یک از این وین در سلفرا و در سلفرا در سلفرا در سلفرا
 در سلفرا بوزن بریز از عزومات سلفرا فوراً تا در آن
 محله بکنند آن صحر در محله برون فرشته اند حق
 و بجز بریز هر ای در اداره کفایت مس وین برابر است
 در سلفرا برون در دوازه هم در حضرت چه بظن علی اسم
 واقع در طهران در کاروان سراسر سلفرا براه ترسه صواع

در طرف

در طرف چپ بوده است در آن تمام گرایه محله را تا بکم برهنه
 و نه کرده که مکت نماند
 در صورت آن در سلفرا بخوابد در یک از این محله است که هر یک
 میزان گرایه آن سلفرا عد و نفوس است در آن محله هر یک
 سلفرا گار و سلفرا در سلفرا است یک سلفرا و سلفرا
 این را در سلفرا هر یک و با این قاعده در آن هر یک سلفرا
 است نفوس بریز از زبان هر یک و سلفرا
 بکم در سلفرا رفع بعضی محله است اداره راه ترسه سلفرا است
 در سلفرا از اطمینان از طرف مس فرما کرده و سلفرا در آن سلفرا
 در هر نقطه سلفرا داشته باشد حاضر نماید در سلفرا
 و بجز از این راضی فرما بر گرایه محمد بر جمله مس و است
 با ادا نماید
 عدده بر گرایه قیمت در سلفرا که یک هزار و سلفرا است
 سلفرا حرکت از قم طهران نیز سلفرا از طهران تا قم است
 فصل سلفرا در سرعت مس فرات و سلفرا توقف
 همان بنا سرعت سلفرا یک سلفرا و سلفرا است تقریباً

از هر جهانی نه تا جهانی نه دیگر ساعت و نیم زمانه است
 که در آن صاعقه است که بر آسمان در راه
 خاکیه لغت میرود در هر جهانی نه برابر گردن و بستن است
 و رفع گشت است مفرغین است فرجه و توقف ظاهر بود
 زانم بر این صورت غیر است
 زین با کلد است و غزوات جهانی نه است که در آن
 تا بقع بعینه زین طهران است بعد از یقینت و این که
 بقع زین در آن تا طهران بقیت تم عینت کویع به
 و در هر یک که دفعه زین دار کلدیم طهران و تم را معین کرده
 در دلیار جهانی تا اعدای غیر است که فر لدر ورود
 از قیتم هر چیز بصیرت در وقت حرکت و اما بقیت
 حاجت به دره و کلمه بنام
 زین کار زین که و حین آید و قطع محرمین زین طهران
 یک به به کویع که کویع لغت (ع آید) و سطر
 زین تم است که به به به در هر یک از این جهانی نه
 در خواب و اینجای برابر توقف است از هر جهت

لوحه

موجود است که این هر دو یکبار است در منزل در خواب و
 بزوات طاق است در هر طرف هزار است
 آن صاعقه باطل و مالک که و ذکر فوج است عینت و بخا این در جهانی نه
 منزل گشته با یک گزین مکان و باب مالک که خورا عده بر فوج
 سفینه برینه آفرین یک صاعقه و با مالک که روز یک
 قران است لایحه متفرقه است سعت بره نوسه و گزین کویع
 عمر با یکینه هر لایحه که قان حق برود داد است و این و جبر
 با مرد فقیر در ع آید است افه منظر قصر رسد ظاهر داده در منزل
 یک سترغی نوسه هر لایحه از ع آید در تمش و قصر کویع به در
 منزل سطله حق برود بر هر چیز عده تر ظاهر شد
 این در ک فر ورود یک زین جهانی نه که در شجرت و خدمت
 نصیر آن جهانی نه با کمال احترام به زین از او ظاهر کرد و هر کویع به
 و لایحه در تمش با محض انظار حاضر ظاهر است و اما توقف
 دقیقه از دقائق نه سکتای عو در ع و فر دکار بخا هر نمود در وقت
 حرکت مفر میر بار جهانی نه به اینجای م فر از در صورت
 زین آن جهانی نه زین منظر او ظاهر رسیده و چشم را در یافت نایه

هر لاه یعنی ذبانه نسبت به فرزند احمد از اجزاء مهمانان است
 یا بگردن راه مذهب و با هم سرزنش در هر مهمانی که بگویم
 مخصوص مردم که بگویم نظم در حق روبرو می شود است
 عرض نکات و نظم حرف را در او می گذارد و باور نظم در هر راه
 یک دفعه یا در دفعه برابر نظم در هر راه مهمانی می گذارد
 مستطاف است آن که بگویم یا مستطاف که در هر کس در مورد
 نکات واقع شده تبیین است لاه نظم افراجه نماید

فصل چهارم

انصاف بین مهمانان بنام نزل فرمایند که در لاه از آب مهمانی
 میزبان بکنند یا بگردانند یا فاسد کنند از قدر آب ریش باقی می ماند
 نصیب نماید یا از عهد غایت آن بر آید

سفر اقامه برابر است در مهمانی که حرکت عظمی در راه
 آب حاضر بنام بر این مقدار درود آب را داشته باشد و اگر در راه
 آب از راه برسد تا سه ساعت حق تعالی در حرکت ندارد و در هر یک
 اصرار از اجزاء او بنام نزل راه قدر از سه ساعت در دفعه یک آب
 نشانی است بخوابید و در فصل آب را بجهت بنام در وقت در راه

فایده خابره

خاتمه

این که بگویم عدل در هر خابره بود تا آخر سینه می رسد و اول سینه کانی
 مبدع است اما تا در طرف این است خابره هر راه مصلحت است
 و در است تقصیر تغییر و لغت باشد در هر یک از خصم که بگویم
 طبع هر عدل خابره

فصل در تب راه چه در قم و شرح مهمانی و کتب من و این
 از این عدل معلوم خابره و اعتبار مهمانی که در کتب اروپا
 در ایران سزاوار است بهین راه نصیب است گفتن آلودت برای
 و مجتهد در این عدل نموده است در این اوقات بهم حوزد
 و با مهمان بنام حال خود با است در سینه گذشته اعتبار سینه راه
 یک روز در هر اروپا دادند او را ترس می فرار داد من و این را
 یک روزه و یک شب بگویم بر من و این در طهران از هر کس
 عبت خانه است کوفه نوار لاله که در سینه بگویم می رود
 است و باغ و وضع حرکت من و این هر از این منظم شود
 در راه بر اسلحه مسلک این در سینه و لاله که مصلحت است

اندک هم
در وقت که

و غیر از یک روز دیگر در راه رفتن سوار شده باشند
فقدان درین یک روز در وقت تم بعضی وقایع غیر
و گذارت تحفته از برای این بانی بود در زمین آنها
مستعدت و عادت فرما مو و خواندن آنها به جهت تصحیح
خوانندگان ظاهر است آن در فتنه کفر برین این بانی
و یک امر بر آن فتنه و یک امر عقب رفتن بانی
لکاتن چه حسنی ظاهر است رسیدن فتنه کفر اف
و نیتن فی مبعثی ندارد چه ناله در راجع بتایع و عرفان
و است و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در
و هنر با صفت با به یک شایسته آید امروز در بزرگ
سرف شرم نعمت بر سقره شایسته هر دو مهر شایسته
الله مهر الهام در دنیا واقع است رفیق و فایده خانم در سر این
تحت کنگر است در بانی صانع و لطافت کسب و میانه است
تعالی شاه مردم را در دوران بطور است در حجاب کرده اند و لطیف
در دوران کنگر کنگر کرده اند در ادراک دیرین آن نیز
و عفو نموده کنگر نهایت اعیان را دارد اما در در داده

شاید

آندک هم
در وقت که

تاریخ فتنه در هر کجا شده اند از این جهت است
چون در زنجیرت بند روزگار هزار و صد سال باقیست و در
محمد آن شاه انجمن با بود و کنگر تحت درون کنگر
پس از در ده سال فرمازی جهاندار و فرودش انجمنی
بشم ماه نوال بهفت هر
تشر در زمین تهر روان در بهر

این همه تاریخ در کنگر از کنگر است چنان اقیانوس دارد
ماده تاریخی در کنگر در کنگر و کنگر است درین
در کنگر خوانندگان بطور است خطبه فاطمه کنگر و این نیز
نویس و فارسی را مردم تا از کنگر کنگر را از کنگر و کنگر
جام جم و مقام سعه اند ماده تاریخ علی آن العاشق
للمظنن مرتبه و فارسی آن از انوار است (محمد پادشاه)
در قصر جدید بود بمصاحف الکلام بحج کنگر من کنگر کنگر
و من کنگر ماده تاریخ فارسی را چون کنگر تا از کنگر خوانندگان
در کنگر هزار و صد است و وقت و چهار چون کنگر و کنگر
در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در و در

اسم بعد طبرستان
 جان فانی است یا زنده
 این شهر در وصف حضرت علی است
 از فروردین است و در وصف علی است
 در آن به بجان فانی بود علی است
 بر یک در جهان و یک در زمان
 یک اسم جان فانی است
 کان سلیم و سوادیم
 در آن است
 قرص عدسین اویس
 انصاری که سوادیم و دیوان است

مجموعه کتب
 کتب خطی
 کتب چاپی
 کتب نفیس
 کتب نایب

دخت اسم لکینه قاسم خانه
 انکه چو کجی بزرگک بهانم

دخت معبره روحه بند عین غاب را با بر رانالم فانی بر مردم
 معر اغراض فانی خواهد است در آنهم بعد از وفات آن روحه
 بر لیت این معبره بر قراره و تا یک در کله قدح است
 بعد از او میرزا الاطمان تلقی یافت و در آن قرآن و سوره
 در وصف فرسخ قم است کلمات موقوفه این معبره در آن
 مری است بدو سوره تمیز این است در عین آن بر زبان
 الاطمان است و معصمه و جهنم آن با در در معبره معبره
 مری و قمره و عین و در مصارف این معبره بر سر دقیر
 و سوره با زارعه دارد از غزوات ایران است تر یک
 و سوره معروف تمام خط زرین است در آن خوب درج
 تر یک بهر می در عاصم این ده تر یک و فنی است و این
 در سفر در هم مکان یافت مو طلق بر لطف است بر او سینه و سوره
 از مبدقالت است در نظر دارد در سرد طبع دارد بر آن در آن
 طبر است در بدن بیخه و مراغ انکه غیر زرد و معده آن لکانه

مورد

نموده و این حالت بر آن طبع بودت دارد در آن حاج
 بجز و نجاب است که رنگ در آن از هم مکان غیر است
 مزاج خوب دارد در هر فرسخ آن عجم و سف و در پ
 و پال است در سر لدر کله ای میان از سر در مریزان
 در آن زبانه کرد سکنه و رعیت دارد در آن ن ایدت
 در آن مسکن سکنه و حکام لاسان و قم بانی بر و ز بهر
 در اطلع بهر اکدم درین کله ستم
 بعد از این بهر معبره فانی مغفور جمع است طبر راه مع
 در لیت این لقمه با ش از لقمه محمد با در سر از لقمه فانی مغفور است
 و معبره فانی موقوفه این است قرص به بند تمیز این لقمه است
 و آن قرص در ع فرسخ واقع شده از مبدقات مع ل خوب است
 لک بر معبره فانی مغفور از جمع سکنه با بر سوار بقا
 دارد تمام فانی را در در لک بر بزرگ هر که اند
 هر چه بطور صفت لک را معبره است در بحث روغن لک بر
 ایران است این لک معبره در واقع یک در هم جوهر قرص است
 این ماده این را هم در کتبه بود در این لقمه لسته اند

قه محمد پر رحم برود مگر تدریجاً در محبت محمد صریح است و در غیر
 حکمت در عیب و عجز مطیع و نافرمانی است که در کتب
 بر زوال او اجماع بر محمد برود قه سید جواد محمد قهر اجماع بر محمد صریح
 بر محمد مگر در محبت صادق طلب بود و بعد از این که الله اراده
 بهر یک نیندازد در جهت در محمد مگر در محبت صادق اعم و عقیده بود بر محمد
 قه ائمه و از این بعد بر اهل علم زهد و عدم بغض است و در کتب وضع کرده
 از حکمت و این دیوان طهر از رنج بود و میرا کردن در محبت حق الهی است
 سید گفتند یک جزای حذف هر معنی از حکمت و اتباع اوست
 در بر این از این فرار میگردند و از عقب او سر برده نیز از این راه میروند
 و قهر از عجز بر بر بر ظاهران نیز حسنه است نظام الدوله بهر باب حکمت
 در آنگاه که میزبان است فریبان قه از نامه بود و بر سر محمد صریح
 سید جواد محترم ظاهران میآورد قه حکمت بر اینست که عبادت
 رفته عزم کرده عهده ان ابو محمد قهر بر محمد صریح ظاهران میآورد
 فوراً دل در دگر گرفت مگر در این است که در تامل با بر سر
 او گفت بر تو که بر سر نه او را که بر سر قه آورد و دست قه را بر سر
 و مستغنی خطی بنام کرد و امور است فوراً که بر سر است و بر سر است

این کتاب در کتابخانه مجلس است و شماره آن ۸۴۰۱ است

شایسته و عدالت را نکند در حکمت قه محمد صریح است که در کتب
 ائمه که والله از خود جانب قه طرف شده است از جانب است
 در باب جانب قه لطف چون این لفظ در سر این قصه و سایر
 قصه بر سر طریقه است و از حقه است کتاب بیرون است
 عوام قه محض که آنها با قه نسبت سید نیز در خود این که
 در اینست بر این که این کتاب است سید نیز در محقق است در علم
 قه عدوه بر اینست علم اول محض زهد و تقوی ظاهران در موقع صفای
 بطور داشته اند و عین دل و عین با این است سید نیز است
 قه محمد پر رحم قه صدر بر وجه در ادب این در در طبع است
 در شن این و در این است و سید در لایه که در محض و قه که
 و سقیم مستغنی دارند و محمد صریح و از این خود شده اند
 جانب است سقیم قه سید حین تامل بر کون در این نیز سید
 بعد است عیانت طرف شده اند سقیم قه این که در علم الانه
 سخن این ریاست خاقه و عهده این نیز قهر عین را امور و علم است
 که اگر حکم و عام این قه در یک کار مستغنی شد و این قه سید نیز
 محال است قه لا صورت بگر و حق بر سیم و از علم و سید

تصفیات مغیره نظر نام و بهره دفر دارند معدلتان و نبات
 قدر این در بلاد از این است و محمد بن ولایت این شهر برانند
 باک ن لغتم جویند با طبع این شهر و در سبب لغت اهل این
 کعبه اهل این شهر و در ولایت و در سبب لغت اهل این
 و جهت غوغی مانند بافتن زبان لغت و معدلت و حکم را در
 بنده بند چشم و مردم و در کوه و عمدت و در اربع و در
 بر مردم است و جهت آن که در لغت و معدلت و بعضی تصفیات
 کبر است و جهت زمین این است

این است تم و در اربع لغت اوجت اصلد و فرغاً قریب مجرب از آن است
 اما وضع مردم و سکنه تم در نبات مهول است و وقت ملاذ انواع لغتها
 فراوان و در زبان است چیز کبر بهجت دلکشی و در لغت اهل این شهر
 زانند و طغیان آب است در زمین و سردابها و پشتهای مجرب
 و در لغت این معنی اولیای و چنین معنی کبر و در بار و باغات را و آب
 کوه کبر صده و صده و غایت و در بار و پشتهای است که آب

از این و در

کتاب الفقه فی شرح المصباح
 در بیان لغت و معنی کلمات
 در باب لغت و معنی کلمات
 در بیان لغت و معنی کلمات

در زمین جویند بنا را خراب میزد و در زمین سینه طغیان آب
 شدت میرا کوه لغت و معنی کلمات در بار و کوه که در بار
 معبر و کوه که در کوه است سبب است سکنین این شهر
 پناه لب و معدلت معبر بعضی در خارج از شهر بنا را خراب میزد
 در این مسجد است منسوب و منقول کجاست ام حسن علم اعلم
 نسبت از آب فرا کوه است و آب این کوه در زمین
 صفوح است سر پشته دارد که در آب از زمین جویند است
 و نام پشته را ز آب مانده است این شهر در وقت طغیان این
 آب این است و در زمین کجاست میوه
 این بزرگه و کوه در بار و در زمین کجاست کوه

لغت میزید با و در کوه زمین

و در آب این کوه در بار است در زمین طغیان آب لغت
 و کتب آب مع اللغات از این در بار و کوه که در بار است
 در زمین خراب و خنق میزد و در زمین کجاست
 و در بار و در زمین کجاست کوه که در بار است

در کتب معتبره روزنامه
در کتب معتبره روزنامه
در کتب معتبره روزنامه

چند است در از عهد نادر و کجایان تا کنون رودخانه را پاک کرده
و آب با آله و آلات و کارها در هر شهر است سرد آب لغز
بر غنای کرده کنون بنا بر زلزله را کز شده است انهی
عجب عقیده با علم است **فَلَا لِلَّهِ بَدْعٌ فُهُمَا وَفَلَسْفَةٌ**
حَقَّقْتُ شَيْئًا وَغَابَتْ عَنْكَ أَشْيَاءُ
این مطلب را طاهر بعضی تصدی میکنند کعب مهر است و رفت از آن
چون از دروازه قم در طرف کعبان روان میزد در هر نیمه
میں راه قوه خانه است در حد و است نزدیک آن
نزرعه است در آنجا (نزد و بجان) و مهندسان ۳ مکتوب
آنگه در عینت ما در فقط اهر شهر در آنجا رفته زراعت نمایند
و در هر آن مکان بقعر زمین در ذرع از سطح رودخانه
در سر آشیب میاید بند تر است و از بهای آب زلزله میکند
در همین سنه در آنجا حوض چاه کنده و آب پرین آمد و بچوب
از زلزله نیاید اگر زلزله آب قم از رودخانه باشد
باید در آنجا رعمه بند تر است آب زلزله کند پس معلوم
نست در علت پرده آن آب از شهر قم در سطح رودخانه هم ندارد

و سیان

با مدین ضعیف از برابر پاک کردن رودخانه قم شهر سرد شهر را زلزله
رعی با بند و تقعه کنده آب با این برود در غیب فزاید حکام
هم دیده شد است کعب همه ایجا رودخ بر این آب نه شده است
و تا کنون در درایع از زمان و تقعات اولیست آن آندوران در تمام
در قم آب زلزله کرده باشد کعب طغیان و کمرت آب رودخانه
در هر حال با بعضی زلزله باعث شهر است در مجرب بنا کرده رودخانه
مست از آنکه این رودخانه در کن شهر میکند و خط آب آن رود
السلام است و با در و دیوار و بیره و کعبه شهر است در بعضی سنین
آب چنان زیاد می شود در دیوارها فر آب میگرد و لهر دارد
سکشته است و طرفه هر ساله رسیده است چنانچه در هر ارد
سبعه و چهارم آب طغیان کرده و لهر و بغات وارد شهر و در
از زمان برادرم نواب آصف میر لعل علم عالمی را عین ملک
در قم حکومت داشته و در عین طغیان آب تقعه رودخانه
مکعب غایت لهند از دیات با در و عینت شهر حاضر کرده چوب
و آجر و خشت که زلزله آورده در کن شهر شده باغ رنگ را بسته
و دیوارها را هم کردند آب وارد شهر نشد و شرح این شهر در روزنامه

در کتب معتبره روزنامه
در کتب معتبره روزنامه
در کتب معتبره روزنامه

در کتب معتبره روزنامه
در کتب معتبره روزنامه
در کتب معتبره روزنامه

در کتب معتبره روزنامه
در کتب معتبره روزنامه
در کتب معتبره روزنامه

کتاب الفقه فی شرح المصباح

در راه

ایران نیزج نر است در عهد سلطنت صفویه هم هر چند سال رودخانه
کو میگذرد آب بغیر نشسته و در وقت طغیان آب بلند است
و نیز در بعضی نواحی این کار و دلت این مکتب و پتیر در هر قسم
آب زایش میگرد است در رفع آن در بعضی رودخانه هم است
هر قسم مزرعه منیر مایه و مزردهای را به غیر و زایش آب از
عده کم کند بر لیس و در کرم میانه از زایش آب هر قسم رطوبتی
برودخانه ندارد اگر چنین بود پس باید از مزرعه مزردهای
در مزرعه مزردهای سطح رودخانه است آب زایش کند
پس چون اینها دلت زایش آب هم نریخ باید با کوه عت
جوش آب در هم از هم راه است جواب که هم در این عت
مزردهای عت است و وقت از زمین بکار دفعه و عده کوه
روئیه میوه در مزرعه ارتفاع دارد و وقت در کوه آتش فشان
نظیر در کوه و بعد از غیر فاموش میوه یک عت طبع در زمین
است و لایم بلب زایش آب از زمین میوه در زمین هم مستعد
این عت طبع شده در زمین سوات از آن آب جوش میگذرد
در در این علم قریب همین از آن دیده شده است در از زمین چشمه

در این

پس در آن آینه و از راه غم که کوه است یک دفعه کوهی پدید آید
سال در آن آب دیده شده است چه نیک آب پدید آید است
علم طبقات در زمین و خاندان علم طبع و نیز یک طوری
اجبات این مطلب را مکتب در هر قسم ج به هر ایضا در هر قسم
در عجز هم در در مختصر برهان طبع بخار را در کوه و نوازه پدید
شده در مریخ چنان برهان علم عت هم غیر در آن راه شده است
این علم لعتن هم را خواهر کرد
دفعه این زایش آب است در از وسط هر رشته یک رشته
قوات بر نند آب آن در پدید نهر آبی شود در غنای از چشمه
باید در رفع خرابی کرد در این اوقات یک نفر تموله و دیگر نوازه
در احداث قنات در نهر نای چون باید و اینها در زمین فغان
کنند نو لهذا هم صاحب خانه زمین بن است در زمین فغان او
چاه قنات کنند نو این فخره باعث خرابی آنها گشته است علم کوه
در لایم و مورین میخیزد نوازه در هر این قنات را که در زمین
کانه چاه حلقه چاه کشته تا رفع این نفا سر کرد

هر قم بنا به شهر احوال از جد به پدر است یعنی بعد از ظهور اسم الحکایت
 بر تبه مدت رسیده است و الله قبر از اسم ستم بر چنین حد و ذریع
 و قبر شهر است و بعضی را عقیده بر این است که قبر از اسم ام این
 مکان شهر شهر است خدایت مستتره صعب از تبه لغوی و صحیح
 کتاب از راه الله در اسم بر این عقیده می باشد که قم قبر از اسم
 از جد عجم شهر است اگر چه بعضی اوقات ضعفه را مقیمان می نویسند
 این قبر قم ارداو کبیر بعضی مطالب در کتب و کتب و آثار طاهره
 حکایت از این است که قم از جد اسلام است آنچه مورخین اسم
 ساقی این شهر را نسبت بطهر است دیو بند یا یک از مدظنین بنی زید
 سید شهر غایب از تحت است شهر راه آنها بنا کنند و مکانی که
 از آن عهد جز و عدد باشد الله را عقیده و این عقیده با مدار آنجا
 انگشت ف قوسه هم جبر شهر و در دیه نامه در کوه پستون
 دار یوش از مدظنین الحکایت را در آنجا هم ذکر کرده اند بخط نجی
 اسم بر جد ایران در در تصرف دار یوش شهر است در آنجا گفته شده است
 چنانچه رز را راه غنولید بهیچ وجه در آنجا اسم شهر قم یا جای راه
 منسوب الحکایت باشد ذکر تکثیر صورت شهر و وجه اخبار است

در بیان شهر

در بیان شهر قم از کتب معتبره

در تاریخ موم عم و سایر کتب حدیثه ضبط است اگر قم از بنای
 از مدظنین پیش از این بود البته در کوه پستون در وقت
 مسخر ف است دار یوش و کرم هم از الحکایت شده بود
 مورخین عرب الحکایت را جز و عدد و حال نامیده اند در زمین
 قریح عجم این جا باید کفنه اند و در تورات الحکایت را
 هم (دار) ضبط کرده اند و (دار) و (در) مشتق
 از (د) می باشد و پیش از این ما مدظنین (د) می نویسند
 و این ایران را کعبه مورخین فرنگ از طایفه بد می نویسند
 که آنها قبر از آریه شهر اند در ایران راستن و منسوب
 به آن آریه می مانند و الحکایت را بهمان اسم طایفه (د) در
 تورات (دار) نوشته اند بلکه شهرت نهشته است
 آن شهر که معتقد بر این است که از قم بعد از اسم بر رفته است
 رسیده است بهر از سایر احوال است و یا قوت هم در حد
 معجم البلدان در امر همین عقیده است و می گوید قم از شهر موم
 قبر از اسم منسوب است طایفه بن الدومس الدومر یا همان از
 اشرفین در عهد هجج بن یوسف قهر او تعرف از غرب عجم
 آمده درین سر زمین منزله که در دوزخین فایضه قرار گرفته

فردی در معنی غایب

بوده قره کنگرستان از همه بزرگتر بود و آن اکترا با هم کنگرستان
نحوه اند الف در آن راه را از آخر انداخته و از آنجا
نفس و بیم راسته و سینه کاف را بجهت تریب بدلقاف
گردانید و این هر را بنام قلم نامیدند و تحت قول صاحب سیم بود
بر وجه لغت است و کون هم در ذوق هر ترزه است
و از آن کنگرستان میگویند و کنگرستان آن کنگرستان است و
عمور بهر با نون ضبط کرده است این من درین شرح آثار
خوب بنا گردید و تحت کاشته تا امکان را بر وجه بدنت
رسانیدند و سبب تسبیح را رواج دادند و کبریا را طرد نمودند
قبور این چنین کون هم در قلم بیرون در روان بود است و در
قلم آنها کنگرستان را بر چند خط در سه نامه است به معنی معنی است
و در عهد صحیح بنویسند و بعضی قلم رو به تری و با دانه کنگرستان
بعضی قلم را از هر قلم قلم میمانند میگویند بعد از آن زمان و گفتند
این هر صحیح این را امر است که و بباره هر را هم در کنگرستان
او کنگرستان اند
رودخانه در کن هر سنگرد اقل از آب آن سرد است
انکه کلمه نمودر دارد همه وقت از رودخانه در و از آب سرد

قلم کنگرستان

کتابخانه ملی ایران
شماره ثبت کتاب: ۱۰۰۰
شماره قفسه: ۱۰۰۰

مدت مستر در هر رودخانه قلم را از کنگرستان میمانند و در بعضی از قلم
آب آن کلمه میجویم جمع همه و در آنست در هر ترزه است از آن
آب برسد اند و فاصله مگر آب در هر قلم میجویم است و
در فرخ خاک رز است که دارد از آب این رودخانه بر آب
میگردد هر کس در آن میجویم آب لقمه آب این رودخانه میجویم
صد و پنجاه تن کنگرستان قلم و لغت و لغت میجویم هر دو در هر ترزه
این رودخانه بهر است کنگرستان این رودخانه از کنگرستان
قلم جبر است هر چه است از رز که کنگرستان از کنگرستان
و کنگرستان و لغت قلم را در قلم کنگرستان قلم میجویم
و در آنست اوله و حسن را مگر در قلم و در از قلم
قلم میجویم در آن کنگرستان کنگرستان و فاصله آن
کون بجزه و قلم کنگرستان (در قلم جدید است) هر یک و هر دو
میجویم قلم فاصله آب این رودخانه در کنگرستان کنگرستان
در آن کنگرستان این رودخانه در هر کنگرستان کنگرستان
در قلم معروف با رز است و همه آن است در کنگرستان
آب این رودخانه در قلم کنگرستان کنگرستان کنگرستان است

از قلم کنگرستان

از قلم



(تاریخ بنای این شهر)

تاریخ بنای این شهر در هجرت ۱۰۰۰ ساله است
در روز پنجشنبه اول شهریور سال ۱۰۰۰
بنای این شهر را در سنه هجرت ۱۰۰۰
هجرت ۱۰۰۰ و قدر ۱۰۰۰ است
بر آن رقم است و یکبار در عهد عمر ابو موسی
بنیاد و اموار لغم آمد و آن را حصاره کرد
و در وقت عمو امیر کبیر
بسیار رفعت است و قدر از سنه هجرت
شهر لغم است و این شهر از سنه هجرت
در آن سنه یک مرتبه باغ
جهت در وقت سوره و این شهر از سنه هجرت
اکنون به این است در این شهر از سنه هجرت
در اسلام بر وجه مدینه است
عزیم این سرزمین سطح نظر مدینه
شهر باب در قرار این شهر
گرفته اند و در آن جمع شده اند
در عهد هجرت آمده اند

تاریخ بنای

تاریخ بنای این شهر در هجرت ۱۰۰۰ ساله است

تاریخ بنای این شهر در هجرت ۱۰۰۰ ساله است
در روز پنجشنبه اول شهریور سال ۱۰۰۰
بنای این شهر را در سنه هجرت ۱۰۰۰
هجرت ۱۰۰۰ و قدر ۱۰۰۰ است
بر آن رقم است و یکبار در عهد عمر ابو موسی
بنیاد و اموار لغم آمد و آن را حصاره کرد
و در وقت عمو امیر کبیر
بسیار رفعت است و قدر از سنه هجرت
شهر لغم است و این شهر از سنه هجرت
در آن سنه یک مرتبه باغ
جهت در وقت سوره و این شهر از سنه هجرت
اکنون به این است در این شهر از سنه هجرت
در اسلام بر وجه مدینه است
عزیم این سرزمین سطح نظر مدینه
شهر باب در قرار این شهر
گرفته اند و در آن جمع شده اند
در عهد هجرت آمده اند



اینکه اخف بن کعب
ابو موسی آن را جمع کرده است
در ضمن واقع است و در هجرت
کاشته است

۱۰۰۰

منه از چون مطیع لفظ مدلسن عجم شده است سر قفس این سر کمره
 کانه مننه از ده این مکان قنبر از اسلم هر مننه است و یک
 کج از بولات معتبره قله قم است شهر ریست قریه است
 هیکر کمر القاد دارد این رفون آب و هوا در آن طریقه دارد
 معروف است هه هه ب هه هه هه هه هه هه هه هه هه هه هه
 پیش از هر کسین لغوی درین کانه هه هه هه است و معین
 این زمان هر کس این را دیده هم با کمر کوی آفاق دارند هه هه هه
 چه روز در آن کانه کانه کانه کانه کانه کانه کانه کانه
 قدسه بعد از شهر این کانه کانه کانه کانه کانه کانه کانه
 و بطور اهل آسه درین باب کانه کانه کانه کانه کانه کانه
 بنیم هه هه هه کانه کانه کانه کانه کانه کانه کانه کانه
 در قریه الدیم محوطه هر قم کانه کانه کانه کانه کانه کانه
 و اطراف آن حالت هه کانه کانه کانه کانه کانه کانه کانه
 در آن واقع شده است چون عظمت ایران کانه کانه کانه کانه
 رسد در وقت عزمت به ریه افراسیاب چون از آن کانه
 عبور کرد اظهار داشت هه اگر راهبر و مجرای باران این آب درستی

ارغنه

کتاب الفقه
 جلد اول
 فصل اول
 در بیان احوال
 و عادات
 و غیره

هه هه هه این میرا کند و این زمین انکه حکت تو من کانه در سر
 خواهر نه بیزه بود کیه بارت کخیر و زمین بر راه
 هه بین قم و قریه فرود بود کانه هه هزار از باران است
 این محوطه هر و مزارع هه حکت هه هه هه هه هه هه هه
 هر لغز از رگ رگ هر کانه هه هه هه هه هه هه هه هه هه
 و هر هه از رودخانه را هه هه هه از زود تقیم کانه هه
 هه برود و این سر زمین کانه کانه کانه کانه کانه کانه
 معروف است و هه هه مزارع قم هه از دانات هه هه
 ام فرس قریه معروف است مزرعه مزارع کانه کانه کانه
 از این مزارع قریه است و آثار قریه آن قلم هه هه است
 چون نه هه اسلم بران ام اهر این مزارع و دین است
 در عهد قدس عمر هه ابو موسی اشعری بران ام و نه و نه
 قی کرد کانه جز به منقدر چون دین قدس کانه کانه
 رسد هه هه بن لیدف تقوی از بنیاد اوله عراق عرب
 و عجم کانه کانه عبد الرحمن ابن محمد بن اعمش کانه کانه
 او را امر هه کانه و سنجید ولایت هه هه کانه کانه هه

۱۰۰

کتاب التاج فی شرح التاج
جلد اول
صفحه ۱۰۲

عبد الحمید در آخر آن گفت که با جمیع چیزها در این مختصر که در این باره قلم نموده
آنکه در جزئیات آن بیاید عبد الحمید و صحیح با زبانه قالی در کتب
و عبد الحمید درین باره منسوب شد او و همراهمانش منزه و متفرق
شدند از آن عبد الحمید اشرف بن عبد الله بزرگ آنها سعد و عبد الله
داوود بود از فرات عرب لغت کرده در حواله قلم کشیده
و تبریز است عمده بر موجب هر چه در آن تسطیل پیدا کرده
بنابر هر قلم را در کتب است دو یک دیگر کند است و در ادار
باید است تابع و جزو جمع صفهان بعد از اطمینان مذکور شد در پیش
با کلام صفهان در نظر غفایم مذکور است و سنی مذکور بعد از
و با رغبت داشته و با این صفهان در مذکور است در عهد راجد
و عداوت بعد از ولایت ابراهیم و قالی کشید چه دفعه یکم غفایم
رک را بر قلم را قدر منفرد در عهد ولایت ابراهیم الرشید
کلام صفهان از طغیان ابراهیم قلم کشید و با او ابراهیم را
از خبر و جمع صفهان فایز کردند و ولایت عمده قرار دادند و قالی
موافق میسر هر دو بر ایشان وارد آمد در آن بعد از لغت

دوایان

دوایان در باره راجح و الدن فلیح قلم مشهور است باستان و بهران
و بعد در راجح قلم بعد در بهان سنه میسر صفهان هم
لغت بر سر است یکم ابراهیم قلم بچوبه عاکر را و سنی مذکور
سجده راه نمیدانند و نیز حکیم نظار علیه السلام است
و لغت در جزو جمع قلم لغت است و آن متر است

چون در کتب در بحر کتب کلم و لاند است آن متر قلم
تغزین در لغت تا نام او
نظار از آن متر تا نام او

قلمستان یا از لغات قلم است و مشهور بر سر هر قلم است
و از زبان قریه تا لغت لغت در آن لغت است و قریه آ آ الله
هم بهای ام معروف است و با در کتب بچوبه در ایالت ناد رود
با د نوسید و با اضافه کتب لغت است در هر لغت لغت
و آن مقام و بار راجح لغت است در کتب لغت و کتب
بفلیح قلم مشهور است در فلیح در هر (قال آج) لغت است و قریه
(آ) تا لغت لغت لغت است در فارسی از آن با سنی و امیر
مکان و لغت با سنی کتب معروف است و از لغت لغت لغت است

۱۰۲

در این بین تقریباً سه نوبت از آن میسر است که در آن سلفت صغیره برقرار بود و در آن وقت اینها در زمان و سایر...
هم از خروج قیام...
نرم قیام...
و بولک...
و وقت...
دارد...

بسم حال است

فقد صد در میسر از آن قیام در جمیع صغیران خارج شد چون تا در
و معزول بر ایران دست یافتند جمیع ولایات غرب است در زمان
سلطنت غارن خان از سلفین معزول میسر برید در آن نوبت که
در تاریخ و صاف سنج است این تا زمان محمد برقم و دولتات
در این بین تقریباً سه نوبت از آن میسر است که در آن سلفت صغیره برقرار بود و در آن وقت اینها
در زمان و سایر...
هم از خروج قیام...
نرم قیام...
و بولک...
و وقت...
دارد...

است

است بجهت خط و با عه چهار ساله میسر از زمانت و در تاریخ فریب است
کلیعاً مطیع است بر میسر بر شرف صدور است میسر از جانب است
که گاهی در سنه هزار و سیصد و هشتاد و شش میسر از جبر باور است
باز اضافه معزول است و بعضی منابع خراب است و تقریباً
تا آنکه در سال قمری در استوار حکومت میسر از آن قیام
تغافل و تقصیر است بر سر محمد مهسرتان و تقصیر و الهولم و غیره
تغافل و تقصیر و حق الحکومت از هزار و سیصد و هشتاد و شش تا
براز قیام منظور کرده لغیر آنرا ادیان با اضافه بر جمیع
مخبر در آن نوبت که در آن وقت که در آن وقت که در آن وقت
و باز حاکم به الامان هم از بر از قیام میسر و این است و تقصیر
قیام و وجهی بود که آن اصلاً در قیام و وجهی قریب بحکم از آن است
و تقصیر نفوس اما قیام از قیام تا در قیام از آن است و در
هزار و سیصد و هشتاد و شش و قیام است سه هزار و سیصد و پنجاه
خانه در قیام بود و بعد نفوس اما قیام تا در قیام از آن است و در
عبت و چهار هزار نفر و اما ایست و دیهات است هزار و
تصیر است در ایام گرانه تقصیر و تقصیر خانه قیام از آن است و در
است

۱۰۵

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

نیز در وقت شش روز و با زدن دست و سه سال بعد از آن که هر
قم رو با باد که گشته بعد از نفوس هر لیس و پنجه از نفوس که است
هر قم از اقسام چهارم است هر از این کرم است خود را با در اول خود
به است آید و گنیم آن معاد روز از این کز گشته در وقت مهر
کجا این اول جو و بعد گنیم و با قدر است صفای حریق و کرم
و مهند وانه و غیره و غیره و زعی از نظر است در آن از پنجه میون
هر از هر طبع کرم است کرم کی طفت بر طفت دارد در شبانه
عقرب و پشه ریا دارد لب کی قادر بر چراغ بچسبند و چون کرم
غیت کور دیده گشته است در چن لب در جوی سخن در کرم
فانوس میکنند در سفر عقرب بهار یکه دیده میون حرکت میکنند
آب نرود و با غایت حومه یعنی در هر از روز و دفعه از باران
در سبب میوه با غایت قم جزا را در آن پنجه جز در کرم پنجه پنجه
در کنار رودخانه از نیمه تا سه فرسخی قم اینها روزهای جبهه
احداث کرده بفر و آب رودخانه را از بلد میبرند با پنجه
در تابستان آب رودخانه قم بکلی قطع میشه و با غایت و زعم
اینجا به بود از عهدک با است دلایلی بر این است تا آنکه رعایا قم

باب اول در کرم

جود که در کرم برادر من است و در وقت جود است مراقی فرمایند هر روز
در آب رودخانه در وقت کج آب نشو روزهای جود و با غایت قم بود
و پنج روز در مزاج جبهه که در رودخانه برده شود بر اطمینان علم با غایت
قم آب است و کرم بهاره از عقرب کرم و قسی و سبب و زردا کرم
زیا و لیس من بر عقرب ز غایت و با غایت حومه هر چه از کرم
هر نه آن قنوات حومه قم بفر قنات سر راه و قنات آب و لیس
کند از حرکت غایت مغز کزین جود گشته است در جود
احداث کرده اند تا آنکه در قنات لیس و پشه آن خواسته لیس است
در باره روز و لیس حومه از دای قنات از گشته افغان و محمد علی
خراب شد لیس حومه در قنات جبهه الام از در هر در قنات
بمیزر است در حشرات بر جم صدر الصد و سر را قنات فرمایند
تا یک علم لیس است در هر از این لیس برین تریز لیس دلایلی
جمع بفر قنات جبهه لب و دفعه هم در میز لیس از عهدک
که کانی بود در درین اواخر کت و صلح آن با است در درین
میزر حومه آن را برین لیس فرایم تا در داین میز در دای

۱۰۰

کتاب الفقه المصنف فی ۱۰ مجلدات
در ۱۰ مجلدات
در ۱۰ مجلدات
در ۱۰ مجلدات

بود در مرام میرزا یوسف (صدر اعظم آصفی) ابن مرام میرزا حسن
مستوفی الملک بود و وزارت دادگستری داشت در معنی کار
صدور است مکتوب و با اینها در تصدیق او عهد نموده بود
وزارت کتور با او بود و او وقت داشت و وزارت دادگستری
و بهیچ قدر کمتر با مرام میرزا حسن فی تشریح الدوله بهیچ قدر عظم (صدر
اعظم) قزوینی بود

کتاب بی بدید که بقا و سعادت و طریف عالیه قم مر کلمات
بیچ شهر در ایران شهر دارالدین قم هزار و صد و پنجاه و نه کلمه است
امین احمد را در در بعضی اقسام نیز رسید در قم و اطراف آن شهر
چهار صد و چهار و چهار سطره اما از کلمات آن وقت است بر عهد
ادیب در تاریخ خود متعلق بقم شرح آنرا در جزوه قدس کتب و
از روی مکتوبات آن مجتهد حقا را بعضی وقایع را نیز نقل کرده است
جمع کردن آنرا از کلمات آن درین شهر و وجه ذکر آنکه در عهد خود
او درین کلمات میرود در وقت آن حضرت رفیع علم و کلمه و کلمات

در خراسان بولات عهد ششم و بنامش در تبریز مامون عیون
محدث است با بنامش از غیر عراق عرب رسیده حضرت فاطمه بنت
موسى بن جعفر علیه السلام از برادر دین برادر بزرگوار خود از آن طرف
خراسان روان شدند که همراه چنین خاندان بزرگواران ازین
اعمال و عت و رسالتان مضمحل ظاهر بود و با بجز حرکت و با
و نیز عوارضات و نیز نام چون عتدیه حضرت ظاهر است
بر سر و بزرگتر و نام خود عتدیه گرفته و خواهر گرفت الله محض
آن نیز در فایده خود لطیف خراسان روان خوانند که این است
نیز جزو همراهمان حضرت فاطمه سلام الله علیها بقم رسیده و آن
محدثه که کبر درین شهر دفات کرده و در مکتوب شهر آن حضرت
رفیع علم بهیچ و نقیض عهد مامون بن شهر رسید این است
که با سید الکفایت بجز آن میرفتند از خوف مامون عتدیه
که خراسان ممتد و کلمات عتدیه و کلمات جرد از جانب
نصف در مینه و عراق بعضی کلمات معاد است این عتدیه را بنامند
امیر این شهر را شیخ زین العابدین در مینه عتدیه ممتد
و بهر در دیور در حال این علم رسالت کرده مرفون شهر

در ۱۰ مجلدات

و سب کبر کفر است در اینجا بیع همراه حضرت فاطمه مصوم
سلم الله علیها نعمت از کعبه بواسطه ایزاد و دار از او از صفی بن برخیز
و حال آنها میدیدند بعد از طبع را اعیان رسکودند و درین بد
و شرفانند نعمت است در این زمان با شرف و امانا هر یک را
بجفت صفی رج و زمین در همین جا اقامت کریمه و تبرقه
از اینجا فانی رفته اند امیر قم از برودن این شهر در ایام
و درود اشرفین باقی بماند شریف نعمت از ویجوت بسنن
پرو چنانکه اگر از طرف خلف حکم می نرسد باقی می ماند
میر و رفته و در عهد بنو عباس جز امیر الامراء حضرت ابوالمسلم بن جعفر
در شیع دشت کبر کوه بکوهت فو قفسر میگردد و در جرد
قبر کفایتیم در غنایات بواسطه نرسد با امر صفیان
نزاع و عفا در این شهر تا خورا از جرد و جمع آن خارج کردند و کمتر
اوام و از امیر بن سزین و حال آنکه نرسد با شرف در رسد تصدیق
چهارین امیر میان امانا صفیان و کسب قم در آن نعمت اند
بواسطه رخصه و بیغاف و بیغاف از نزاعی کسب رفاقت هموار کسب
قم کسب نرسد حسن بن ابی رکن الروم و عمر و در وقت نصف

ایران

کتاب تاریخ طبرستان از ابن بطوطه

ایران بود بجات سیمان قمر امانا صفیان فو سب کسب نمودند
چرمه نمود و این قم از این صفیان فو سب کسب نمودند و در
ابو کرم و فایز دار درین شهر نعمت است و مولود علیهم السلام
در شرف ابو کرم را نیز دار صلیب کرده اند و وقت عمومی
این داستان را از قم دانسته و ابو کرم کفایت است
شرف مولود در معارف و حکمت نعمت است و مقصودش در کفایت
ارسال شرف و مغز و معز روایت نعمت است اعیان نرسد اند
و در محیط جزای محبت و مع قایع را با کفایت و ولایت
عمر و قمر قایع کفار نعمت است الله ما خیر را صحیح ز میرا
کرده است و بقوله او باید عقاد کرد کسب اگر ایراد کند ابو کرم
بیز دار معروف است کسب شرف در عزت و فایز دار
و برت هم کسب رسیه است باعث این شهر است
و شرف مولود بیع البدان و از وقت عمر است برت هم کسب
ز رسیه است و بر این ابو کرم نعمت است نیز دار
و کسب هم آنکسب عزیز الوجود است و برت هم کسب

ایران

فانها
لرمانه
باب فنه در لغت عربی و لغت فارسی

موت

تقریر لغوی

موت

موت و نیز از مصفیه و بانه لغت است

ای ایدت مادران نام احمد آنها از مملکت فارس است در عهد
فغان شهیدان محرم و بزرگ آنها را که چنانچه در قم مسکن دادند
اینها مصفیه طایفه عیاشی شدند که در روز محراب میزد و در آنجا
بسیار شوق می نمودند هر یک از آنها صاحب جسم و شکر و کسوف می نمودند
بعضی از آنها در جاده هر مسکنی در دریا ت اطراف زرعیت
و باغات محضر می نمودند و در شهر سخن گوید و از احوال و کلمات
استند و غیر اینها بلایه لک می نمودند همه جمیع بود و در
با قدر کشته و در بنار و این و ابروان و چنان در زشتی و جنگ
ترکب و صورت و هیئت و هیئت از کبر جوانان ابرایران
آقای زلفه می نمودند و بعضی کبر از انظار لغت در قلعه جات و در شهر
نزل می نمودند کبر اقات خود را در میان بر سر پا کرده است مدام

بسیار

بسیار می نمودند آنها در نزار جود و عاقبت و کلمات است
و قشاق آنها در حال تم است که تا سه چهار فرسخ چو در برابر
پاگرد زنده می نمودند اینها هنوز تکبالت داشتند و از دست
نزد می نمودند و کلمات جمیع و پر دل و در بار می نمودند بهمان قبایر در بار
و کلمات جمیع که در فتنه و در بار می نمودند از آنکه است چنان
چنان و بزرگتر می نمودند هر یک از آنها می نمودند و خود را از این
بانه لغت و علم هر یک از اینها می نمودند در هر یک
و این نیز در هر یک چهار از ایران و جوانان آنها در می نمودند
مقصود اینها را که در هر یک از بزرگ با مملکت آوردند
مایت دلایه می نمودند و در این هم لغت آنکه از آنها شرارت
دفع در بروز می نمودند زانرا دادن تواری و کلمات می نمودند
و علم معقول داشت و در هر یک از این لغت در حالت
اعتیاد و غیره باقی مانده است و در هر یک از اینها می نمودند و لغت
است علم یافت مایت هم از آنها گرفته می نمودند تا آنکه
در حالت فغان معقول می نمودند و طایفه از اینها
خود را هیچ از علمای غیر حساب می نمودند شرارت را که از آنها

تا آنکه از غلبه آنها چنانچه اتفاق افتاد در بعضی موارد و غلبه
 علی نه حاکم است و در این صورت غلبه فغان مغز چنانچه مغز
 غلبه آنها فوت ده بیع با غلبه فغان از ایشان جزیه گرفته شد
 حکام بعد در آن زمان در وجه را میسر است از آنها در بعضی
 تا آنکه مغز در جزو جمع که بچه در آن است چنانکه از چندین
 برین مرتبه در ادوار صورت فغان مغز صورت و با فغان
 تخفیف رحمت است در صورت بعد از آن تم فرج در تمام تخفیف
 و پیشتر بر این است آنها را در شهر تا بعضی وقت و چون در
 در غیر از جدید این صورت و در این است مایه آنها را بر آورد
 حدود است و چنان قرار گرفت و کرد در آن زمان ترا که
 ذکر آنها هزاران اصفه مایه قرار گرفت در هر دو
 بیعه و غن در عهد وزارت دادند و چنانکه استیجاب این سلطان
 وزیر اعظم در عهد محمد میران اصف و الله و لم حکومت فغان
 چهار هزاران فرج و لغا و لغا حکومت فغان جزو اصفه مایه است
 بعضی فغان هم فرج امیر که کرده بود از اهل است که گفته
 آنهم جزو اصفه مایه است و کون در عهد از قرار تحقیق

تقریباً

تقریباً ثلث مراعی و مویش در کلمه و تن و از این بعضی
 طایفه اصفه و فرغانه چهار هزار فغان مایه گرفته شد
 و جزای آنرا حکومت و امیران و امور میرد و باغ
 بر این پرداخته شد و آنان را در و نیز مندر دارند لغت او
 لغت فغان آنها و در کرباج اصفه بیعه در نیز بیعه از قرار
 و میر است

طایفه زنده از فغان و اقربا و اقوام که بمیان زنده بیعه صورت خلقت
 او در سه سال در ایران شهر است و با اولاد و بندگان او در صورت
 در بعضی از جدید در این شهر فارس و کرمان و جصفهان و عراق و لاهور
 و قم علم و کونایه افزایند کعب در آن لاله لغز و بولیمه لغز
 با کعبه و باک و ذوالکعبه که در صورت فغان شهر که شهرت بزرگ
 در زمان آنها را هر یک صاحب دهنه لغز کوفی بعضی مغز در راه
 شهر و متفرق شهر است و لغز آنها را هم در قم سکنا دادند و در آن
 در میان است و تقریباً در این است که بمیان و طایفه زنده است
 شهرت در بیرون شهر هم نزل کند و سه دهه است که از یک شهر
 آنها شهرت بر این شهر است و فغان آنها در شهر است و در فغان آنها

دانش
دانش
دانش

درست است که فاعله و در خبر هموار او خارج است در طرف قسم است
رودخانه آنها بر همه است و اینها هم ملک در حق هموزن در طرف

دیکر است آنها قسوق در قسوق است که برادر که (کدن کلون)

دارند که هموزن بر آن که متر قسوق آنهاست و در اول کلاس که

در سه فرخی تم است برع مله

قتیم قسوق آنها در هموار و خارج دارند در از طرف طبعان

تا ما که در طبع است اما در و میدق بر سه تره در فرآن است

در با همزاق قی مرقع و حدسه میزند جوانان لادرجم معتبر

دارند و اغلب آنها صاحب است و کتبت همه و کتبت همه

چنانچه در ایات و بیای آنها جزو تم است

عصمت است قی مایات و قدره لغوی نیستند این جهت طایفه

زنده تر است و کتبت میزند کتبت از نظر بجزو آن آه استم در از طرف طبع

همه اجزا هم در کتبت میوز و قدره لغوی آنها از هم قرار است که کتبت

قتیم تره بر سه صاحب که کتبت با در سه بر از اجزای و در کتبت

معتبر است در بیار کتبتیم و الله از کتبتیم که کتبت میوز و معتبر است

برای است و قدره لغوی آنها از هم هم است

۱۱۸

در کتبت است که فاعله و در خبر هموار او خارج است در طرف قسم است

رودخانه آنها بر همه است و اینها هم ملک در حق هموزن در طرف

دیکر است آنها قسوق در قسوق است که برادر که (کدن کلون)

دارند که هموزن بر آن که متر قسوق آنهاست و در اول کلاس که

در سه فرخی تم است برع مله

قتیم قسوق آنها در هموار و خارج دارند در از طرف طبعان

تا ما که در طبع است اما در و میدق بر سه تره در فرآن است

در با همزاق قی مرقع و حدسه میزند جوانان لادرجم معتبر

دارند و اغلب آنها صاحب است و کتبت همه و کتبت همه

چنانچه در ایات و بیای آنها جزو تم است

عصمت است قی مایات و قدره لغوی نیستند این جهت طایفه

زنده تر است و کتبت میزند کتبت از نظر بجزو آن آه استم در از طرف طبع

همه اجزا هم در کتبت میوز و قدره لغوی آنها از هم قرار است که کتبت

قتیم تره بر سه صاحب که کتبت با در سه بر از اجزای و در کتبت

۱۱۹
عصمت است قی مایات و قدره لغوی نیستند این جهت طایفه

زنده تر است و کتبت میزند کتبت از نظر بجزو آن آه استم در از طرف طبع

همه اجزا هم در کتبت میوز و قدره لغوی آنها از هم قرار است که کتبت

قتیم تره بر سه صاحب که کتبت با در سه بر از اجزای و در کتبت

معتبر است در بیار کتبتیم و الله از کتبتیم که کتبت میوز و معتبر است

برای است و قدره لغوی آنها از هم هم است

عصمت است قی مایات و قدره لغوی نیستند این جهت طایفه

زنده تر است و کتبت میزند کتبت از نظر بجزو آن آه استم در از طرف طبع

همه اجزا هم در کتبت میوز و قدره لغوی آنها از هم قرار است که کتبت

قتیم تره بر سه صاحب که کتبت با در سه بر از اجزای و در کتبت

معتبر است در بیار کتبتیم و الله از کتبتیم که کتبت میوز و معتبر است

برای است و قدره لغوی آنها از هم هم است

عصمت است قی مایات و قدره لغوی نیستند این جهت طایفه

زنده تر است و کتبت میزند کتبت از نظر بجزو آن آه استم در از طرف طبع

همه اجزا هم در کتبت میوز و قدره لغوی آنها از هم قرار است که کتبت

چند سال بایست آنها را در صحرایند و بعضی بایست در اوزان میگویند
حشم و شتر و میلاق و قشاق و فلند در غیر اینها در اوزان است و فلدوش
تصفین با چهار صفت نیز طایفه صغیر است

عادت آنها در سنه غیر از سال
تغییر آنها در قریه و قریه غیر از قریه
در اوزان است و در غیر اینها در اوزان است
در اوزان است

بسیار است این طایفه بزرگان است در عهد کیانیان در اوزان
بنیوت آمد کتاب آنها را آورد و معلوم با دستاورد و زنده بود و کتابها
نیز در دست آنها ماند و بازند مکلفه و دست هر روز این طایفه
میخاندند اغشاید در روزین آن در ترویج نیز است او را یاد کشید
و طایفه زندیه در آن هنگام از اوزان کثیر فیض بجایداران نمودن
سه طایفه بیشتر ترویج اوستا و زنده و کتاب زنده را نمودند
که شهبانگروند و معروف و مشهور بزرگترین طایفه دیگر که سینه
در قشاق کتاب اوستا و زنده بر شتر اینها پرده شده و حفظ و در این
باشند و زنده معروف بزرگترین جهت اولی صحیح است از آنکه
معدودت و بی هم گریه اینها بزرگترین عصبیه ماخوهر بود قریه ترین
طایفه و غیره ایران زنده و کله و در بردن هم اینها در کت

کله و کله و کله
با این عصبیه و کله و کله
کله و کله و کله و کله

قرم که در کله طایفه و قریه است و قریه است و کله
بسیار عصبیه رود در اوزان زنده و کله و کله است و قریه است و کله
بسیار در قریه است با اینها است که است و اوزان صحیح است
معنی با سینه کتبه اوزان فالصیر و اوزان آنها تا کتبه
بایست است تیره و ایدت مکتبه الوار سینه در اوزان
خاصه در تیره و کله و کله و کله و کله و کله و کله
در بعضی طایفه اگر او هم میتوان در تیره است طایفه اوزان
زاد قریه میگرد و در موافق و بعضی مالک کله اوزان هم
بجدس و قریه اوزان قریه است و کله و کله و کله و کله
نظور است و کله و کله و کله و کله و کله و کله و کله
قرم است اگر سینه ایران کتبه از مکتوب و کتبه
و اوزان کتبه و اوزان و بعضی طایفه فارم کتبه دارند
در بعضی قریه و کله با اینها است و کله است و کله است
معدودت ایران از فارم آورده در ایران مکتبه مالک اوزان و بعضی
دگر با کله و کله از مالک فارم است عصبیه با اینها
آمده اند و اوزان و کله و کله و کله و کله و کله و کله

ممالک فارم بمنزله بر است باین سخن و نیز از مردم ممالک
 فارم و قصد ممالک کبریا سفر از ایران و جهت غیر لغز
 و از ایران عبور و در نایب و کاتب آنکس آنها جزین
 مجاهدین بران میفرز و بر سلطه پاره حاد است ممالک
 از مقصود و مقصد اصح خوف بر زمانه نیز تو نیستند و طبع
 اصح یا مرکز کم رودند لهذا علی ریاض اطوار در میانها
 یا هر؟ ایران سخن بگویند قصص در عهد ساسانیان
 یک در از او اب غلظت و غلظت بصره و در آن
 دان طبع بدین از آنها هم آمدن را با طراف آران
 است بگردن آنها گفتند از خط و عهد باینکه بیاورد تمام
 بگزارم کرد و در آنجا باینکه داد مشروط بر اینکه بعد از زمانه
 و است بر است بزرگوار و آخر هم آن بدین مردم در عهد
 بزرگوار بنام طغیان را که استند و تا در ستم عین
 عاریت در ستم رفت و عمر را از غلبه و در آنجا باینکه
 کرد و وقوع است آنکس وقوع است و عادت ستم باین
 عادت است اگر قطع نظر از امر باطن و معنی نگاه باینکه است

ایران

۱۲۵

ایران در دم تسلط میگذرد و اعمال طهیره بفریم جانان
 و بر این است و بلب حقیق لغز عرب رجم
 پناه دادن عمر از احوال ایران بود بعد از آنکه
 بنا بر حد است گذرنامه و ادب ستم نزول رفته را
 بعد از ستم مرکز تمدن از زمان کس نیز در خوردن
 توانا و خواستگان است و کور است از راه از اول
 راه دادن احوال لیب را ایران با عهد انزلی
 ستم اگر چه از مقصد خوف و رجم بلب حقیق است
 ستم ستم را حکم مایه خرد و عود را در مورد بفریم
 مردم غلبه باین که ستم کور ماه باشد بزار و ماه بخرد
 تا ستم بفرخار و در ستم چیز از تو چه فرزند مهر است نزد
 راست و چیز است کرد و گرفت تا تو بدو بفریم چه
 مردان لیب محمد است با کور کور باینکه قوت خوف
 بر کرد در بر حال هر کس خواهد در است باینکه قطع
 عود و تا با اعتم که در بر غلبه است و کف کف تا بگذرد
 و بود در غلام طاهر چه غلبه است و معنی است غم

۱۲۶

این سخن از اولی و در آنجا
 از حفظ فرمایم ستم آران
 ستم حکم و ستم در ستم

میزد و سوزن و سوزن

۱۲۸

ایمان راه دادن ۱۱۱ آب بر سر او فقط زده بود کمر
تا بنام ورت داد و او را بگردن کشید و کوفت بر او
کوفت و او را در دم ۵ محبت این شرو و لذت هزار درم غیر
و شرف است تا بر شرم و دین نام بر حق را بدست آورد
و از خودی غیر آنکه بعد از آن شرف مگر بر این وقت
صلی رسیم ۵ مستعد در ایران هر کس مقم بر زر که می
نه و دست اعراب را که کرده و بر سینه عطفت مستعد
رسیدند و هم به هیچ راه دست آوردند و بر آن اعراب
عزیز شرف مگر بر شان صلح مازند خدصه بار است
مطلب از احد مقصود در شرم بمحضر معلم با سر
۵ اگر کجا هم در برمانی مطوب خود ترا هر دو کفتم که
هم اما نه علم است ۵ علم است را اللهم در آن بیان گو
نور زدن تحفه در علم معرفت است و زینت را اللهم بره مازند
با محضر بیای تقم کن سکنته ۵ کمر از سکنته محله ایران
از شرف او ایرایان قدم نسفته بکمر از سکنته مقم از
و طایفه الوار و پاره طایفه ایرای را که در هر سینه

۱۲۹

میزد و سوزن

با سر و دست زنده و دو قایم این طایفه و اما بر جمیع که بخان فرما
عمران کفایت کفن در دنیا چندان است برادرات و هم در دنیا
توقف بر از هرگز عطفت اینها که است شرحی از که بخان زنده
و خوب و بد عقاب اومی که ایم بر زمین پیش و پیش خودی است
کرده بعد طم مسو بعد انحر طایفه علیه قاجار بر سر مدین با عز و کین
همه تا شرف خوب که بخان و قصص و روایات و افعال خوب
و عادات او را نمخاسته اند و پاره کفایات مطوبه تا کون
صنعت فایز است و حقیقت ۵ ازین برود کون در دست
قاجار است تمام در از فصل است که کمال اقدار را دارد مستحق از این
بی شرف کسی از عظم رسیده ترف کجا روی بنا بر تقیم که زرد
او صاف که سکنتان کردن باعث خلدل امر بر بنی و از
۵ رسیم برح و قبح زنده را هر چه است بر من اغراض
و تعصب و بی افعال طایفه و در شرح همان اجانب هر کس
فرو نمکند ارم و بی درین بین است و اگر از حکم افر زنده
لقیم کرد سکنت آنها را لطفه و لوق ملذیم
آخرین حکم ۵ از زنده در قم القراف است نفع فان زنده بود

وادار جانب جعفر خان زنده پسر صادق خان برادر امیر علی خان زنده
 حکومت داشت و اهل این احوال آنکه عمیر ادهان خاهاز علیهم
 ابدالع فانی پسر کریمانی و کسر با جهیز از مردان در صفهان
 آمد علامت طهران داشت شیخ اولی فانی فرزند ارشد خود را
 پسر روانه داشت و چراغ عقیلی زنده را با صدهزار نفر روانه
 در بیهان نمود رستمخان زنده را حکومت زنده زان فرات و کابل
 اوج گرفت و عهد باها نظیر رس نیر و لایه علم ادهان و شرب
 خمر نیز من استقامت داشت جعفر خان زنده پسر صادق خان زنده
 برادر امیر علی ادهان از جانب او حکومت خسته داشت
 علم خود سر او داشت و روانه اصفهان شد در مورخ حوزت
 با عمیر ادهان معاف کرد و عمیر ادهان در آنجا وفات یافت و جعفر خان
 زنده در اصفهان بر اعمیه شهر را در قرار گرفت و این شهر
 مراد فانی را کجول ساخت و جعفر خان زنده را حکومت قم را از
 معتمد و پسر دادر طهران روانه داشت که باغ کر شاه شهر
 کاخ جعفر خان در صحره طهران کرده بعد مصاف دهر کاخ جعفر خان
 از راه زنده و سه طرف قم آمدند و قم را هم صحره کردند و در

در طرف

و در طرف در روانه در درکن رسکندر الدن معروف سکونت
 از آن کرده خاستند نه را بکنند دار الحکومه جعفر خان
 در قم در صحنه لایبان بود هر روز جعفر خان از دروازه
 رسکندر آمد بطور ایمن رودش بار در شهر شهید محمد فانی
 همه عصر را با ما و غافل شهر بر حجت میکرد و در دروازه
 می بستند و این شهر چون از جعفر خان زنده رضا منور داشت
 در حفظ در روانه تا کشته میگردید قم و بیک آن سواران
 دسر و غریب نه است بکلیه عظمت در روانه با شهر با چو یک
 و جمعیت چنانچه شهر و بیک بود معینه روز کار صحره
 نظیر کشنده کاخ جعفر خان شهید خاستند باری نه غنی غنی
 طهران یا قاری معترف بلکه انما له قم و زنده کاخ جعفر خان
 از این و عدله انفات خوانند و گفته ما را از دروازه
 در پاره است شهر دهر یکتیم و آخر الدین چنین کردند و
 شهید کاخ جعفر خان را با باغ نکر و کواج الدن هم این اسم
 معروف است بر دهن جعفر خان زنده چنین مکان کرد و هر
 نه عمده انگار را کرده و با او در صحره بر افشیدم و ستر با یک

هر عو ستم نموده بجز چند از فصاحت رهن را بر این شرح
 داد خوات اردو فازه کاشن بیرون رود و در زنگ
 میدان دین مین معتمد بدست آن اراع که حرارت هفت
 رخورد و مامور کوفتن اولیغ و منی استند که کمانه از آن
 بیرون رود و کشف غن روز خدایح از نواران خود که کفت
 کج در فازه کاشن را بعبودت کف که کف غن ترا اند کوزید
 در امروز یک نفر از آنها را با کف نام این کفت و صدای
 کرده یک نفر نوار را کف از بالا سب بزرگ شد و این کفت
 و طبعی در زیر کف هر کف و طبع آن اب رتم کرده و شرارت
 نمود با شمشیر رینه افکار کف کرد و چنان نمود که طبع با او ظاهر
 بود نواران شاه هفت که محمد غن چنان کفان کردند و در ارضای
 رسیده یا هر شهر در کف بر این شهرت کرده اند با چور
 کرم دادند کشف غن و کف معبود اولیغ است رشم و اردو فازه
 کاشن بیرون شده بنه و انخروقی و جواهر و زرینه خود را در کف
 عولبتان با کف است طبع در کف هفت معروف به جوی حسن
 است اصل آنها از کعبان است با بنیاد است با کف نشانه

کف در اردو
 کف در اردو

هر عو حسن در کف عولبتان نزل است و راه و حقه
 فانه کشف غن را مبر است روز در خورا با کف با مین کف
 از آنکه کف غن شاه هفت کف بر سر کف رزقه کف است
 انگاه دیکوان اراج معتمد و هر عو حسن در زنگ
 جرت مبر است و خود را دارا روت قرار دهد از آنکه کف
 در این کف او را چنان با کف غن غیر لغت چنه کف کف
 بر حرکت کف در بلخ غن است چون وفات کرد
 هر او که حسن در کف حسن با کف مرد رزق بود مبر است
 خرید و خود را طور حقه ال صله داد و آن مطالب غارت
 هم گفته شد بود کم دکتر از استقامت بیرون آورده از ملکین
 معتمد و هر حسن شهرت نمود بطور کف عقاب اولیغ
 حسینی هر کف و کفین طبع هر حسن در کف مقارط کف
 کف کف هفت در کف کف از طبع کف کف کف کف کف
 و کف کف است بروز و ظهور آنها چه در است و هر کف حسن
 هر کف کف کف کف است در شرح حال او و طبع هر حسن
 و کف کف کف در کف کف کف کف کف کف کف کف کف

زنده از قم رفت شاه شهید که محمد بن نصیر هم از ابراهیم
 در آن نطقت هر وقت که در روانه با حکم بعبادت عام داد
 تا آنجا رسید و لغت که گفت عمو را برانند تا بر مردم گفت
 نه که لغت مترا با بر آن نه می که حضرت معصوم علیه السلام
 جدا جدا بگفت که علم مترا با حق علیه با حق الله علم اولت
 و با اسم او را بخوانم و شیخ ابو محمد از علمای قم و دیگر لغت که
 از لغت و ابراهیم نزد آن محمد بن نصیر گفت آمدند در دست از
 لغت بر دارند سه لغت از آنها از آن سخن گفته می شد که لغت که
 آن محمد بن نصیر بود که لغت مترا با بر شیخ که از علمای در دست
 قلب حضرت او رقم و از آن مویس گفت و سخن گفت کرد که
 محمد بن نصیر کردند که لغت که گفت با لغت که لغت است ابر
 بر آن که گفت ابراهیم خود علمای که در آن که بود که علم است
 گفت خود علم می کنند و الله که از علمای دیگر اصلاح خواهد شد
 این سخن را گفته و بهالت که از علمای است و روانه شد که محمد بن
 آنها را بر کردند که است در جنبه برگردند آنها را لغت و لغت
 دست از لغت و با با هم که کردند در واقع شاه شهید که محمد بن

محمد بن نصیر

محمد بن نصیر که را بعبادت که در علم حکم تا که از لغت و لغت است
 در قلب مردم که از آن سخن کرده و لغت که از آن لغت است
 ابراهیم را گفت عام که گفت و بعد از آن که لغت که لغت است
 خوانند آن و با با واقع لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت
 ابراهیم را می گوید در آن با لغت است الله با بر لغت را
 با بر لغت موطود که در لغت است و لغت است با بر لغت
 لغت که ابراهیم و از آن است از آن است با لغت بود که از آن و لغت
 و و لغت که و لغت که لغت که از آن شاه شهید که محمد بن
 لب را با لغت بود با آنکه چنان که از آن است و با لغت
 که با بر لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت و لغت
 ابراهیم را منظم می کردند که امر قدرت مخالفت است
 چنان که در لغت در قم لغت است در آنکه از علمای است و آن
 این بود که شاه شهید که محمد بن نصیر و هم از آن است و لغت
 در حضور و مورد که است که از آن است که این که از آن است
 که بیرون می آید مردم که لغت است از آن است که از آن است
 عمو که از آن است و از آن است که از آن است که از آن است

بشنه محضه جوی نيزه لفظ کشته و ادب نيزه صدمه پيشه
 که مخرفان مخرف کرده بود کسی در جوبلیر او نيزه بود از بالا
 حبان لطف آن نه مبارکه شرف نيزه از جوبلیر که
 در جوبلیر مینماید نگاه زنی از بالا زبانه بزیارت آن
 که مخرفان تنگت نه لفظ از لفظ در گرفت و کلمه آنرا
 نشان کرده و آن تیر بهشت نه خط کرد و بهرف رسد
 در کئی جرت لفظه ویر زشت این روایت صحیح است
 لهر قم از پیران خود روایت میکنند و محضه لفظ از این
 لغت است را از فتنه در جوبلیر مسطاب ستره با نرفالیه
 روایت نمیند لهر قم بود مینوز لفظ لفظ تیر و
 سنده که مخرفان کردند از راه صدقات و ادوات ملکی
 معانی بیشتر و با نرفالیه بر امانه بولات قم زانکه لفظ و
 حکم در آن غیر بود و آنها اگر در میان لفظی اخلاقی است و به
 لفظی و داد مینماید حوشن لفظی از فتنه اصلاح مینماید
 آنها مع اکترا است و از تیر لفظی مینماید هر شب بروم جمع
 حلقه و دیگر بلند و اجنبی را به پیغمبر با جوف محرم مینماید و راه مینماید

لهر قم مردان قانع لهر کبر رازش ن نارح و بر کرد و
 بهشم روز با از تیر بیرون رفته در نارح یک فوج بود
 فوجی تیر رفته لفظ حجت معنی مینماید چون آن نارح قطع بود
 ندارد لهنه امر تو انند در آنجا با نرفالیه ر لهر م حجت مینماید
 صفت کبر این تیر معنی مینماید که مینماید هر یک به نرفالیه
 و از زبانه غیر دانند صفت کبر از نادات و غم آم است
 سقرته مینماید و صفت کبر تیر است و لایر در تیر مینماید
 تحفه مینماید از نادات در نادات مینماید مینماید
 است خوب در نولات از آن است مردم این تیر خوب
 سحر است این تیر یعنی و اشرف و خواجه مینماید
 در جوبلیر از آنجا با نرفالیه مینماید و لوار مینماید
 لهنه اسر تیر و سر تیر و سر کرده و فتنه ز لهر مینماید
 از تیر لهر مینماید از لفظ و سید فتنه معنی مینماید
 در نولات مینماید و لهر مینماید و لهر مینماید
 مینماید کبر مینماید و لهر مینماید لک مینماید
 است رتبه در نولات مینماید لک مینماید لک مینماید

۱۳۸

از اینها صحت منصف است غیر سکنه این هر چه در این
 قلم است از ولایات فارجه کمتر درین سکن دارند و سکنه این
 با کمترین حالت لغز و میکان را دارند طایفه که در اینست
 و سکنه با هم ندارند آنها طایفه و سکنه و اهل مال دارند
 از مردمان فارجه درین هر نه طو الف این هر
 منحصر است غیره است که زنده است غیر از آنها
 حالت است و درین شرح آنها ذکر شده است علی
 زندیه در حال درین سکنیم معصود از آن انصر است
 در حالت بهترین ملازم و در سلطنت زنده سپهر است
 نسبت آنها به جمع خان زند بهیچ قدر و وفای و مردار که
 زنده است و شرح آن در تاریخ غلبه است هر او هر چه در
 لغت است و او را بنام هر تسکیر عالم اند با آنکه از جمله منصفین
 محسوب شده اند و قریب بظهور آن آمده سید الوردی از مرزا
 ابو القاسم قائم مقام در صدارت خویش آن هر امر با و کرده
 و اظهار خضوع نموده است مردم آنکه در زمان کربان
 و در مظهر رضا خان در قم وفات کرد از او میر بود ^{مندان}

نام دارد

۱۳۹

نام داشت و در قم سکن بود و اهل ملک زاهر را تصرف بود
 و لغز و غلت و آن هر سکن را نیز در درجه عالی قدر وفات
 کرد و از او فرزند نیز باقی است در غله مع خان نام دارد
 کون کرده سال تقریباً از عمر او میکند جوانی جوید
 و عهد است در تیر انداز کمر لغز دارد کار او برنده را
 در هر ارنده و بی وقت خط کزده است خط را بخوبی
 از علم تاریخ بهره دارد در لغات و لغات و علم من و علم را
 اینها داشت در روز سکنها رسم و یاد زهر چنان لغات
 میکند دگر و بوی و طبر و لغز و لغات را نیز از در میضا
 غنی و الفیه و اینها خوب ساحه است در این فن در این
 احسن است در وطن افت او را میکند لاری چنان خوب است
 در عصر سحر است فایز و اهل برادر بر کتر ماعین ملک
 در حجه سال قدر حکومت قم داشته است غله مع خان
 الفیه دان منطقی از آثار حواری است که هم خن تعریف دارد
 زندیه تاریخ میر دارند که او امیر سکن است که نویسه او نیز
 با شریک و ابوالحسن دیوان نمیرود از اهل کوه کوزان میکند

کبر از طرف سکنه هم طایفه میگردانند اینها از طرف سکنه
 ایران میباشند که چون در در بزرگ و کوچک آنها هزار نفر
 در هر یک قسم از آنها واقف است در طوالت و در
 سه سکنه بلند و موهن و در آنجا یکبار در آنجا معروف است
 بهم خود اینها که سکنه است دارند و در آنجا و کتبت آنها
 خوب است یکبار که هم در آنجا میباشند هر یک ده هزار
 تان و ده نفر هزار تان ملک و بیخ و در آنجا سکنه و
 سکنه در آنجا در هر سکنه سکنه وضع است را از دست
 زلفهم از سکنه اگر حکم و اجراء و کتبت وارد بدست آنها
 و شیرین است بهر آنکه با تویم از روز تقسیم بخیر آب و ملک هر
 شمس و صد و بیست و هفت میرهند و به یک قدر بنویسند و هم
 چنین یک روزنامه در آنجا هم طایفه یکبار تقسیم
 است از آن روز آب و ملک خود را تقسیم میکنند بر صد
 و وارد است مگر متر را هم چنین میکنند که طایفه
~~آنها در آنجا است~~
 معتبر در میان آنها است از معارف آنها که تقسیم آنجا

سابق هم معانی خود خوانده و هر چه صد و پنجاه و غیره
 در آنجا هم شش فانی یکبار است از دیوان تو میباشند
 هفتاد دارد اینها سکنه یکبار به هر دو مان که فته است
 در آنجا و در آنجا سکنه از خط و کمال هر که دارند لطیف است
 از صاحب آنکه از معارف آنها که تقسیم معارف است
 یکبار در آنجا سکنه است که در آنجا از معارف روزگار
 تقسیم است از آنجا و طهران است در تقسیم معارف است در آن
 در آنجا سکنه یکبار که خط کتبت را در دست نوشته
 قطعات خوب کتبت است و یک اطاق از خطوط او در دست
 هر یک موجود است اقدوس حایر فرزند کرامت خود در
 این قطع و خط خوب است نه قطعات در را یکی میرند
 از آنجا بهر بر اینها تقسیم است از آنجا هر که را میباشند کرده
 نه میفرستند و نه میباشند و مردان ایران از آنجا که محروم
 خانه اند در طهران که هر چه است و زاده ای هم تقسیم
 است از آنجا و در دست است یکبار که تقسیم است از آنجا
 هر آنجا محزون است معصوم یکبار که تقسیم است از آنجا

در در تقسیم است از آنجا

۱۴۴
اعتیاد کلمه در معنی راجع از دست نزلیم از کتب فضیلت
و کرامت و مراد و لوازم و غیر از اینها در این جزوه کار
و شد که در این باب و فلهذا هیچ چیز در این کتاب و کتاب
در این نظام و کلمه صفت نوشته اند کتب زبانها در
این علم و در این کتاب و کتب فارسی و کتب عربی و کتب
استعمال میکنند و غیر از آنست که در این کتاب در این
عقود و در کتب عربی در این کتاب و در این کتاب
و طرافتها را عدت حقوق از این کتاب و در این کتاب
کتاب آفات هرگز بخوراک و پوشاک فوق العاده است
آدمی میزبان است که در این کتاب و در این کتاب
آنها در خانه بعضی از آنها به ستر غذا از آلمان و بلاد و بلاد
طبع میشود در این کتاب است و در این کتاب
و در این کتاب است که در این کتاب و در این کتاب
و در این کتاب است که در این کتاب و در این کتاب
مهاجرت است که در این کتاب و در این کتاب
آورده است ولی در زبان فریخت و در وقت شریک است

۱۴۳
اصد و در کتب این طایفه را یکی رسم معنی معلوم باشد
و در کتب است که اینها به یکدیگر این است که یکدیگر فلفله
بویک نقل است در کتاب بویک معنی بزرگ و در کتاب
و در کتاب معنی زبان است چون اینها سخن آورده اند و در کتاب
زبان در کتاب که از این بویک نقل از کتب است که اینها
اینها کلمه فارسی است و هیچ ترکیب از زبان کتب معنی
و در کتب معنی فارسی است که از معنی اینها است که در کتاب
کتاب دارد و در کتاب است که در کتاب و در کتاب
و نیز در معنی اینها معنی فارسی نام خوانی است که در کتاب
با کتب که کتب و تحریر را در کتاب و در کتاب
مستند

در کتاب که در کتب معنی فارسی است که در کتاب
تا در کتاب که در کتاب است که در کتاب و در کتاب
که در کتاب که در کتاب است که در کتاب و در کتاب
زیر حکم که در کتاب و در کتاب معنی فارسی است که در کتاب

عنه

عنه

۱۲۲

خود عالم فوق اعلم کرد لیر او علم حسن بعد از وفات پیر نفس
که در آنست عین بود و در حق بار باری و تدک معجزه و مستر
بهرت کرد اعتقاد و اولاد او همه باو منسوب گشته از قرار
تقریر حدیثی در صفای حسن یا حدیثی از کتب حدیثی
و اینها را با تزیینات مسکن عالم آرز و کون در طایفه که دم استعد
بزرگتر زن و مرد اینها هم صغیرا کبریا انا ما ذکر با بر
با طایفه لغز با نیز اینها هم مستر طایفه میگرد در صدارت
و تعارفات مکرر با مکرر حرکت میکنند و هر چه صغیر
مکرم و پیران و عالی عزرا الله میگردند و اولی صغیر آرزوی
بچه آب و ملک تقسیم بدست کرده هر یک سهم سیر بهر
عقود طبع و تمت و کرامت و صدق و صف و در هر چه حق
و کیمتند و در آخر و مهربانی و تحفی ظاهر هر دو بطایفه اینطایفه
خیانت هر دو با لدر از طایفه میگردند است اگر چه اینها هم بار باری
و تدک و در استن باغات رزقانی میکنند اما با قطع وضع
فانیت و تحفی و لطافت دارند بگردن رسن و بوار و ضایقت
و فرج کردن و شرط است نیت را با آوردن ما در در غنبد و سب

پیران و پیران
پیران و پیران

عنه

۱۲۵

در علم را خود ندانند هر کس اینها را چینه بجا نرسد از سر سینه در طایفه
چونکه در از قرم جز و طوالمط لیر از کتب بود در هر یک را شرح است
دارد ولی اینها در حدیثی در همین نزدیکی طایفه است باید
در صغیر مکرر با معارف اینها را ایمان نمود از ظاهر حدیثی
و از نیز بوجود آمدن علم عسکرفانی (صغیر فانی) نام داشت
و آنچه عالی قدر است در واقع اوزار معمرین معاصرین
محرک است در ریاست طایفه علم حسن یا عسکرفانی ربه
که کون هم نولعلم علم عسکرفانی ربه و تحقیق طایفه علم
حدیثی مبین از علم عسکرفانی و در نزد وجود آمدن عسکرفانی
و عسکرفانی در هر دو اینها وفات کرده اند از علم مکرر فانی
احمد فانی و عبدالمعین فانی و عبدالمعین فانی و فیه الله فانی
از حدیثی لیر آمد و از رضان فانی لیر الله فانی و مکرر فانی
بوجه آیه و این کتب لغز کون و من از در ریاست و حرام
طایفه علم حسن و علم عسکرفانی محض با عسکرفانی است
و او و عبدالمعین فانی مادرش در اینها لیر لیر لیر لیر است
و بابت فطر و دانا ملذذ و لیر احمد فانی هم و نیز است

عنه

۱۴۶
 در این قلم اللسد رمتان من فدن جرقه و فدن کار میکنم
 چنین کان سکیده است از بار سلفه کبر در لبان
 قلب اللسد سکینه بید در رمتان هم قلب اللسد رمتان
 کبینه وقتی در ممل او عمر باو خطب کرده کعبه
 اهر قم چو از باران هر لفظی تا لغز ذکر کرده سندان
 و مان و فانه و مان و انور و سکور سکونه حواب داد
 اهر کمال و حواقی قم انظر و تقم نمکنه علمه انکونه
 مهلت را بر زک و مرز کار قم سکونه و عوام سینه
 خود او در عنین کتبه را سکونه تقم را اجرام نبت
 میراد بر زک و مرز ک کعبه فدره بعد از او فرزند رضاعین
 و علمتین بی حصر و جود بود از تاریخ قدم و مبر و معرفت
 رجال عصر عفو بهر کانی داشت کعبه از کعبه غور خط
 داعی پیرا که خیلست بالخیال که داشت عوالت اقصی
 کرد همه را بجهت میرا است بخصم و بنای از معتبر الماکد رحم
 صانع فانی و در است مهران داشت و از حالت در بکار
 اظن رختیه معتم سکعبه معتبر چو اید راتی و فانی انور
 در این

در این قلم اللسد رمتان من فدن جرقه و فدن کار میکنم
 چنین کان سکیده است از بار سلفه کبر در لبان
 قلب اللسد سکینه بید در رمتان هم قلب اللسد رمتان
 کبینه وقتی در ممل او عمر باو خطب کرده کعبه
 اهر قم چو از باران هر لفظی تا لغز ذکر کرده سندان
 و مان و فانه و مان و انور و سکور سکونه حواب داد
 اهر کمال و حواقی قم انظر و تقم نمکنه علمه انکونه
 مهلت را بر زک و مرز کار قم سکونه و عوام سینه
 خود او در عنین کتبه را سکونه تقم را اجرام نبت
 میراد بر زک و مرز ک کعبه فدره بعد از او فرزند رضاعین
 و علمتین بی حصر و جود بود از تاریخ قدم و مبر و معرفت
 رجال عصر عفو بهر کانی داشت کعبه از کعبه غور خط
 داعی پیرا که خیلست بالخیال که داشت عوالت اقصی
 کرد همه را بجهت میرا است بخصم و بنای از معتبر الماکد رحم
 صانع فانی و در است مهران داشت و از حالت در بکار
 اظن رختیه معتم سکعبه معتبر چو اید راتی و فانی انور

در این قلم اللسد رمتان من فدن جرقه و فدن کار میکنم
 چنین کان سکیده است از بار سلفه کبر در لبان
 قلب اللسد سکینه بید در رمتان هم قلب اللسد رمتان
 کبینه وقتی در ممل او عمر باو خطب کرده کعبه
 اهر قم چو از باران هر لفظی تا لغز ذکر کرده سندان
 و مان و فانه و مان و انور و سکور سکونه حواب داد
 اهر کمال و حواقی قم انظر و تقم نمکنه علمه انکونه
 مهلت را بر زک و مرز کار قم سکونه و عوام سینه
 خود او در عنین کتبه را سکونه تقم را اجرام نبت
 میراد بر زک و مرز ک کعبه فدره بعد از او فرزند رضاعین
 و علمتین بی حصر و جود بود از تاریخ قدم و مبر و معرفت
 رجال عصر عفو بهر کانی داشت کعبه از کعبه غور خط
 داعی پیرا که خیلست بالخیال که داشت عوالت اقصی
 کرد همه را بجهت میرا است بخصم و بنای از معتبر الماکد رحم
 صانع فانی و در است مهران داشت و از حالت در بکار
 اظن رختیه معتم سکعبه معتبر چو اید راتی و فانی انور

۱۳۸
 بدون مهر من عاقبت فبیر چو امارت بدیدت
 جوانان با من بر حال لاری بی آنکه در باهر من است
 نکند اموال و فرزند و زحمت را در اطاعتها در ایام
 رحمت همچو وقت آنها را لکن منیاد و حقو تجام غیر نیست
 در وقت عوفی میگرد و از ایران و عوفی او کی جویت
 در است در با غم در کار او کند بزرگوار او در ایام
 بی لیس را عوض سازد بعد از وفات عیالش نه لقمه خورد
 در چینه دست عمارت با نیز روز تنها لقمه بچکا در غی
 در دست خوراک او را نه منگی رانی و عوفی او زردش
 مبر و نروا عوفی و سایر فرزندان بجز کزانی که
 و مراد است منظم امور هر رکن و غلامان با این است
 چون با زمین طایفه محترم بود همه با و محض لیس
 ادب میگردند و تقریباً در چهار سال قدر وفات یافته است
 و در جمیع مهر اصح او را از فرزندان گرفته با همه آنرا
 در بنا چسبیدیم و کون اصدا این مهر نزد میرزا عظیم
 حسینی ادیب است و احمد خان و از غلامان مرعم

خانم

با و مهر است

۱۳۹
 با و مهر است
 ذلک چون این مهر چهار کوش و بزرگ است میرزا عظیم خان
 ادیب همچو وقت آنها را من است عوفی نیز در
 مهر مخصوص با دلم و چهار کوش که یک بار عذرت
 علم است علم مهر چهار کوش را در مجروف سقلم تقار
 من است بعد منن ناظر در اداره نیک حضرت
 متکلم والد (رکن لروم) عوفی که لا محتمه است
 و آن مهر لیس را محض غرض خط در جزو اختصام است
 اما رضایتین لیس هر علم عوفی در دست عوفی بود
 از تاریخ و علم به من است و او که از برادر عوفی است
 و ۳ احمد خان لیس عوفی که کون کفای و غیره
 زمر طایفه امر حسینی است جوانان عاقبت دلم و بزرگت
 و نسیب و محجوب و بوقاز و بروس است جنیه و لیس با
 در دلم لیس سلمیه و طرافت است خط کشته یاد هم بچک
 از صاحبان خط بان تعلیم دستکام من فرزند میرزا عوفی
 در دست و بزرگ و در این لیس لیس بچک از منن این
 و در منن این لیس و با خط کشته کتات را

در اسناد و اقوال امر حسینی است
 در اسناد و اقوال امر حسینی است

با تعظیم و در دست رفته باین حالت تحریر نموده در نهایت همراه
و نظر آرای و متن است از انکه از وزیران و بزرگان در این
عصر معروف بگوشا نویسنده است نیز میزند بقا در عهد
حکومت برادرش و اردلان علی بن محمد میر بولک و نامه
الکوته تمام بولیات قم فقه است و در بولک فقه است
و واجب و دوازده کرد حکومت رفته است و الحقیق است
چون رفته است

عبدالعزیز خان برادرش را هم جوانی خون خفا و باضق کرده
مست و در دولت است تحریرات را میگرداند و در نهایت
او غلبه دارد در درویشی و فاد زهر است که در دولت
و طویر را در درویشی طریفه لطیف است که با هم لغز
سنگد مار را او به هم میگرداند که در غلبه معانی زنده است
که زنده است و با خود عبدالعزیز خان صفت لغز در خود را
بنا به وقت به مار را غلبه معانی نیز اند و که عهد ابراهیم بهرام
درین شهر بهین صفت را میگردارد و او را است و در نهایت
که درین نامه کاف است که است به معنی معنی به هم میگرداند

لغز

لغز طریفه معنی لغز معانی و عبدالعزیز خان است در دولت

کبریا بخوبی کار کرده ام
میر از اولاد غلبه معانی حلیب المعانی است معنی زبیت
شده و مهذب و عادت و در زهر است خط را با بنایت میگو
کمالید تحریرات را الامداد غلبه بر آید در شهر آقا را
در طهران نیز معنی است در ذکر بر هم میر راجع الی اب فغان
اصف الهولم بخیر است رفته است و چنانچه در دستگاه میرزا
محمد معنی اقبال ملک و حکومت برود و در دست رفته
باین صفت رفته و تاسه که لغز است که است
طبع شعر دارد الخیبه است از او در نهایت لغز است
و در این حرکت کتف میسند

ایه میسی دم که نظر لور با کن
پرده برکن از رخ زلف پارچه
زاه از منت که ره بر روی صورت
ایک از لور صبر طلب از مسلمان
زنگنه معانی است که لغز
کشفان کوی را به در آید کن
غمره در میان آور تا زده است کن
سبزه از نصیحت را در کافین فرزند کن
کبزه از زهر سپهر و در کوی کن
از زهر کم ای شیخ قدر ای شیخ کن

۱۵۲
هند تدریجاً از سر فروز آمد
خام بر صمد از زیر بوسه تا کن
وله الفضا

عبر بخرد مایه و معبر بجزین قوی بمرق مایه و قوی افون
من برده ناب خوام و سده است
کس حباب بلوریم فروز
فروز نیز علفین فرج الهفان است که خط خوش دارد از آن
او را چنان اطمینان نیست
فروزان رضایان کج تر الهفان است خوش خط و خوش تقریر
با صفت مردان و فطرت نیک و تمت علی و عفت گرفت
و تحفی و از اهل ایان به قصه صحیح در کمال آرایش است
در آرایش به نیز عم خو احمد فانی نهایت به امر را دارد
فروز نیز رضایان محمد فانی است خط را با نیت نیک
نزد چهر است ملبه بجزین و فانی است خردا به
از همه کس دایره و سخن فریب بکیر بطین و طعنه او را
بوزیر خط بکنند تقریباً سرال دارد

خط خوش از سر فروز آمد
خام بر صمد از زیر بوسه تا کن
وله الفضا

کر مع فانی

۱۵۳
کر مع فانی از محمد من و صاحب و آن طایفه فر حسین است
ب ر آدمی صحیح است خط نوشته او در مینا خوی است
آن ب مقصود در باب احدی در باب قلم و اهراب و کت
آن سر زمین جمع کرده است و همه سفینه مریز اعظم
حسین ادیب را به با حکومت داب والد علی ملک
لقم آمده است در ز داود قلم صر عمر در مبره و در آن
قلم نوشته است و یک نسخه هم بدون ذکر ام خود در آن زمان
برابر ممبر دار التلیف با در آن قلم است و این معجم را
کر مع فانی از او کرده و خط خوش که به گفته است
در آن کتاب در این مبر از آن رخ خوب ادیب مبر الیه است
و است قیاس است که درم صده تدریج و در خوش فانی
قلم را از دور همان کتاب سر ز غلام فانی ادیب در وقت
این چهره در قلم محضاً است که به با دره کتیب
تحفته فغانی مکتوب معجم در این دوران کتیب
دیگر از کتیب حاجی حسینی حبیب الهفان نام و حسیع
و فغانی و غیر ام بیست و دو که جمع با مر آنها به عطف طول

کر مع فانی از محمد من و صاحب و آن طایفه فر حسین است
ب ر آدمی صحیح است خط نوشته او در مینا خوی است
آن ب مقصود در باب احدی در باب قلم و اهراب و کت
آن سر زمین جمع کرده است و همه سفینه مریز اعظم
حسین ادیب را به با حکومت داب والد علی ملک
لقم آمده است در ز داود قلم صر عمر در مبره و در آن
قلم نوشته است و یک نسخه هم بدون ذکر ام خود در آن زمان
برابر ممبر دار التلیف با در آن قلم است و این معجم را
کر مع فانی از او کرده و خط خوش که به گفته است
در آن کتاب در این مبر از آن رخ خوب ادیب مبر الیه است
و است قیاس است که درم صده تدریج و در خوش فانی
قلم را از دور همان کتاب سر ز غلام فانی ادیب در وقت
این چهره در قلم محضاً است که به با دره کتیب
تحفته فغانی مکتوب معجم در این دوران کتیب
دیگر از کتیب حاجی حسینی حبیب الهفان نام و حسیع
و فغانی و غیر ام بیست و دو که جمع با مر آنها به عطف طول

کر مع فانی

ده از نفس صفا نخی عجز و کتبت
فیت در هر بحر خیم تو بهار کبر
نفس دیر آنگو دل نخستین دادم
چون کفتم دارم و دلام سر دلم در دگر
چون کوه در بدلهار دگر دل سپار
دل مانم در دلام سر دلم در دگر
راست کوه در رینا است ای قاتل
سر دلم است ای قاتل و در دگر
نخ و فارغ شرفی از صدق الهی است
هر سر دلم را با تو صد لار دگر

بهر ترتب قدرت بر بسند در

در بحر خاک محو محرم ابراد دگر

المن طبع روان و ذوق عیم و رقت لفظ و رقت معنی دارد در زبان
و خوش بیان و روان و غزل سرا که است در قم در تاریخ و تذکره
در غایت بجزار قرآن کتب لغز از انانیا مسکند در حیات حیات
انام می آید و همسر است در از انانیا است ایضا جزیر است بیار دارا
در بیغ می آید در این انانیا نام کبرایع از سر سینه قدرت هر چه
بیت می آید در کفایع و لادافنا

نخ نفس بینه هر سخن کتم و ز کس بخت کتب کتم

آن برده نم در انچه آب حیات

از خضر خسته به سخن کتم

دل غنی

در سرم جز اموس با سر و نایت
سر کوه بدم غم ز پرت نایت
موج موج در دم با سر نایت غم دل
که چه جز غصه در این نقشه طول نایت
تو بکفر نایت اشع موه رحمت خلت
در دلم الهی در بند سلطان غمت ز غم نایت

تا کفتم با سر نایت در خوش را
سعد دارم پریش در روزگار خوش را
رنگار در سبک برایت بر کفتم
جهد را اید تا کتب بنیم با خوش را
عق را خوش قاید چون باقم کباره که
در کفتم دارم ز نام ایضا خوش را

این است داد در نیت ایتم سروده است
از اقم کبر کس بیت این مردم استند بزم ما رو بزم چون کرم
کرم بر سرش ن بزند از ره دم
در دم بر پیش ن بکنند از ره دم

بیر از سرع بر کد کون هم حیات دارد
بیر زاع کبر نقص است ه معروف میر زاع کبر بر نقص چون سابق
تو کسبت لقبه فرار غایب مغفور جمع ه طاب راه با او بود لهنرا

بهر ترتب قدرت بر بسند در
در بحر خاک محو محرم ابراد دگر
المن طبع روان و ذوق عیم و رقت لفظ و رقت معنی دارد در زبان
و خوش بیان و روان و غزل سرا که است در قم در تاریخ و تذکره
در غایت بجزار قرآن کتب لغز از انانیا مسکند در حیات حیات
انام می آید و همسر است در از انانیا است ایضا جزیر است بیار دارا
در بیغ می آید در این انانیا نام کبرایع از سر سینه قدرت هر چه
بیت می آید در کفایع و لادافنا
نخ نفس بینه هر سخن کتم و ز کس بخت کتب کتم
آن برده نم در انچه آب حیات
از خضر خسته به سخن کتم
دل غنی

و لم یمر به غیر اسم شیخ علی زنگنه و سایر شیخ او را بدست آوردیم
 مکتبانه و مکتب کتبت در دوم زبان هم است حدیث لغز این
 فارم چنین میدانم و او در عهد صفویه هم است و از این
 عین نه او قرآن مستفاد نموده در زبان صفویه حدیث است
 و بچک از معجزین قم از پیران خود روایت و حکایت از این
 مختصر مکتبانه چنانچه حدیث مختصر بیون ترجمه از او شنیدیم
 چون ابیات مطبوعه تاریخ و طبع این آب رودخانه انار را
 مکتبانه از اینها بر کفایت و رودخانه انار را هم رود قم است
 رود قم سرسبز است و رودخانه انار را هم رود قم است
 دانای که در دفع عید از این دیر معصومه بود و در قم بود با چهار
 درتیه رهن بود مشک رقم

بنام چهارصد و چهل و هفت اولاد و تفریح آن شاه لوگت
 مدفون است هم چون در نطقه فرقه مانین قم و کعبه و نجف
 خوشه کی در دفن شود در قم

رود قم طعم در همه جای است روح ازین صفت چو نیاب میوه
 رود زمین چو کوره نیاب میوه ظلم بدست قم چو کعبه آب میوه
 با بر کشید و رفت قم با چهار قم

طالع

Handwritten marginal notes in Persian script, including the name 'طالع' and other illegible text.

طالع دیگر در قم نیست و ایت داشته باشند که آنها در کتبه مدنی و
 و اطراف قم چه سکن این شهر چه خارج این شهر در زبان محدودی
 هستند بجز از آنها در شرح حال علی نوشته شده بعضی دیگر در قم
 هستند و هنوز قطع عده از این شهر کرده اند از قرقره در است

بر زلف زلفان اهتمام مکتب و سر زلفان شهر اولاده فرزندان
 بر زلفان شهر است و زلفان در نظریه حکومت داشته است دیگر سر زلف
 محمودان شهر اولاده و زلفان کتبی دیگر بر زلف زلفان اهتمام مکتب
 میردانیم و شوی غایت دارد این زلفان و شخص فاضل در زبان هم
 که کتبی در طهران سکن است و عنوان اولاد زلفان در قم کتبی است
 کتبی است در آن بر طاعت و در دردت فارجه شرف است کتبی
 کتبی است در دردت فارجه را داشته باشد بر در مکتب کتبی
 و شخص محراب و زلفان است فرزندان قاجار دارد و بعضی کتبی است
 خود او در بهر کتبی است خوش ماوراء و کتبی است خط نستعلیق را
 کتبی است حدیث تحریر و حدیث لغز را در دست اولی بود
 مذات در اعتبار جلال از طرف است که کتبی است

Handwritten marginal note in Persian script.

Handwritten marginal note in Persian script.

و قاع کف بر آن سب مان رفته است و صفت بسیار است اما مستقیم است
تقریباً در چهار سال یک مرتبه عظام یک مرتبه کشته است از آنجا که
وافی ملدود لذت و تفریح او طبع ندم کعب لذت و تفریح تریالی
تمام است اما است یک فقره از نشت است او در زمانه قلم
ضبط است در خانه کف نام

درست است بحرف از نام و صفت است و این است از آن نظیران و نام است
در صورت آن از قراد است

اما فقره روزنامه حالات و این است که ششم کعب نوبت در خراب
چگونه خراب و مردم آن در خطر بود و خطر اند که نوبت نوبت بود
پس از آن روزنامه او در زمانه از آن محال و کف او هم در
اصحاب است که بهر با آن در وقت او در وقت نام و کف
جوده از عیب در آن و کف او در آن او شروع کنند
از فوج است و آن است که است از این است که
در همه را از آن بهر و عادت است که از آن است که در آن است
نصف موق آن مرده از آن است که در آن است که در آن است
و تفریح نهند با آن در آن است که از آن است که در آن است

این
با از اولی که بهر
و این است که از آن
در آن است که در آن
را از آن است که در آن

اندر

اندر آن کجا رند یا از فلا شین نام است که نام از قوه آن است که
نموده از آن قبح و در شخ این است که با آن از آن است که
در مردم از آن است که است و آن است که از آن است که
باید نوشت یا از آن است که در آن است که نام محلات را
در آن است که از آن است که است با آن است که در آن است
و پس از آن است که در آن است که از آن است که در آن است
نفس نیتان کفید و لا با این است که در آن است که در آن است
آواره را جمع کرد و در آن است که در آن است که در آن است
و لا را با درخت آکفاه نوشت و از آن است که در آن است
عزیز مردم صلا اگر است نوبت است به فوج از آن است که در آن است
مفسدان و آن است که در آن است که در آن است که در آن است
تدر مطلق که در آن است که در آن است که در آن است
از این است که در آن است که در آن است که در آن است
یک فرسخ کعبه کوه کعبه در آن است که در آن است که در آن است
کعبان است که در آن است که در آن است که در آن است
از آن است که در آن است که در آن است که در آن است

مقصود است از آن
و این است که در آن
از آن است که در آن
نوع است که در آن
و این است که در آن

کوه کعبه
در آن است که در آن

الفه و انواع برت و حضرت زینب و حضرت زینب
 و اما در آوازه و قبح بحال کی در یکت ب چنان هم از نیت
 کعب بر خوانندگان معلوم شود هر چند قصه که مرافه نرفان در این
 راپرت جمع با فی در تریب قوافی نهم است و لا در وقت
 شجون و حشر تر کمان بر نایب نایب در جمل بر بیان نمود
 کجما که کس از چشم تر کمان چنان نایب نایب نایب کون
 جرت جدت و جدت در نایب و قریب نایب است
 در حدیثین بعد در آن صحرای بر خوف و بلای بر خط عبور نایب
 که در نهایت المنز و صلا و صلا
 در جواب میرزا علی کبر بر لغت کعبه بقیض نوشته است
 و شرح حال میرزا علی کبر بقیض مع شاه در هر جزوه قدر نوشته است
 کعب در مورد نسیب است در بروا رقبه میرزا علی کبر را بکلام و بعد
 جواب میرزا علی کبر نرفان را بنویسم در ارتباط مطلب در بیان
 باشد و سؤالی و جواب معلوم گردد و برادر رقبه میرزا علی کبر بقیض
 از قرآن نایب است در بقا میرزا علی کبر نرفان نایب است

لا ارجو ک

لا ارجو ک و لا طلب آقا ک زمان غیر معدود است
 و ادای نایب و در در نایب و در نایب و در نایب
 سید با نیدن رقبه از قرآن که از حالت نایب در نایب است
 کردم میرزا نایب و کربت نایب نایب نایب نایب نایب
 نرم با نیت نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 بود فرستادن میداند و نایب نایب نایب نایب نایب
 نایب در محله بر نایب با قرات کون کج نایب نایب نایب
 و نیت نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 عصاره کلام نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 برارت و حدت نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 بیرون آمدن نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 در اندر خور سلطان نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 و احوالک ای کجما نایب نایب نایب نایب نایب نایب
 و در عصمت از آلائش این معاصر نایب نایب نایب نایب

جمعه فراموشی غم هر کار بود آب و بوسه است و غرض از درخت
 آب نرسد چمن و لایسم آتش آن لایسم در این بین این شهر با طراوت
 آن با مردم بماند کشتی تا توغ مرد چشم بخون دل ناید آن اگر
 در دست لقصه کند نه تا از پیمان نه نه زبانی برده این و نه از این
 نوع عبادت لکانه بود از وخته ترم روز صحرایان بخوان
 رود فلکانی بر سر لایله هولا و لایله هولا مرید بن بن بن
 دلف خضر الدین و الاخرة دلف بود الخیر ان المین
 ربع با طاهر اگر در فاطمه است با صحرایان را خودت توان
 خوش آنان در هر از به ندانند دلت در دست و آب آه جان
 بودم یاد آتش را صبح کردم در ماه صفر اول ماه یک با صبح و
 و سپر شد مادر و موب از درد آمد و ما را منظر طیفان سم در دست
 عادت این لکانه کرد و تقوی صاحب لاریش بلذک است صبح
 از ریش رازده عصابت میکرد کفر و کفر در راه میکند شد
 که در دست و پیر او را در دست کرده کند راه میرود صحرایان
 جدر را راه کعبه است زجرم صحرایان در راه کند کفر بدون آوردن
 هر جا بود فرس و لایسم

آتش
 بودن
 خن
 کرده

مصلحت
 در این
 در این
 در این
 در این

در این

در جواب بر زرع کبر نفس قلم زاف زفن انکوت لکانه
 روحی کرب چنه روز قدر از این از مد خط لکانه
 تا مبرار بود با تقاریر بر از شد لکانه با بدیع جاب قیام
 شفق صحرایان که هر خنده با کردم و لاجا هزار نفوس بود
 مو او ناقصه لکانه در روز با در دست تقاریر و جاب قیام
 بعد از آنکه کلمه در دست و در صحرایان لکانه و با غنایان
 تنقه من و کشته عمر با لکانه کشته و بجه میزند پیشین
 هم کور سبقت اولیای این ترقیب و آنی محمد در صحرایان
 صحرایان کجند تفنن لکانه در دست و حسی و لغات غیر انون
 بنا بر و در کشته از این نم طایس عقیقین همه هر چه فریاد
 میکنیم با اینطور کشته با زنی شکر اوله سعوات قیام
 مقصود بر همین لکانه از اولیای صحرایان باره صحرایان
 نیز دانه جاب اولیای صحرایان کعبه قیام لکانه
 اینها لکانه بقع قدحون که نعم مغزول میشد و کشته
 از این عذبه کعبه واللهم ما غفر لی الا الهده الشجعة
 باز بر لکانه قیام مع صحرایان بود تصویب صحرایان

رجال را شعر از سر نیز آید و مدار بهام بی در بر صغ خدای طرفه سبک است
 و آن طیاره بچه سر آن سبک بگفت و آن پیمان ریخت مردم
 شور پیرا کرده اند اقیانوس صنایع را بفرست و در آن طیار
 فریاد را در از غم کعبه میرودند اینک از راه مصطفی کوش
 بر میگردد میزان شرف و کمال پاره پاره است در نمونه اثر باقیم
 نیا ورده اند افسوس در اثر سبک با زهره سخن سرود از بهای
 غلط است در شاه طهارت بر هم دست کرده از همه جز با سبک
 کج و طریقی با ملاحظه در معقولات هم میکنند کسی در غم از سر
 عصاره کرامت است در کمال قبح و در حوض از دور خود است و آنجی
 دلبر بزرگ است بر شامت ان عیش بر فرض این است در جانب
 قالی قاسم را طایر شرف حضرت زنده است با سینه ان چه فرزند است
 در بهر است مایل حضرت است در هر حال عیشی نیست ان بن میان
 در کتی کبیر بهشت با حر و قصور لطف نماید خواهیم گفت
 آفرین صاحب بهشت عیارت از بهان است در توفیق عدل ترا
 مکن از انهم سبک نرم اظهار طهارت در عصمت هم نماند نیست
 در معارت و شوق آن سده با اظهار حبه و تجاده فاصه در آن
 آن عمل

آن ن مقدس در همه افواج ملک دار و اوج طایفه بابانی
 استقامت هزار دردم با آرزایان یک جرمه بوده است در آرز
 کوش در پل غنچه و انگیزه هر که منوط بعزم بابانی است
 با سده در طریقت شرکت است و هر که کفایت دیر در خود
 مسکن باشد با فرشته اظهار خرق هم از شغل است در اگر
 آبی مرتقم بعلم است ان در دهم اولاً است با بران
 لفظ صحیح است آن علوم در این کعبه ~~نفس~~
 خصلت با مطب با طهر بر کبیر در بران کنوین
 بر سر و محتاج است لغو تا نیا هرگز ان اعم در ادراک
 سراغ زنده است ام کو در توفیق رفیق شد و بفضله از هر نشد
 طعمه هر مرغ انجمن است بعد از همه لغت صبر و بحک و نظر
 بر میریز است و آه آه اوله در شکت مطول بر ندان نوزان
 ناقص تا تمام غیر لای را لغتیم از کجا پیرا کرد در نه از بهای
 شانه زبانی است و نه از عیادت لکن در در این هم نام بود است
 بعضی آیه قرب بر سجود است و با فرمای مرع خود چه ضایع
 در بعضی مراد قضیه منکر شده آه با با عیادت فاضل

پیوده گنزد رانیه و بود او بر من نفس گنشد است از هر چیزی
 خوشه و از هر کوه آتش ^{نایافته} است و بستانه هلاک را از من
 نبرده است بلکه علم را تا منک حشر رسیده است در حد
 ستم آفاق گنزد است و قدر آبرو چشم رسیده است در هر کس
 از همه اول علم نجوم است بدین شمه برود و از دفتر این فن عشق
 صفحه ای رود این شخص در علم نجوم بر سر رسیده است در هر
 ایران میمانند با بودن او نزد هر اردب و خود علم نجوم گنزد
 در زبان در ایران چه نفر بسته در زبان میمانند علم آنها را
 کند و هر یک در علم است و گنزد و قلم را محمودان علم یک
 از آن آنها فن است در علم خود علم نجوم برابر ایران و کثیر
 از فریختن برتر دارد بوجداد و عقدان آتش رکود قدر او
 در قوانین نجوم هر برتر و معتقدین فراموش معتمد است و منور
 و نوری و اعجاز گشته است سلبا در فراموشان تصدیق این
 فن پرده است و از معتقدین سلبا این اجازه معتقد دارد و نای
 در فراموشان بود از نور رسیده است هر که در در علم
 علم است و آن شاه را به هر نجوم آنها نمود چون در هر شهر

لنگور

لنگور رسیده زردان رنتر بند است و تا راه راه است
 میرا که اندازد و فریختن شهر محمود است منصفه است رالمه
 بعد از گنزد این علم با بران آنم و خیل رصد بند است در این
 هر برتر در ایران بنزد اقتضای زمان طدر کرد است این کتاب
 خدای است در هر سخن نه تا گنزد و مصر بار را بیاورد
 زبان فراموش را با علم عکراف میمانند از حکمت منصفه و
 مع هر که وانی مانده و گنزد در دیوانه عدله عظیم در وزارت
 آن با فایب بعد کتاب علم بر سر سخن فن شهر اول است گنزد
 در کتاب علم از اخفا در زمانه آن سینه
 هر که از سخن او سینه در سینه هر که در سینه هر که در سینه
 در سینه از ظهران در برایت عبادت عبادت رفته شرح
 سفر خود را در کتاب که گنزد در آن کتاب معتمد در سخن عبور
 از بعد او با قلم را محمودان شهر الوداره عدله که گنزد
 در این کتاب نوشته است علم در سینه را با آن نام علم بن ستر
 و گنزد علم است و در چهار فصل آن کتاب از شهر رالمه و صفا
 می گنزد و در آن اوقات قلم را محمودان شهر الک قولون بود

از اردو تصحیح

از طرف کتابخانه

و کفایت میرزا محمد تقی از او بر او در باره کاتب محمود
 نوشته محض کرده در این کتب در آن اوقات و شرح
 مودره آنها صرف نظر میکنم
 در ضمن وقایع روز سه شنبه و چهارم و پنجم و ششم و هفتم
 هفدهم و بیستم و سی و یکم و سی و دویم و سی و سوم
 یک فرسخ است نسبت به الحیدر (مقصود کراه آمین و دوگون است)
 نشسته بگذریدیم از راه آمین پیاده شد از حشر عبور کردیم
 قولنامه ایران را بر سر سیم رفتیم دادند و افسران شرم
 عار و عارایم کاشان معتمد سلطان قاسم را محمود خان خراسان
 قولنامه ایران را بر سر سیم رفتیم و ولایت کرده با بدخانی بزرگ
 رقم در سراسر قولنامه خراسان را بر سر سیم رفتیم در آنجا
 داشت وجه نفی و کور از رعایای ایران نژاد اولین صدر دلم
 نشستم آنها را حضور صلیب خراب قاسم را عجمه امطلب او را کاشان
 در طهران بجهت برده بود مبلغ کادوم بجهت کاشان از این
 آمد قاسم را محمود خان را از ملقات فرقی رخصت دست داد
 و مرا از بزم محترم و کرامت است پس از شنیدن اینها به سراسر

کاتب محمود

و اینها

و مهر با نموده قاسم را از ملقات فرقی رخصت دست داد
 سخن و علم احترام و نحو هفتاد و هشتاد و نود و آن کس
 فرودتر از این کرد و چنان که اوضاع و احوال و خبری داشت
 با صغیر من از کجالت و نحو هفتاد و هشتاد و نود و آن کس
 من از نظر از ملقات او معذرت خواسته آنها را در
 بمنم قاسم را محمود خان بمنم هفتاد و هشتاد و نود و آن کس
 وجود مردم و انما که از ملقات بهر کس در رود کلام و قلمرو
 در سراسر این شرح معتمد علیه الرحمه بعضی تحقیقات خوب کردم
 در این است نهایتاً آوردن لبر با من رفیق غزالی است
 صرف سراسر بعد از اینها و صرف قومه و غلغله خواتم در آنجا
 بر خیزم و در رفع تصرف کیم قاسم را محمود خان آنها را علم صراحت
 در حاله بود ارم است و حرکت کشند و مهمان است است
 تا از آن روزی بر کردم و چه صرف کرده آنگاه اگر قصد حرکت
 داشته باشم بمباشم و خواهی شد من قصد کردم این بار
 است است با آن روزی رفیق و من در میان با بدخانی خوب
 در هوا لطیفه است در روز یک از این کتب که خواهیم چه

عزیزه از دم

ساعت بجزوب خانه از خواب بیدار شدم باز گفتم چو صبح بیدار
و قلم را محمد خان از آن روزی که برون آمدند و گویا در
چو صبح شد و بنام صبحه را خوب برداشتم مع فخر
مستحق (یعنی مکتب) که بگذرد خانه از آن وقت عثمانی
بگوشه ای که در رسته و در این شهر بیرون است
وارد شد صبحه را که کن بی بی آن مع الفخر بر که عثمانی
در آن وقت منعم است حالت مرا از قلم را محمد خان
کردن این معترت که اصل منصرف و حضرت تعارفه رمان
مع فخر در این آن مخلصه مع عت بجزوب خانه
از آن وقت که قلم را محمد خان دعوت با من است کرده
فقط کردم از آنکه تا که بر بعم است با فخر وقت کنم
لهذا است را که قلم را در آن روز وقت مرخصه از که حد
باز از این که در این کم و کبیر بر عهد زمان مع فخر که در آن
پس از آن مع حال به در چو سطر در آن که قلم را محمد خان
محمد خان معترت مع حال است در میان بجهت مرحوم والدین
قلم را محمد خان از آنجا و دانایان دارالدین قلم و معترت

انکر



اقای بعدت لغز و هدیت طبع سبزه را نیز قلم را محمد خان
بمکز تر که دیوار عظیم لغز لهران آمد و مردم مرا بطعم امیرا که قصد
و کلمه علم میبرد است و از فن نجوم بهره وانی رود در سر
حاضر وقتی لهران که کله سکود تا آنکه از آن رکت بر آن حضرت
اقدس نیز در روزی که بر آن سخن یافت در چو لغز را بنام
لغز است تا بر یک کلمه علم که در آن زمان نجوم در فلسفه لغز
و باطله لغز است بر علم را بجهت کلمه جبر و لغز را بار و بار
بروت فرایند آتاب که در آنجا حنیف خان در روزگار را
(مقصود سبزه کلمه است و لغز را لغز است و چو سبزه را لغز است و آنجا
معترت این اقات با یک کلمه است که در آن معترت است
بجهت سبزه و در امر این آن معترت است نام نامی و بعد از
کلمه علم آنها را با بران روانه دارد از جمله این آن معترت
محمد خان بود به رکت و درت دهال در آن با علم
نجوم را کلمه کرد صاحب اجزات استخراج کلمه لغز است که با کلمه
لغز کلمه لغز است و به باب رصد فرایم آورد و کلام بر آن آن
باین خیال در این جبر میر در این معترت دارد و رصد معترت

عزیزه از دم

باین فرایند سبزه

اور از مراغه به مرگه گرانه معناه است که رالمه با رفته باشد
 و در آرزوی مردم که در خستین شهر الهولم فرزند سپهر لدر
 و صهر عظم ایران است از طلوع عمره بود و در است فرم
 و در آینه و حضرت غزوه است که در زامحمدی زدن
 رفته و الفجر رفته است که در خستین شهر الهولم که در
 سواد عت و بعضی لغات که در آن است اما با لفظه و لغات
 از جمع دانایان و فضل و مورضین با همی تر و دانایان که
 نام آنرا هم و صهر را خوانند و هر از بحر ثبات هر که بود
 بالطبع شهر است که در است چه به در در لغت نام دارد
 و در آنجا که هر چه کرد و عفت بود در خواص این شهر
 و نام است که از آنجا که در را میگویند که است
 قصه خود را در خلاصه قاتر از هم میرد که از آنکه از آن
 دادن این وان تر است و در آن او همین که در در آن زمانها
 ناموست او به عیبی و غیره مردم شهر را که عتقانی است که علم کم بود
 در این شهر خستین شهر را از آنجا که در روز در ایران صهر عظم
 مرغم به در شهر زامحمدی که در خود از آن است

معه داد او را

معه داد او را
 اورا معنی که لغت زین و نکره در آن معنی بود که
 نام رسیده نام است رالمه در مورد طرزین که از خود
 برامه از آن سفر از عتقانی بر بار ایران نامور بود چون لغت
 رسم که در زامحمدی که در غایت ایران در آن معنی بود
 فوق الحکم هر طریقی را که آورد سفره که در بود و هر چه کرد
 در چون طهران وارد شود زاده شهر خستین شهر الهولم و در فرم
 و سلطنت که در شهر زامحمدی را در است و نام و کجا در آن
 لغت از لغت و لغت و لغت که در سفر کبیر عمره و در زامحمدی
 لغت در در آن لغت که در هر که در و چه است با نام است معنی
 در آن اقامت هم در لغت از فرزند شهر الهولم نام و در است فرم
 با شهر را معنی است که در زامحمدی در لغت از لغت در آن
 با معنی در میز است که است و کار و لغت است بر وقت
 ایران معنی و امر از او که است از امر و لغت در
 بعضی صفات عمده در در در هر که که است که در لغت
 مطور است و در لغت است که در و لغت در هر روز نامه
 در روز از خسته شهر زامحمدی که در ام الحرمین در

معه داد او را

سینه علی و لایقین است روایت کرده و کتب من در امر وزارت
 ایشان خطی بهر ویو لایق و تمام عمر را بقیه در عالم این است
 و زکات و صلوات و سواک و غیره صورت و زمین و بعضی خالد
 و حقه نظیر و قاعده دانی کتا و منحصر لغز است و بی از آن
 سینه اندوه است الی صدر چون از آن برخاسته در و اگر
 نشسته بکافه کفایت رقم انهر کلمه کلمه میرزا غلامرضا
 الی امیر است و سایر ممالک و صفات حمد و کارها
 لایق ز محمود خان میرزا الی الی را در میرزا غلامرضا خان او سینه
 در کتا به سفر خود کفایت است لغز کتب سخن لغز کفایت
 معصوم در این کافه است هر کس خواهد رنجی بکتاب کند
 مندرجه است رالی در همان ایام کار بردارن لغز او لغز میرزا الی
 لغز سینه ذوالقالب را در عهد مریم کجرفانی میرزا الی
 برادر میرزا حنفی میرزا الی الی در ایام وزارت
 فارم چهره را بایشان بد چهره است و در میرزا محمود خان
 میرزا الی الی کار بردارن لغز او معصوم بر او لغز لغز
 کشته اند و اکنون از بعضی در سینه دانی نام علی خطی سینه

وزارت

وزارت علم و تبارت؛ خراب مکتب طر محسن خان
 میرزا الی الی است

دیگر از تصرف قم خراب که میرزا علی میرزا میرزا کورع است
 و سایر دراز است از قم مهاجرت کرده اند و در کتا
 لغز این اوقات در شهر سقین بمر میرزا و در شهر
 کورع این را در ایام الحی از میرزا کفایت است و بی
 کتان میگردم و دفتر شرح حال ایشان تعلیم و در اینها
 ، کفایت در است در ولایت ایشان اهل لغز کفایت لغز
 در این کتا به کفایت امیک سمکت کتا به کفایت
 منم در شرح حال کتا به کفایت کفایت در این کفایت
 بود لغز این کتا به کفایت کفایت کفایت کفایت
 در او افراسه هزار و معصوم و یک از طهران کفایت لغز
 کرده و شرح سفر خود را کفایت و از بعضی رجال در کفایت آنها
 و به سطر کفایت است و از کفایت و ایالت و وضع مردم

میرزا علی میرزا
 در سفر کتا به کفایت
 به کفایت

فرمان هم بود اظهارات مفیده نوشته و بکتابت رسانیده
 بکفر نامه ساخته است در کتابت بکتابت محراب از جانب قلمبر خیر
 قمر سکن مشهور نوشته است در آنکه عبارات او را عین
 در بنا بر کفاریم و بعضی از سطور آنرا با مختصر در میان مردم
 و چه سحر حجاب که در عین شایسته را هم در آن نگاه داشته است
 بعضی سکن میرزا علیقلی بی ادب در شرح حال او چنین
 نگاشته و در کتابت طغیان نامه خود ثبت نموده است
 را در کتابت در چندی در هر قدم و شهر دارد هم روز و شب در میان
 در حضور این رویه لایم و ادب فاضل را هم تا از ناروق آینه
 آفتاب سرانجام و از انوار تقی است این بی شکست است
 دست غیر سر در پیش رویش بر سر بر خیزش کلین است
 که به این مقصود هم در صفت اعرف و ادب این مکتب
 را بر همه اعظم و از این بی شکست است بعضی آید تا شنیدم
 در اربع و پنج صفت و بحر عجب طریقت سخن از معرکه
 قدر و قال و بکتابت در این وحدت و حال ادب و الوتر
 میرزا عبدالمکریم کور در ضمن مقبول جدید و عوامت خانه دارد

در هر

در ضمن بیست آیت و بیست و هفت سوره بکتابت رسانیده
 عوفان و تحقیر و مصطبان بیست و هفت سوره است وجود
 چنین که فرزانة و عارفی که در عین و عین و عین
 سرور و از اینها نوشته محمد شرم نزد او رفته دیدند که در
 باز دیدیم نمود و به باب در آن برویم که در آن از این عبارات
 است و از آن عبارات می پرسیم در هر یکی از آنها
 او در نگاهت نوشته است این آوریم در شرح آن کلمات را
 مترجم است فتوح و اکنون بجهت زاید به بصیرت اینگان
 بقدر کمال است این کتابت هم بطور ارادت است این سطور
 میرزا عبدالمکریم قمر شمس کور مرحوم والدین را هم تا سر
 محراب را هم در وجود این فرزند که در عین کور کور
 آیه انا نلقیٰک بغلام علیکم بوجوه از جمله اولاد
 این بود به حدت برونده رضا نیز را نیز خود این کتاب
 پس از فرشت از مکتب خانه تا سن هجده سالگی در هر روزه
 در آن ایام هم در موفون و نوله اص است این است سخن کفر
 کمال است صورت و کمال علم بهر در عین طریقت در آن ایام

آفتاب وجودش از حوض روح برآید و چون اهلک دارد
اصفهان طلوع کرد در آن هر نفس آنست انگیزد و چون سرا
انگشت داد اکثر از علم را در راجع برین و فریب شعر
کتاب کرده در علم عروض و ادب بهر موهو درین صفت و
سه کلمه برار اعم شیراز در حکم به فضل و ادب و زیادت
رفقه چنان در آنجا بهر شعر که فخر رفیق و در دلمه شفق سر
در تعبیرت عالیست صرف کشت و از آن کلمه بهر باره لایق
قیمت رخصت کرد از قدر و قال هر سه طایفه خود را از علم
فقا است و درین و کجاست سوزگه معزول معنی در زنده امیر
در آنم و بهای کس این علم عفو ما این سخن از سخت
و برابر مذهب طهران است کبرمت و عاقبت سراج ایران
تاج العرف اکثر الدخیر رمز الاراد عرفانی مرقم فارسی
غنی و شایسته و رفیع و سبزه اطراف و معروف کشف است فایز
سرتا عیبت عالی نزدیک است و چراغ حق و سوزا رجعا
و فارغ لید و نهارا که برود در هر معنی در کجا بره اعلی
آن عرفان چون شمس بر آن بود مرقم است در هر مصلح

طریق

طریق فخر و سکوت دشت تا سر زاهد اکرم در عرض است
درین کلمه شعر لیک و در اب غیر وقتند مت رالیه سخن کن به
در وضع لغات فخر اختراع کرده اند از زبان اینا در زبان کجی
مت لیکان و در تر لیکان است تقریباً لیکب می لیکانی
عربی است در یک شعر هر چه لغت فخر و وضع شده است
در یک باب جمع کرده و در این شعر آورده اند و خط و خط صاحب
بر آن و سایرین را هم نامت کرده اند در لغات را تصحیف و کلمند
خوانده اند مذهب صاحب است و عدد مرتبه کلمه که لغت مشتق
عاشق در سه هزار و سیصد و یک و مطابق با این و ششم که
بسته از دار جهان بر کلمت حضرت سحاب عرف امیر و الله
امیر کبیر و زریخت نامان میرزا سید سلیمان از عقیقه کبریا
مرحم است و لغت بیخ و لغت تان لغت فارسی بیخ کلمه را
عبد اکرم عطف و معنی تا لغت آن عرف زنده دل را در این است
مقصود لغت کرده درین کتاب صاحب سوز الیه در این است
ملک و سبب کشف حقیقه قصیده با درت محمود والا ملک
خواهین و سبب در میرزا عبد الوهابان میرزا از تصحیف الیه است

بارک را این نه گفت ، بنجی بلف محض بلذ لوقه و حرام
 نماند و اگر بسته در جبین نماند از هر غزله از خلهای آن
 چه پیر نوشته معوق انهر
 اصغر رکن از دست رالمه دکان سر نامه صلح است ، همه رالمه کفایم
 و بصفتا ر عمر دانیم لذات عجب آنچه است
 بعد از آنکه بخیر تو آه جو رز بر منده عجب است عجب مرا
 بر باد و هر چینی در لطف تو بکرم
 ابراهیم صدقه است من را
 کمند و ماه رمضان است و خوردن مستان کتبت نیز بجان مصفا را
 ریختن لقمین با ز شمع و برانیم کله در دکان راه نرا از کمان را
 وصف دهن منک تو در شمع نماید آن بر درازان کتبه جبین زبان را
 کوزه کف او کفر از خاک در دست
 روشن کتبه از آن که بعبودت و معنی
 دیده از نظر کردن و پندار است و در نه فرقی معنی کور و بین را
 هر یک عجب است و کلچر همام
 مسکن خون بجوان دل بود که را

حوت کوزه تا تک کورن شرم رویه دار سر کتبه گت رام ،
 اردو کار چن کورن تا کتبه سهرت نام دمن و زهر کتبه کلام
 منشن ترش در کام عمر در تیغ است
 از تو زلفم کورن ترین کلام ،
 من را لعل بر ر کف محترم و دارسته و بقیه است خود پندار
 و بقیه بارز و دکان مدار ندارد ، آنکه کتبه با آن دهر کف
 و محرم اول کف و عین همه او را کتبه از کف از فوت انهر
 قدر المکت در عجب ز و بقیه ، بز کتبه و دکان عوفان
 ، بر نام و در عجب است دغایر بجهت این پیرانه کار نبود
 نه لکت ، با کتبه اگر هر چه مسکف از او بر سر کتبه کتبه
 ر است را ابر از دست نداد و در عجب نمود بهان و رع و عین
 محض پر دست و مندر بر اعززه بدون قلندر ، فله بر رد
 اعتقاد ، این است در این محض است در ام دارا بر سر کتبه و در کتبه
 مندر نیست حجت معلومت روزگار ، او را هر سر وقت چون
 شمعن بله آرا از ر بود ، بورد است که در کتبه او روزگار کتبه
 میرد فله صله کتبه بر عجب کتبه تا انتر نامی هم هزار و پسم و ده

بجز است اطلاع دارم در همه مقدر بهای علی به و است
باقی است ولی را آنچه است امر و علی و فرزند هم
کرد است از نسیان روزگار است در جزئیات

دیوانه رفتم در قریه است همه علی را فرزند
مستوفی و بر رسته دار دفتر و کاتب و موقوفات حضرت معصومه
علم آله علیه است و در هر از چهار پسر او هم در مزارین
و میرزا احمد خان معتمد است از مزارین است هر حق پس
کلیه جزوهها بر بن قلم مستوفی در طهران معتمد است و مانند
و همه برتر این است لغز از را اخوان این است در بادیشین
در مزار هم سه الی و از ای قائم مقام کاتب میرزا ابوالقاسم صدر علم ارباب است
و خود عالم میرزا محمد حسن مستوفی پسر مرم میرزا محمد ابراهیم و او پسر
مرم میرزا محمد حسن است در این در ولایت قم است و بر رسته است
داشته اند مرم میرزا محمد ابراهیم مستوفی پسر مرم میرزا
ابوالقاسم حکمران قم پسر است در آن میرزا ابوالقاسم است
با صدر صفا خان طرف مکاره پسر است و او از قم سز اول

میرزا ابوالقاسم

میرزا ابوالقاسم
صاحب این قنات خرد و عطاء است در رقم املا کرده
و شرح عالی در ضمن ذکر آن قنات در مکتب مستوفی خواهد
مقدمه میرزا محمد ابراهیم به پسر میرزا ابوالقاسم که پسر
داشته است و احادی و اولاد او را سیرانم کنگ از احادی
و اولاد میرزا محمد میر او اطلاع ندارم و بطوریکه
احادی و اولاد کاتب میرزا محمد ابراهیم مستوفی پسر عالم میرزا محمد حسن
مستوفی مرامات راه عالی در مزارین است
فهرست و صورت داشته پسر بطور تفصیل معارف احادی
اورا شرح میر مرم

صورت اولاد مرم میرزا محمد ابراهیم مستوفی این پسر میرزا محمد ابراهیم است

مرم میرزا احمد صدر مستوفی
که کاتب مستوفی حضرت معصومه
کعبه او است در قم کوه

مرم میرزا محمد حسن مستوفی
میرزا علی نام از او پسر
میرزا احمد نام از او پسر
میرزا ابوالقاسم نام از او پسر

میرزا محمد حسن مستوفی
میرزا احمد مستوفی
میرزا ابوالقاسم مستوفی

مرد است جد و محترم و در ادب و رفتن به طبع در رفتن
 بی قی و محاسنه میرزا که کامر و منکر، هر است خط را بخونده
 در است و چنه ان میرزا در لغت و خوش گزبان گنند و تحقیق
 او در ارتقا و بن صلب لب است بگر حوا و گوا هر گنند و کیفیت
 آن است و در بختی، هر است بر او است چنه ان در عبارت
 عرته عاقبت کله عبارت را برودن از اب صحیح بخواند
 این عبارت و المله، هر که خود که را موقوفه قایم مقام رسیده که
 کرده حاضر اندک را بعضی رف ضریه میرزا که در کتب اندک
 موقوفه قایم مقام و ان طایفه در دستری و غیر است، و المله ان است
 و که میرزا زین العبدین، بکلیه را رسیده که گنند اگر چه از حفا و و تابع
 قایم مقام اولاد ذکره قایم لب است بگر چه در کتب ان موقوفه است
 مخصوص طایفه اولاد اولاد قایم مقام است لهذا به تابع در کوریم، بشر
 لعلن نحو اهر، است و شرح موقوفات قایم مقام را اگر چه گنند که در
 وقت اندک از ادایم بگر لوسن آنها درین بن ستر زار و گنند
 در، بر زسته گویا که بر ان سر
 ذکر از معارف قایم میرزا عرمان بن علی میرزا عرمان مرفه گنند

این مرحوم میرزا ابراهیم مستوفی ان میرزا ابراهیم قمر است
 اخبر که بکسر از میرزا زین العبدین هر کور است در اول کور میرزا
 عن رقت ماحه زهره قایم بنت مرحوم سته الموراد قایم مقام العقی
 که میرزا ابوالقاسم صدر عظیم اریان ان مرحوم میرزا زین العبدین قایم مقام
 اول ان مرحوم میرزا حسن در سنده کتب است ان کتفرت
 سته تا در علم لیسلم غیر میمیر میرزا عرمان قایم کوریم در علم ان است
 مع میرزا احمد فاکت عهد الموراد ان مرحوم میرزا عرمان
 عهد الموراد ان لفظم است در ان کتبه بکلیه روار عرمان کور
 اولت و اولت دارد در سنده الموراد ان کتبه بکلیه در سنده
 بر تمه استغایم دولانی، هر سر و در ان کتبه بکلیه در سنده
 در کتبه کتفرت کتانی و ان بن ستر و محجوب در کمال
 معقولت و ان کتبه است در کتبه روست است و هر چه است
 و مدعی طبع و ستمه و کور است در کتبه او است ان
 رور را در هر ط عرمان است اردت نازده است در بهاست
 خول کتبه کتبه و خط را بکورد ستره حی ستمه
 قایم عرمان ان الموراد کتبه کتبه کتبه در دار و در کتبه او

بود اطمینان خوله اهدو و حسن است و منسوب بر سر اهدو نموده
 دیگر در این دنیا نیست منسوب است ان خصم در میان عوام
 و کمالات غلط مطبق است در میان نیز و قهر است که بعد از خواندن
 حقیقت هیچ کس بافته نشود و بلکه عطا در غیر نیز با آنکه باهنگام
 اما اهدو است این سخن محترم هر چه برود در دنیا شکر و حمد
 آن است که نداد دارد و اطمینان از کمالات و عظمت است علم
 و توان داشته که گفته طریف که بر غیر دور است و سادگی
 حسن عبادت به بن می آورد که تا خوب است هر چه بر خوب
 یا منسوب می شود که گفته است عبادت است از خواهر منو در طهران
 در عالم غیر از لغز نیست خود را منسوب قرار داده اند و
 در میان آنها سر لغز میراث خود در جمع هر اهل است و از این
 قدر و صحبت نام و نامی است که در لغز میراث منسوب از این
 طقه اعز که در علم در طقه است آنها که بگویم نیست لغز
 میراث خود در این است که گفته است و است و عبادت از آن و از روز
 نصرت و علم و مطبق هر که در کفر از آن در علم سخن است
 و لا اله الا الله در آن طقه است میراثی منسوب نام و دانسته

ناصر

ناصر است و هر دو زبان و در عالم به منسوب است از این
 در طقه که کفر نام بر سر منسوب در طهران و سایر بلاد ایران
 کاتب می باشد که منسوب است به علم است غلط و الفاظ عبادت
 و عبادت غیر مربوطه جز از بر سر طقه منسوب است هر چه از این
 در کتب منسوب است هم قهر در کتب منسوب است هر چه از این
 در ابراهیم درین نسخه ظاهر است این او را منسوب است
 در از این عبارات است که گفته و طالع است که در سرط
 منسوب است در این است که منسوب است هر چه از این
 در کتب از او وارد در کتب منسوب است در کتب در این
 است و در کتب منسوب است که هر کس از کتب منسوب است
 هر لغز در در کتب منسوب است و اهل است و در این
 عبادت منسوب است که از این در کتب منسوب است
 کتب منسوب است که در این کتب منسوب است در کتب منسوب است
 منسوب است که در کتب منسوب است که در کتب منسوب است
 صحیح است که در کتب منسوب است که در کتب منسوب است
 ایران بر وجه دارد و در ایران معهود منسوب است از او که منسوب است

برزاقم من مکرور در کفران الرصد بر برده ام
 و می درت و کالدتر را بنده ام کفر اعتماد و عتقاد
 پسران تو صفی بر زاعده مکنان اوست بر کارا
 اورا ستمم دار ز نر اوجم ستمم است و میرزا عتق
 مکرور کی است و اورا کالد مکنم در این دره
 باث و امیر بر چینه ستمم عتق و برین راکت
 محو از وقت او در کتبی موند است و در برین
 ادعای او است قدیم برزاقم فان مع قاتر و مولف
 کلام است کتبی در اصم و دن و ابیات اصم غم
 کفایت است و در بر عتق و قع در کتبی است و ان کتبی
 به ستمم جاب ستمم بامن لکن وزیر عظم است کتبی
 مروج ستمم است کتبی امیر زار دارد و ان کتبی را
 کتبی الا صدمم موند ستمم است و میرزا عتق مکنان اوست
 برده ام مع ان کتبی و ترفیع در انکار بر برده ام
 در ان صعب ستمم و در این ادوات کفایت موند و ان انکار
 ارفق ارفق است

هذه الما...

جلد عن واصفنا

هذه الكتاب جامع الحاسن
 كاتره و ما حسنه حري
 واحمد المنشي له في نابغه
 قد جاء بالمشي الحلال مخبر
 ممن نابغا وقد نر منه
 فذا محل للنبا عليها
 على الاصغر وهو الاكبر
 وفي الصدور العظم اعظم
 ناله العلي كاتره من رية
 احسن سلطان عظم شانه
 شمس الملوك الخرد شانه
 ناصر دين الله من اعمه
 فذ الكتاب جل في عصره
 واسم الكتاب فذ في نابغه
 بكلمة الاخلاص جاء احمد



مسند

Handwritten marginal notes in Persian script, including phrases like "مسند" and "اصف" and other commentary.

وغير ذلك...
ان ركبه...
لنفسه...

هذه الكتاب جامع بلين ان
واحد المنشي كرى فالنفس
قد جاء بالسبح الحلال احمد
تمنى فالنفا وقد زنته
على الاصغر وهو الاكبر
امين سلطان ملك عادل
شمس الملوك الغر ذلتها ايدى
والشمس في ابي العلي المحمد

وباسمه قد فلت في نايجه
باسم الكتاب فلت في نايجه
كلمة الاخلاص حث احمد
ان تراخي لخمعة بل...
وصمير لم در كمة (وباسمه)...

وقد ان...
فرضه...
مقد...

كلمة الاخلاص...
ان تراخي...
فقد...

بسم الله...

٢٠١

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

وباسمه قد فلت في نايجه
كلمة الاخلاص حث احمد
ودر شمله...
كلمه...
كلمه...

باسم الكتاب فلت في نايجه
كلمة الاخلاص حث احمد
ان تراخي...
كلمه...

كلمة الاخلاص حث احمد
ان تراخي...
وصمير...

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

بسم الله...

صمرا گنجه قایم نامی در آن سر آمد قرآن است خطنی را که کوفی
و محضه و قرآن ممتاز گفته است از عمیق و هسه هم بهره ای
دارد تقریباً بر وزن حال از نظر او بیشتر گفته است بنحوی که
با او نیکو بود ~~و در حال او طبع و استماع گفته است~~

دیکه از معارف قم سخن گفته پس در هم میزنند همین
برادر زلمیر مرجم علی بن زارضا طیب قمی است سخن گفته
قریب هفتاد دارد و در قریه کلب چهار فرسخ قم فرود
گشته است نزله دارد و در آنجا دارا آب و خاک است بغیر از
کوزه ای که میگذرد معجزه و معجزه است بر او وضع دارد نفاق او
بسته و از این سخن است آنچه علی قدر در کتاب مرجم علی
عبد رضای است که طبع مستحق معاشه در هر حال او است
در طهران لبر میبرد است و با انجم امن و صلح لبر ارادت
میورزید است و کون هم از انجم که یک یک است و صحت

و غلظت

و غلظت دارد بعد از فوت مرجم و از طهران توسط اصغری
در کلبه قم آمده لبر یافت با او در حال سخن گفتن
جانب سخن در برادر داشته است هر دو وقت گفته
که بر زارضا طیب است در خطنی را که بر خود نوشته است
و دیگر مرجم را جواب نامی لبر است در طبع شعر و طهارت
داشته است و در هر قم لبر لبر است بعضی را و را لبر
دارند در عهد مرجم از الفقار خان حکم فرموده است
از الفقار خان چون غنیمت باشد در دست او هر چه
و عیب و صیغ گفته است بود با او عشق میورزید و نام این لبر
یک منظر حسنه بود مرجم بر زارضا طیب نوشته
با او عشق میورزید و در نامه او خفته از غنیمت این است
در این فایده میور

حسن حسن و حسن حسن او را وین گفته را که چه سخن او را
دیکه از معارف عالی قم مرجم طیب قمی است
در این شهر است لبر علی بن زارضا طیب قمی است
سخن حسین بر کور این معجزه این برادر زلمیر علی بن زارضا

غنیمت
ک زارضا طیب
با او عشق

میرزا رضا بزرگوار و آرمه ات ابرق طیب رفته
میرزا ابان میرزا حسن میرا و حافظ لقمه علی قه است
مانند پر رفت بر در حق او ولد لقمه نصف لقمه است
از برادر بزرگتر خود ~~...~~ لقمه عین ملک در برادر
سینه و بی در این هر ملک است و شسته اند از عینم میرزا حسن
چندان در طبابت ضافت دارد طبیبان این شهر
میرزا علی کفران میرزا ملک است در در تفتاه دار علیه علیه
فخر ملوک است و کوه از بنا است سلطنت عظیم است و کوه
کر دارد و از طهر ان با امان است

دیکه از بی و معروف صحیح قه جانب حداب دار لقمه
میرزا زلفق ان رحم قه تحفه میرزا حسن میرزا حسن
بزرگ میرزا حسن در کتب عذایان بر سر الدسم
میرزا حسن احمد غنچه شده و از او بر لقمه چیده است بمیرزا حسن
معروف میرزا حسن از او در حضرت خادیمه اسم میرزا
عبدال جانب میرزا زلفق ام محمد رده کبر و محراب عظیم است

سلطان خان

سلطان خان بنت رحم میرزا حسن و لقمه میرزا حسن احمد محمد
معاصر مرحوم میرزا حسن زلفق ام احمد لقمه صفت و امان است
و میرزا حسن احمد محمد و لقمه مرحوم میرزا حسن محمد توله شریعتی
با کرم و او و لقمه مرحوم میرزا حسن احمد محمد توله شریعتی
و میرزا حسن احمد در قه است و ان میرزا حسن احمد و لقمه میرزا حسن
ان رسته الدسم ان سلطان احمد معروف به لقمه المرن است
و سینه لقمه المرن برادر سینه کمال المرن است در لقمه ان
در برادر بمیرزا حسن برقع میرزا حسن او لقمه کمال المرن قطعی
شده لقمه او لقمه لقمه المرن تا کون سینه در ان لقمه
لقمه رفته سلطان خان عیال جانب حداب دار لقمه میرزا حسن
از لقمه لقمه المرن سینه لقمه میرزا حسن زلفق و عیال
عفو بخیزد و لقمه آخر غنچه کبر در زلفق و سینه
لقمه المرن لقمه لقمه میرزا حسن از سلطان عظیم است ان جهانه
رکمان و تعویب بهادر ابو لقمه و نیز از سلطان صفت
چهار و نه رتبه در سینه اصدا و لقمه میرزا حسن زلفق و عیال
او صد رتبه است و باعث بزرگوار است و ان

کفران احمد
میرزا حسن
سلطان خان

و ما به کران به کون در دست مریز زلف موجود است
 در خط ^{تعمیر} و رقع کفایت منزه است در حق سبک حال البرن
 دست نظام البرن در ازام ادعای مریز زلف و عدل او عیسی
 و ما به آیت که در کتب آیت نه مقصد حضرت بصیرت
 علم الم علیها و مسجود و مشهور انزلهم بولک اردبال ارواح
 تم را داشته اند خدیه از فراران فرمایند مریز زلف از
 مریز زلف ای کجاست مریز زلف آیت نه مقصد تم مریز زلف از دور
 مریز زلف سمرا هم واقعه در قم و مریز زلف انزلهم بولک
 اردبال تو لیت درسته اند و کون مریز زلف و مریز زلف
 و مریز زلف مریز زلف از تو لیت شرحی در حق خارج عیسی
 و تو لیت آیت نه مقصد تم کون برست چند خط بر
 آیه حسرت مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 خراب آیه حسرت مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 و کفایت و عدالت آیت نه مقصد آیه حسرت مریز زلف
 اصفهان است وجهه انتم تو لیت از آباء و امام ادعای مریز زلف

آیه

غریب من و با و اماد خط سبک آیه حسرت مریز زلف
 رسید است ان است در اصابه خراب مریز زلف مریز زلف
 تم در حد مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 از اصفهان تو لیت مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 و فن کند و تو لیت مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 لغز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 اورا غم انم در ان مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 بخالد آن آیت نه مقصد آیت نه مقصد مریز زلف مریز زلف
 تم لغز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 اورا آیت نه مقصد مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف
 و اعمال آیت نه مقصد مریز زلف مریز زلف مریز زلف مریز زلف

در خط

بمقتضای

در اماد علی بر رفق سوله بر معیشت و اماد علی
که در حدیث سوله بر علیه سوله در دو بار باشد در معنی
المرآتیه می رسد که با آنها باشد رفته رفته با دوام در
سیر رفق کما ضعف شد و انباران باشد قور کفته
چون صفوه متفرق شد از اف رتبه و زنده و قاعده
تم ترتیب صفوه را هم زوده تا در عهد صفای معفور
فیعق سوله طاب سوره که کتبت علی این نه تم به بیضا
اسم الله این سیر از حدیث سوله بر علیه بود در معنی اماد
سیر او و کتبت بر معنی این نه تم به و سیر اماد بر سیر
مجهول و لکن سیر اماد بود در معنی سیر رفق و حال او
از پیانی سوله و سینه سینه بعد از آن کار که کتبت در کتبت
شروع ام از مکتوبه زانرس و رفته رفته ضعف شد از
در معنی سیر رفق و در زوجه او هیچ معنی در اماد معنی
و کونن معنی سیر رفق بر افقه در اردو چون آنکه از معنی اماد معنی
آن نه معنی سیر و کتبت حدیث سوله بر علیه و کونن او در حال
افقه از معنی سیر رفق کونن با اینهمه شرافت کتبت

انبارک
شرفان و اماد کانی

ادواته از این

رو در سیر برایش و سیر بر سانی دارد از این و معارف
تم ام اماد سیر از این رافع لغز سیر تا کتبت بر تم
معنی کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
کتبت برایش معنی و ام آنها معنی دریم آنها سیر من است
و ماث السیاده کابوا عن کابوا
فرمانها مستعدده در سیر کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
داو معنی اماد کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
در سیر در معنی او انصاف کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
المشاهان بان شرافت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
او از دست رفته و حین حال است در این ضعف حال
با جنر سیر کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
تم و سیر کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
فقر و سکتت او یعنی در دست سوله بر علیه کتبت کتبت
این سه محترم با وضع محترم به کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
او را کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
در کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت

از همه دارد

و اماد کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
در کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت
کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت کتبت

۲۱۰
 این عیالیم از روایت و تخریج در کتابت کتب نفیست
 غیر حضرت حماد علیه السلام است اما مشهور است که در کتابت
 میر است احقاق حق او مسکود است و وظیفه و مستمری قبا
 سراد و او را دام الحیات از هر چیز آنحضرت زد
 حاجت میر راتق برادر زلفه و در ده سیم مجری نام در سید
 خدام حضرت معصومه علیها السلام است و در میرانی
 حاجت میر راتق هم از انفراد است و در ده سیم
 قاسم و بی الله و الله احمد و الله محمد و الله همد و الله است

در دفتر از حدیثین ترجمانیه در دفتر صغیر در این سلفت در ده اند
 در ده سیم احمد نظام الدین از اجساد علمای راتق و در ده اول و در ده
 در این عصر دیدم که نظیر طومار آن فرقهها را خط لعلی نوشته اند و در
 میر جهانش و در حدیث کتب ترجمان و لغوی است و میر است در طبع
 آن هم از حدیثین صفویه باز فرقهها را خط لعلی نوشته اند و در
 صبر یک جا هر که آن بنا و در انقیاد کتب خوب دنیا است و هم در ده
 آنها ضربه میشد و ما هر قدر حال در ده است و هم کتب آنها را بر ده

در این

۲۱۱
 در این کتابت کتب نفیست کتب سواد فرمان اول و در طرف جهانش
 صد در ده و در این آن عهد مدور آن بدست و مهر است از قراد است

ابو الفیض
 بالعمرة الكعبة العبدية
 والقرعة التي لله العبدية
 ابو المظفر جهانش بهادر وزیر

بر بعضی کلام ربنا و نیز میانی عز و عزت است قال قد لا استکلم
 علیه احرأ الا المودة في القرية و فخر حدیث سید زین و نادی
 سید زکات فکلم یقین کتاب الله و عزت و تعظیم و اکرام و تقوی
 و احترام است عظام در نور حدیث لولاک و نور حدیث
 و ما رسن که اند موجب فز و نبات دارین و بسبب رفع
 در جات نزلت تواند بود فی حق با لیه و صحت جهانت
 نسبت است در خط روکن فرغی تعارف الالباب چون
 نور خورشید هم کمر و در بسط غیرا و در زمان صغیر و کبر است
 و صحت است با دات رضوت با حضرت سید کونین و خواجه

نور زین
 لفظ کتابت در فواید
 آقا الفیض صلی الله علیه و آله
 نور زین است و صلی الله علیه و آله
 نور زین است و صلی الله علیه و آله
 نور زین است و صلی الله علیه و آله

بر بعضی کلام بر قائل و نیز بر بعضی غرض و قدرت قائل قدر الله اعلم
 امر الا المودة في العربة و فخر حضرت سید رس و در سید
 ترکت فم العلقن کتاب الله و غیره تعظیم و اکرام تو در حرام
 سادات عظام در وجه تم لولاک و نور حق تعالی و عار سید که از
 مرجب فوز و جرات غیرت و سب رفع درجات منزلت
 که از بود خاصه نسبت با طایفه حضرت که در آن است
 در کتب روایان ف من فی القاف الی القاف چون در خورشید
 عالم کبر و در بسط غیر او در زمان صغیر و کبر است و صحبت است
 سادات رضویان حضرت سید کونین و خواصه تعلیق محمد الاشی
 العربی الیه المرحوم الا بطح علی فی الصلوة افضلها و فی الحجی است کعبتها
 با خطبه عن دل الدعوات مع رؤس من البر الدار و محکم
 و کعبه و الحجی من اسم الدواد و الدار که از غایت ظهور موضع
 از سر و مستغنی است بر این در اعلا منزلت و ارتقا و مرتبت
 و بعد فسطاط و الحجی و کعبه این فاعلم بیک بر وجه
 القاف بر موقوف است بر کعبه و کعبه و کعبه و کعبه
 دار امیر او طوعی است بجهت او و ظهور با سر جمع فزاد

در کتب
 است

در مفتح البواب غیر در و تعالی امر رفع و در تعظیم است در باره
 مهرانه و قائل اعزاز و احترام است من مهرانه است ایم و ممت
 مصروف داشته معصوم از ترس ان معصیات و غرض از ترک
 این کلمات آنکه بر لطف ان عظام کعبه است و لطف و عظام
 آل عباس علیهم السلام مع بن عمر الرضی علیهما و مع ابیها الحجة و الرضوان
 استید لظلم اللین لظن ان عمر و سید کمال اللین عظمایه امام الامم علی
 س و دینها کما سید لظن با ضمه خصوصاً فاعان تعیرت بهج میرا
 در بعضی وقت در لطف ان مرجم امیر محمد کردگان و در دست
 جهالت هم میرا فخر نموده شمر بر این که از قهرم اللام الی لومین
 منصف لغات و لغت سادات و دلالت او قاف از عمر که
 امام لطف معصوم سنی فاطمه و مرار مکرر امام لطف هر مع
 عینها الحجة و الخضران با عظام و اعتبار اکرام لطف ان من الیه
 استغنی مع و خطرات و دلالت و امانت سید امام عمر عکبر
 رضی الله عنه بدست ان لعل کرمه و هر یک از ایشان در بعضی وقت
 کبر سید مالک الد و هم کجا در رحمت حق پرستند از فوت
 لغت است ان بعض عظیم با ولدش ان عمر ستم بعضی در این

لطف سید
 علی و عظام در سبغ لطف
 کعبه در عظام در کعبه

سنی
 لطف سید

والله من اهدى لهدى...
الطهر في المحرم...
بعضه الله...
الخطير...
انزوت...
في مفسر...
وجوب...
مسجد...
فرزنان...
وبادات...
وصالح...
والواحق...
شرايط...
روضتين...
التي...
مزارات...

در الحرم

در تحقن...
لنعم...
معدت...
در فو...
والملك...
مركوره...
وحقوق...
اتمرا...
دانش...
التي...
بالدفع...
بگزار...
سكن...
ومرا...
وهر...
رفيع...

تعال
مفسر...
تعال

از الفاتحه...
در حج...

ادب...
از الفاتحه...

بهر...
در حج...

تعال

و قد بقا في في عشرين المعظم سنة اربع وسبعين وثمانية
و الجوهري
رب اقم بالعادة

صحة
لما كان
منه

بسم الله و بذكر
عونه العفو در و لیس
بیاوردیم

بیاوردیم
بسم الله و بذكر
عونه العفو در و لیس
بیاوردیم

در این زمان در روز و در وقت
و خط و کتبه اند بعضی مهر
دار و آرزو در خط و مهر کتبه شده است

مهر مهر

الموسى عليه السلام
عنه بن عمر بن زید

اطلعت
العباد
مهر مهر

الوان بعينه البعد
المعتمد العبد المذنب

(اطلعت) اصنفه معكم است و وزرا و عترته از مهر خود در آن
نیزده اند و لفظ طلعت در آن زمان مهر لفظ اهدو هم

وزرا و مهر

و وزرا و مهر و غیره در وقت فرمایند و بر آنها نوشته زرا و مهر
مهر از مهر و کتبه مهر حو را نیز من

در این زمان مهر و از ابدا لمظفر تعویب به در است از مهر

الحکم الله

ابا المظفر تعویب به در روز غیر

فرزندان لا مکمل را بجام آیه تعالی و امر ای نامار و صد در وقت
و وزرا و رفع مهر و حکم و سادات و خفاة و مشغ و موالی
و اشراف و امانی و اصول و عین و عقل و بصیرت و کلام و آراء
و کلامه این و معارف بدنه تم برانند در این وقت نشانی حضرت
خاقانی فرودس مکان بیت بیام تعریف رسد مضمون آنکه بر حق
کلام ربانی و نیز می بیانی عترت و حترت علی قریه اسکلم

انار الله بر آن

سند زرا و مهر
مهر (فرمان باینکه)
صاحبه و مهر
و مهر و عترت

عنه امر الله المودة في القرابة وحق حرمته مستدبر وبادر
تركت فلم يفتن كتاب الله وقرآنه لعظيم الكرام ووقره حرام
سوات عظامه وكرمه لولاك وكرمه وكرمه وكرمه وكرمه
مرحوز ونبات دارن وحب رفع درجاته من نزلن وانزل
فاقه نبت بطلمه در صفت مهارت نبت نبت در قطر
وان ف من العاقب الى الف چون نوز خورشید عالم کور لسط
عزرا ودر زمان صغر وکبر است و صحت است و سوات است
حضرت سید گویند وخواه لعنن محمد الاثر الجمله الهی شمر
الاطحما با خطبه عن ذلك الخطبة عن رؤس من رالدجا
وصحفت مع بقا رتبار من تم اللذلة والذلة نار عات لعن
ووضوح از شرح مستغنی است هر آنکه در اعهد نزلت وارتقا
مرمت وبعاف مطالب والنجح تارب ان فاولم من رک
ردهر الفات بد نموده است اولت قاهره شمر وقره الحمد
والمنة در از استرا طبع اقب جهان کسای و فخره شرج
فوز وای در بفتح الاب ضر ودر وصاله المور نفع وضر
لغضه اقمه آری با ظاهره از دقن ارا و حرام است من مهر

علمه بالصواب ودر الحی

کند است ام

کند است ام و تمت کصم صدمت من صرف دهنه معصوم
از ترمت ان مقدمات وخرن از رکب ان کلمات انکه
مرفضین اخفان مع ابده و البغاة و اخف در ال عی
سبع الدام مع نور الرضا علیها ومع آباؤها الحجة والرضوان
الستد لظلم اللزن سلطان احمد دسته کالی اللزن عطا والله
اوام الله بدها حکام مدلسن با صفة مخصوصة فان بعثت به
میرزا در بشارت ن سلطان مرحم امر محمد کردکان و پاره
مزد در جهالت ه میرزا انفرشته شمر بر انکه از قدم الدام الی
یون من انصفت لغات و لغرم سوات و ولدت اوف
مزار عترت که انزل لعل معصوم شمس فاطمه و مزار عترت انزل لعل
طهر مع من محمد الی فر عیبه الحجة و الخزان با و عظام و جبار
گرام مرفضین من رالها معق لعل و خطب و دولت و است
سجده ام حسن عسکر رضی الله عنه بدلت ن لعل کرمه و هر یک
از ایشان در بر صدوق کتیر و مالک الا وجهه کوار حجت
حق برسته انزل لعل تعقدات ان شعر عظیم و لاری ن
عشر شمس لعرض با لری رت نبت و التان مضاعف و حون

رضیبت
است ده نصیب
در این نظر سرور با نور و جوانه شاد
سید است با نقاب با نور و جوانه شاد

احالی میریم در لفظ نبرد
در این نظر سرور با نور و جوانه شاد
شهره انزل لعل طهر در عوگ اربال
از غولاست تم است انزل لعل زکات
است نه بزرگ و موقوفات کس و مقام
پیشتر و کتیر مستقره و کتیر دارد

در روز قیامت
انزل لعل طهر در عوگ اربال
انزل لعل زکات
انزل لعل زکات

عقود و استیصال

اتفاق و استیصال بر لفظان است و الیهما الفهم فی المعنی و المعنی فی اللفظ
 عمیق است در نزد او داشته بر تعقیب ان الله یرحمکم ان توفوا و اذات
 الیهما رجوع این از خطی بدین قول یعنی و تمسک در این است
 و استعم تا چنانچه از اول و شرط بر این است که این است
 بطلان آن که غیر قیام غیر مصدر موقوف است بر موجب
 شرح و شرط واقف بمصرف و جواب است در وقت را
 معمر داشته در رواج و ردولی مسجد و مشهور است موقوف
 غایت اجتهاد و معتبر است با این در بر لفظان موم الیهما
 معتبر است حسب مذکوره دانسته شرایط اجداد و اکرام بهار
 آورند در امر و سبب انظار و ردولی روشن نمودن
 و مسجد بهر لایم امر او معر دارند و ارضوا بهر است
 که و زانها نیز و حوز و لجنب فادان و مشرفان و مجاوران
 مراد است و مشهور است موقوف و مسجد بر این است که
 در تحقیق این است و است و لفظ است که است
 و هم امر است دانسته مجال است تمام آفریده اند
 و بر این قطع و قصد معاد است شرعی و موقوف است بر این

موقوف نموده

عقود و استیصال

موقوف ششند و بدست می دهند در این میان میگویند که موقوف است
 از موقوفات مشهور است و احکام و استیصال است
 خصم و ما در این موقوفات مذکور در هر دو حالت تم دارند
 است و است با علی و افرجات و حقوق بدین معنی است
 معاف و است لفظ و غایت است امر است که در است معاف
 و است در فغان و مرفوع لغت دارند و لغت و تبریر لغت است
 راه مذکور و کمی را در فغان است که فرود نیاید و چهار است
 است و است است که لغت کثیر است و در هر دو است
 در هر دو است که لغت کثیر است و لغت کثیر است
 لغت کثیر است که لغت کثیر است و لغت کثیر است
 رعایت و در وقت واجب دانند و شرط است اعزاز و لایم حرام
 بهر آورند و اما است لغت کثیر است که لغت کثیر است
 این علم است لغت کثیر است که لغت کثیر است
 در صدر لغت کثیر است که لغت کثیر است
 الی الحاکمه است لغت کثیر است که لغت کثیر است
 و است لغت کثیر است که لغت کثیر است

والله برود اف ضرر القرام و تولى و بتران المرادة ف
 يدية المؤمن تم بالواقع والمخات برانز و چون عزازو قرام
 و تقلم و اكرام ت و ات غلام و صلح الف رلد برت و مطرح الار صر و
 الق نزار و انم حكمت مقلت و جه نادر و اكرام صفات حكمت
 و انكار سر يدانم هر انبه اقسه ابا و اسف و وقف با اركمه
 كرامى عمير اوصاف فر مظهر در النج عبات و عاف عبات
 ان من خضرة طالع و صحت تحت لب طاهر و نبات حب
 فخرش ن الممتر لا تخف بعت مكان رب العالمين واضح و لا است
 زير لغات و عمن و ظهور ريس نيم فر و اصر هر كى الشغور ز نيز
 دلت با تم و دلت و داف اولد و مصطفى بن اربان در ان نقات
 فر خند ساعات مته ارضى ات بد غيات و رين عالجى ب
 تى دت پناه فتاب و كفاه انضت با اعلى نبت القمار
 الاراب و ات منبع ياب مع لجا دات قودة اجرة الهة صفة
 المنة الزاهرة شرف اولد و سبة المرسلين اخفا و ال طه و سن
 مك است و و لغب و مرجع اولادى سيد الدمام بحى عن بن موز القاص
 عنها و مع ابا كرم الحمة و الاضوان و اترحه و الخضران استيد ...

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله رب العالمين
 والصلاة والسلام على
 سيدنا محمد وآله الطيبين
 الطاهرين

لظلم

لظلم الحى فلكن سلطان احمد امام الله تعالى من فخر ربانية لظلم
 و سب و تة و نقابة المنفعة لظهور رب منم معتز فر مضم و حكيم
 سد ملطن باضه و خواتن سلفه حضورنا فر ان حضرت فاقه
 فر و من تكافى عده صحت قر الة و باضه و فر امن المرزرك
 تميز كركمان و خاتن بعيرش اهرخ مير ناد و دت و مرم جوشه
 ميرزا و بر بنة سيد موم الح و خباب سعفرت با سبة على الدين
 عطف الله صا در شه لود مشتمه برا كنه ارضع الدمام الى يوم نيز
 مضب لغات و لعقروم رات و تلت اوتاف مزار
 عبر كنه حضرت امام زلعيم معصوم ستر فاطمة و مزار سكره انم لظلم
 عن بن محمد الك و عليه الحمة و الخضران با و عظام و اصر اكرام
 ان بن سعلق لظهر و خطبت و انا كنه مسجد امام حسن عسكر
 رض الله عنه بمب رالها لعل كرفه بن اربان بر عقدا ان الله
 يكرم ان لود و الديات ال اهبنا ان المور خطره رابك ان
 لعقل لعل فر مضم و بدت ن ستم و استم تا ج نجه الر كمال بر مزار
 ان بن سوز و لوط لفة ان كائى نغز قيم نمم مضم موقوفات
 بموجب شرح و رة واقف بمصرف و بموجب بن موقوفات

Handwritten marginal notes at the top of the right page, including the number 232 and various religious phrases.

Main body of handwritten text on the right page, starting with 'بسم الله الرحمن الرحيم' and continuing with a prayer or supplication.

Additional handwritten notes at the bottom of the right page, including the word 'البار'.

Handwritten marginal notes at the top of the left page, including the number 233 and the word 'مغفرة'.

Main body of handwritten text on the left page, starting with 'ابواب' and continuing with a prayer or supplication.

Handwritten marginal notes on the left side of the left page, including the word 'المغفرة'.

Handwritten marginal notes at the bottom of the left page, including the words 'المغفرة' and 'الغفران'.

اصغر انچه در فن را، چند فن دیگر از صفته دیدیم کمی را که ششم بود بنام
 برداشته با بر هر درین کتاب بخاییم گویان این چهار فن را درین
 وقت کرده باز اگر بهای شد مواد را در فنایم خواهیم گفت و آن
 بهین چند فقره کتفا خواهد شد، بمطالع را در راجع بهایم تم بود و ششم
 و هر چه در تاریخ قیام تم نوشته اند در این درج کردیم، کتفا را طلب
 نمود و مطالع را راجع بهایم تم و در هر دو تواریخ خوب نمودند
 و در کتفا شش آنگاه چون تازه که نماند صرف نظر میکنیم کتفا را
 و بهای افکار نمود و آن این است که از هر فن تم و مزایع آن در عهد
 که بنام مقبره کویع است و کوی در وقت فرخت از کتفا و عهد
 عالی درین حال و هر شش بر هر چه است چنانکه شیخ طبرستان
 از عینی در بیان حرات اگر گمان است به، بمطیب میکند و مویسه
 و هر گمان از مسحه است که گویان میاید است و ولایت بر طرف
 او نیستان در کج رود قشاق سکود و تپه و آن بنام است
 از حرات او است چون در زمان شاه کبیر و گویان بهین
 پر کوی غدر کرد و چنانکه درت بهین مسطرت است او را در قید
 اس راند است و کوی را موطع مقام در تم و کوی در زمان در صفین

این کتاب از کتفا است
 و در کتفا شش آنگاه
 چون تازه که نماند
 صرف نظر میکنیم
 کتفا را

الکلی

که گویان در کتفا در آن وقت جلد تو نیست زنده که کتفا در کتفا در وقت
 منبر کتفا آن آمد فان هر ما بنام کوی و از آنجا سب طویله است
 و در صطخر فارسی بود است و در نوامیر از ص بد در کتفا
 دارد حرات ساخت و معی کتفا و اولداد کتفا نیز حکم
 لارنه و وعیات لار کتفا در ص جز و از زمان و رده فرخ
 طهران است از آن پس ویراه کتفا است

شیخ بهای علیه الرحمه چنانکه در تم آقا است و در وقت داشته
 و در این هر کتابی در فقه و حدیث گفته ایم از ائمه
 الثمین که گفته است وجه تسمیه الکتاب منتهی مع علی الرحمه
 در اطراف کتفا کتفا است و لطرف شرق و مغرب این کتاب
 در داشته است جمیع کتاب بان اطلاق نام کرده
 و هم در عصر عبدجبارت آقا کتفا کتفا است چون بنام
 تم گرم است اطراف ص جمیع و شام آقا کتفا کتفا است
 منزه میسکند و مع کتفا در این کتفا کتفا کتفا است
 کرده است و در آن اطلاق بمطایف این کتاب برده است

و نام از امر حق بپوشیدن گذشته است

این حکام هم از عهد سابق معذورند و طبعاً مطابقت راه تاکنون
 حکومت این منصوب شده اند از قرار ذیل است بعضی از این
 ائمه صریحاً بر وجه بر حکومت این منصوب شده و نیز در این
 مابین بعضی ائمه حکومتی که بعد از این بر این حکام و طبعاً
 در عهد و بر این ائمه معصومه حضرت و حکومت هم منصوب شده اند
 و این ائمه این را از ائمه با هم در زمان پیش روزنامه ذکر
 لقب عامه معصوم است و باز در این ائمه است صحیح داشته با هم و تعیین
 زمان حکومت ائمه را با هم معذورند و با هم در این ائمه و صلیب
 حکام هر شهر و در همه آن فقط هر جا که سابقه شده اند حضرت
 تلقی و ائمه بر ائمه صحیح است از صدور گذشته و بعضی آمده
 با هم اند و با هم در این ائمه اند که در کوران حکام
 مشیت و علم با خود علم هم را میرا کرده است که معصوم و حکام است
 و حکومت یک به سه نفر از ائمه معصوم و در این ائمه
 امیر عفو از ائمه دارم ولی غیر الامکان طوری که شکر کردم

حکومت

و حکومت هر یک از حکام بر یک نبوده معذورند و بعضی از این
 بعضی معذورند و بعضی هم حقیقتاً که از گذشته با هم و الله معذورند
 زمانه در این است معصوم خودشان و ذکر بنا بر علیه
 امیر خطبه و خط میکنند و بعد از این و در این ائمه معذورند
 و آدمی تحریر نماید اگر در مقام تحقیق برآید و معذور این
 قدر باشد در این است معصوم معصوم و در این ائمه
 امتداد کرده همه تهنیت با طبر و اعتقاد در این ائمه معذورند
 نبوده اند واضح با هم
 معذورند این حکام از امر قرار است در عهد و ائمه
 بعد از این رزق در این ائمه حکومت داشته اند از ائمه
 حکم ایشان در حق کفایت رزق بوده و شرح حال او
 سابقه است در همه و بعد از او از طرف شاه شهد معذورند
 حضرت است و در این حکام بعد از و با هم این را معذورند
 بلکه از عهد سابق معذورند معصوم مطابقت راه و تاریخ
 زمانه با هم حکام از امر قرار است
 حکام معصوم معذورند و با هم معذورند و الله

انتقاد
 هر دو در خط و کتاب
 کسی را بطور اخصاص معذورند
 ایراد و در ائمه معذورند

لا والله انما باسم او موجود است و عادت تقم و الاكتم
 تقم اشبه دارد و در تقم جنبه سه جنبه متولد با
 و نزدیک کوه هم است از ستم غایت میرزا ابوالقاسم
 تقم است میرزا ابوالقاسم قنای در شهر اصفهان کرد
 و ستم بخیر و عطف است الاکتم موجود است و با
 آن قنای را عادت متولد با شریعت میرزا ابوالقاسم آن
 محروم میرزا ابوالقاسم عجز میسر تقم در ملک خود
 بر هم میسر محسن در صدر صفهان در نهایت آفته اراد در این
 داشته زود و خرد و سکوده و تکلیف میز منصف است آفرایم
 میسر محسن در سلسله کزاف با قنای مغفور فصح معاشه
 مالم ملک است قنای و اصفهان و حوسل قنای را بر خود
 اداره کرد و آن مبلغ کزاف را با بر آفته داد به میرزا ابوالقاسم
 دست بیاید و او را از قنای مغفور عجز میسر هر مدتی
 بخوابد لبر او میاورد و میروط با آنکه میز قنای میرزا ابوالقاسم
 سلم با شریعت و تقم تقم میز میرزا ابوالقاسم با بهره را بهانه
 حق کسب مغفور با صفهان برود و بجای میرزا محسن در

میرزا او را عجز کرد میاورد با بهره ای حقرا به در حق او منظور
 کرد و با آفرایم میسر محسن با بهره ای که در شهر خود را
 بجای تقم عجز او در آورد و به میرزا ابوالقاسم محسن با
 میرزا محسن از صفهان عجز میاورد به میرزا ابوالقاسم
 در آورد و در آن بود در روز در خاک از اراد بر کسب
 کرده مجبوراً بخورد او داد و از قنای تقم شریعت صفهان
 بود و از بر تو میسر محسن در بعضی فواید عجز او را محسن
 که در نزد میرزا ابوالقاسم برود و تقم تقم با بهره ای
 در اطاعت میرزا ابوالقاسم عجز تقم بود و محترم میرزا محسن
 رفته سلم داد و آنجا تقم تقم عجز از صرف عجز از میرزا
 ابوالقاسم سوال کرد و تا در صبح میسر میسر میسر آن بهره
 سکوت کرد و در کمال اوقات سخن جز میسر تقم با
 تقم در کمال اصرار این سوال را تکرار کرد و او را با و از
 آورد آفرایم میسر میرزا ابوالقاسم بهره با و در نهایت
 اوقات سخن و تقم تقم از هر سوخته میسر در صبح که خردم
 تقم و حقا رقیب غنیمه میرون آینه کار آن بهره با

فاجوه و زرع

بن حضرت کم کسه و له مرعم مگر حضرت صدر با ائمه علم
درین وقت و حضرت مبینه بواسطه کرامت طبع و مع فطرت
در وقت زلمه بران را منور بنیاد مریا الراقم کسه او را
بصه اهل کرد و بنیاد او را کرامت در وقت و راجع از او افزود
و او را داد و هفتاد و این لایحه قدر از آن بود که
مگر حضرت صدر است ایران رسیده باشد و الا در زمان
صدارت در محتاج بان کفر مکرر بود چنانکه کرم
صدارت هر چه خود بنیاد مکنده و حق و ناحی و علم و عمل او
لبه که معلوم شود بکفایت دولت میرسد
الصدیق را الراقم مرد مکنز و با عفو من نعم است در دم
مکوت در وقت است و بعد از او صاحب الترفان امیر المؤمنین
له مگر حضرت صدر صفیای حکم ان تم نعم است و صحیح حال
او در دوران تعلیم است در واقع چنانچه بر سر است و در است
ایران موقت با او است و له خود چنانچه چنان که در است
و بصارت مستقیم امام نفع و نیز چنانچه در است که مرعم
مگر نه غایب با و تکلیف ایضا کردند مکنز کرد و در صفیای

در کلاه

کلمه

در ج حال او در این الماری و سیر کتب مضبوط است بجمع اعتبار
و عدالت او بی پر دانه مگر کسه است در چنان فرود زنگه را مکنده
بکارم و او از غم صدر است که در وقت قیامت محرم شود له
حوادث زمان گذشت در ایضا را مکنده و نیز الکنز در حقیقت
اگر او را صدر عظیم مستعد بدانیم با وزیر عظیم و فله این
ششم در در وقت هر لغت و تبرکات بخیر است میرد در زمان
حیات در عفو مگر حضرت صدر عظیم صفیای مستعد به
بود وزارت مکنز و غلب امور دلیلی با و راجع کسه که کار
بزرگ سکود چنان پیرس در نیز ارو است و زو نه وفات
کرد او در آن وقت امور صداریت پر دخت و در عجز عطف
فغان مغفور جمع است طاب راه رهنام و کسوا نام
و است هر کس را احوالی نصیب کرد و بهر کس را خیر عزالی نمودی
وله بعد از چنان که گرفت و الهی رفان صفیای اله و لم
موقت کجا صداریت پر دخت و وزیر عظیم بود و له بواسطه
کس نموده از الهی رفان در مکنز روسته بود که در مکنز
فغان مغفور جمع است طاب راه از او بخیر مکنز رفان

۴۰۰ کرم

مکنز رفان

امن المولى بورارست عظم مضمون كود ولى حرس رفرد
وزام ولى است او بود طالع نكته فاقان مغفور رديفر
اصفهان وفات كردن امن المولى را وحشى پهلوان و
بمور صارت و وزارت پندخت و حتم ان بود چون
عقب ميرزا ناصر العظم جهان فاعل را و داع كفت امن المولى
در ترويج عت طهر العطن جتر ببع داشت بود است عهد
غازي نخره طاب سراه رهن فرود و مضاهي سكود و و العهد
براز طهر العطن سخر است چون تاريخ طهر العطن
پس رفت و طغنت مضمون مخرج غازي نخره خطا به نام
لعنه الله فان امن المولى دست دارد است در الكهفان
انصف المولى حتمه انك فالور طغنت است بورارست عظم
سرسه و كار او خانه موه لهنرا در اصفهان در فانه مرم و
رست مضمون كفت حتمه ان و اور از رور رست طلب كردن
و حقيقت بر امر و وزارت عظم و بر اطاعت و عتبه تا
دور اصفهان بود و حتمه نخره نكره و در سنه نخره
در است و عت و سه وفات كرد و حتمه نخره تاريخ او ان است

عاشا

تم باهقى العتبه نام باجكه حتمه عن انزلت بالا
مضمون مرم عهد الله فان امن المولى در زمان حیات و المهورشان
مكومت م بر وادارات است ان لعنه و در التزمين م حتمه

لعنه امير
دور احكام م مرم مكوتس ميرزا مهر فاقان مغفور مجمع
شاه است در زمان زمانه سلطنت بر مكومت و
لعنه است ار كى داشته و لغاره فانه و دفتر فانه نقص
ار كى و لغاره فانه و دفتر فانه او در حال لعنه است
صحن و صلد كرمه مرم استهار دارد و ار كى و دوله ان
مكومت بر كى است در فانه در ان بنا كرده اند و
دفتر فانه و لغاره فانه و صورت او الان م معد است
در فانه مرم در ان م مرم

ميرزا الطاهر فاقان و ميرزا عتبه فاقان فون برادر و نخره
صم ان مرم لعنه و بر ميرزا ابو الطاهر فاقان تا نخره
مكومت م بر وزارت است در فانه مرم صم الممالك
ار دمع مكومت ان در شاه نخره نخره است و لعنه او محمود فاقان

کرار و کبر فانی کرد حکومت آنی منصور شده اند و این لغت
 بعد از این حکومت هم برافراشته است از این لغت
 آثار عالی در قلمت نزدیک باقی مانده با زار بسیار
 وسیع خودی نام است در بازار آن لغت فانی معروف است
 و کمالیت و فقهتار خودی دارد اما کتب داریت و معانی
 بازار بود علم کنی به بودن از قوم مستعد دارد و علم را در
 چهار لغت فانی و علم را در علم علی بن ادریس ملک
 مرغم علی بن اصف و لغت فانی و این است که در
 حکومت آن شهر منصور شده است و بعد میرزا حسن
 و میرزا اسماعیل و علی بن نام عالم شده اند و میرزا
 علی عباس فانی هم علم فقهتار است حکومت آن در
 از اعراب و در آن زمان علمت که آن است و علم حکومت
 هم حضرت علی بن عالم نیز در علم دایم بود که لغت یافت
 در علم جمیع الفانی برادر ایشان حکومت آن شهر است
 و بعد میرزا محمد بن اصف و علم و علم میرزا محمد فانی
 و صر علم ایران از جانب است حکومت فانی برادران

بزرگ مرغم علم علی بن ادریس ملک حکومت آن شهر است
 هم هم در علم و بعضی از شهر ایران ضمیمه اداره امر کسری
 حضرت شهاب ابرف والد کامران میرزا نام است لغت
 وزیر ملک نموده از جانب ایشان میرزا محمد حسن معروف
 وزیر علم حکومت آن شهر است و پدر او میرزا سید مهر
 لغت است حکومت این علم منصور کرد و میرزا محمد مهر
 اصف و علم و علم از جانب حضرت والد نام است علم حکومت این
 ولایت آن نیز در علم است به لغت فانی برادر و علم
 این علم فانی در علم است و علم فانی
 (علم ملک ایران) حکومت فانی منصور شده است
 وزیر نام عزیز ایشان بود و در این اسم و چهار و علم
 علم نام فقه ماه در آن علم است حکومت در اسم و کار
 علم کرد که بعد از ایشان میرزا محمد مهر فانی اصف و علم
 حکومت این علم منصور کرد و میرزا و این زمان بود
 حکومت فانی آزادانه حضرت والد امر کسری نام است علم
 رو و علم فانی و علم از اصف و علم و علم شهر است
 حکومت این علم و پدر سواد کرد و علم

این علم فانی

علم فانی
میرزا محمد

بعد وفات محمود و عتق الدوله هم در آن هنگام بجا بقی خست
 گشته بود حکومت هر قوم بعباس میرزا بود هر چه میخواستند
 اصفهان و الدوله لعل یافت از طرف ما در کرامت
 و زین لوار علیه عالمه فخر الملوک داشت و کتبا از بنا
 سلطنت عظمی بپایه و بنیاده اورا میرزا لعل خطی کرده
 عمر بزل لعل کانی اورا عتبتن میرزا انامیند و شهرت
 بامیرالدوله دارد و تا کنون هم در زانی و نشت
 این سفر نامه است و هنگام توقف ما شهر قم است او
 در آن شهر حکومت دارد و از فرار که استنای کور
 در خیال این است در لعل میرزا عتق الدوله
 از طرف دولت میرزا از او و لعل شو عمارت
 و بنا بر پایه از مردم اصفهان و الدوله در این شهر
 موجود است و اکنون ارک حکومت است و لعل از این
 حکام را در دگر کرده تنها عالم قم منعم از ملک حکومت
 سده و زرتی هم بود و حکومت قم این نفع است و مردم
 اصفهان و الدوله در لعل است حکومت قم و کاشان بوده

وزرتی

وزرتی را با هم در است و لعل حکام خطی حکومت
 قم نام لعل از آن در میان این حکام قم در زرتی است
 عبه الله فان امن الدوله و میرزا المانع است
 خرد و خطی و دارا از آن رویا لعل از آن لعل لعل
 این نفع و با لعل عتق میرزا (عن کله ایران) است
 در دارا فضل و مقام است
 و با میرزا است هم از آن لعل برین امر فضل نفع از
 و اما جمع نراست از اگر هم اتفاق از این دارا
 نفع و فضل نفع است را بر عدالت این اهل عدل و انان
 در این کل بجا هم لعل از زرتی و لعل میرزا

صفت لعل کردیم
 اما لعل میرزا عن ملک ایران
 در دو صفت این را در غیر لعل است بر نام اگر است
 اخوت ز است عتق نفع و لعل نفع است آن را
 کلمه آن که از آن است در هر که است است این را
 و جوان زبان طعن کت می خوانی است و در صفات هر احد
 بخت کند لعل نام مردم در شرح حال این برادر خود در حال

مردم را بهتر از دیگر کمال است همه اینم از آنکه کمال و فضل
 کی کسی دیگر چنان فایده ندارد آن صفات و قوت و
 مردم ناله مردم لب را مضمون هم است در مصورت در
 حالت نیکو را معظمت و تصور کردم اگر صفاتش هم در
 و با بعضی صفاتش را اگر در کف هم جمع می نماید کرد
 و برین کبر چنان است که خود را همه عزت کند و حق را ملامت
 چنان اعتقاد دارد که هر چه بکنند و بگویند درست باشد
 چنانکه اگر کسی در مسامتت ذوق باشد هرگز را عملد حق
 راه در هر دو پایه ضیق فهاست و حق و غرور نماند و از آنکه
 عصر دم زین کمال تریف را خواهد داشت اما عیب اولی
 اعتقاد آن است که با بر همه روزه ملکی کف می نماید
 باشد و زنده مطمان و معتقدان از آنجا بهره دارند و زنده
 بقا در نزد دیگران معظمت اعلا و لغت این دان در این
 از دوش عصر و کس که در مسامتت و در دست کار و مهر با
 با مجربان و دانایان را از دست عین منم و در جمع صفات
 و نه آن مردم مقلد هم اینها دارند و عیب دوم از آنست که

فخر

فضایل عیب و کمال است او همه و باغ وانی و ذرات و حجاب
 و است دوستی و معر کوی و دوستی است این کمال است
 در مکر است فاضل و عام همه اند در اظهار و دشمن کمال است
 ذوقی مکتوب دارند و عشر را از این کمال است این را
 کسی غم اند و هیچ حد است و خود ناله دارند مسامتت و دیگر
 و مکتوب را از کف عین منم تا چنانکه کسی با این مکتوب
 حال است اظهار کمال است خود را نامم مکر برسد در
 کمال اظهار در نامم از جمع امر ز لعل کانی و نامم لعل کانی
 این سه کمال منم تصور است و پر داند و مطلب
 کمال در دارند که اغراض است این در نزد همه کمال است
 چون منم از غلبه منم است این بیرون منم غلبه
 خوشی با دشمن چه نفع می برد است مطمان
 نه تنها در است و احیای است هر سه منم در است
 دلای است و ارقام و احکام و زمانی نولر طدر با هر
 در هیچ سر است با نولر در این سه منم نولر ارقام نولر
 که نذر اگر در این سه چه نفع می برد است

و اما از این غلط نزد این مظهر کف رود و غم کف
 سر فایز را مگر سر آینه از این اعتدالی است و کف بر
 عفو و از این کف از سر عجب را بر این اراد است و
 این نیز بر سر است و عجب است این نیز در اعتدالی
 بر است است از این نیز بر سر است عجب را
 عجب است مگر در است و عجب است و عجب است
 و است و سر است در کجا هر نیز کف و افکار انصار
 تا بر این نیز بر سر است با یک روح است و بر است
 و از نام کف از طرد بر سر و عجب در کجا را انوار
 بخشه از این نیز بر سر است و عجب است و عجب است
 از این نیز بر سر است و عجب است و عجب است
 به این طور که عجب است و عجب است و عجب است
 در است این نیز بر سر است و عجب است و عجب است
 در کجا بر این نیز بر سر است و عجب است و عجب است
 بر کجا بر این نیز بر سر است و عجب است و عجب است

بزرگواران ما هرگز

عمر

عصر قصیده و نه در است از این محمد قصیده سر را عجب است
 و عجب است و عجب است و عجب است و عجب است
 سلیمان عثر الملوك القادری من هم جاد و اما عطاء حمزه و صفای
 طوبی لمن الله من فد حوی شفا لغز انما ذ اخبر انبا
 ابن و لکنه للمکرمات اب ابن و لکنه فخر لا با
 علی فی الذی من فضل الجفنه و ترب بعلیه بر هو المین بالماء
 و لا یزک فیه عبدا کان مشترا او طاهر غیرا فر الج با عطاء
 کم من هبات الله فی الخلق قد نشک لم یخصها فیه فی عن و احصاء
 و کف احمد من فانی الوی شفا سمعت به کل اعلام و اسما
 فکف احمد من فد کان بر بینه فوق المذبح فی جید و اطرا
 من فضیه فد حکبنا کل اوصاف من جوده فد مر و بنا کل انبا
 له مصابیح من فضل و من ادب ذکانه زینها فی حال اصواء
 با منبه الله هر با نبل المنی کرما با من به یجلی کل الاشراء

در دامنای طلال المجد و التعم
 و عم صباحا اخا جود و افتاء

در خراب مذهب و عجب است و عجب است و عجب است
 در کجا بر این نیز بر سر است و عجب است و عجب است

بزرگواران ما هرگز

این سر عهد از آن عهد اخذ است از قصه است در وقت
حکومت سراج علم له و درود است از سراج و عهد از عصر
بمباراتها و مباراتها و سایر عهد و رباب ارادت این قصه
نوشته است در مقام تصدیق نوشتن آن تصدیق است عهد
چیز غیر گفته است

بِأذْنِ الْمَعَالِي دُرِّ ظِلِّ وَجُودِكُمْ أَهْلًا وَسَهْلًا مَرْجَبًا لَوْ كُنْتُمْ
لَوْ كُنْتُمْ لَمْ تُوْتِرَتْ عَيْنُ قُلُوبِنَا أَجَلْتُمْ مَحَلًّا بِرِغْمِ حَسْبِكُمْ
ذُنُوبًا جَاحِجَ الْمُجْهِرِ نَوْجُلِكُمْ هَا

سلفی رجفا من منا هل جردكم
عند من از نه امان او که سراج عهد از عهد که به صالانه مفید
سراج علم له بعد از نه نوشت است و تصدیق و عهد اول
کتابت از عهد نوشته است این را در عهد که به سراج
سعلم سلف با آنکه سوال عرف را منرا هم عهد عهد است جان
جواب را کتابت از عهد و اگر سوال و جواب هر عهد عهد
کتابت و عهد این عهد عهد بهتر معنی مکتوب است اما قدام
بصیرت در این عهد و عهد است و عهد و عهد که عهد

چه قدر مکتوب عهد از آن عهد اخذ است از قصه است در وقت
حکومت سراج علم له و درود است از سراج و عهد از عصر
بمباراتها و مباراتها و سایر عهد و رباب ارادت این قصه
نوشته است در مقام تصدیق نوشتن آن تصدیق است عهد
چیز غیر گفته است

بعد العز ان واللها ب
بزرگ دار علم سراج از آن دار العلم و عهد بر سراج
در استن و عهد و عهد است و عهد سوال عهد عهد

این صفحه در عهد
نوشته است که عهد
بمباراتها و مباراتها
و سایر عهد و رباب
ارادت این قصه
نوشته است در مقام
تصدیق نوشتن آن
تصدیق است عهد
چیز غیر گفته است

لصف
حال معوق است
قد بکبر است

و نیز آنچه نوار این است
و لیلیه زانمی طیف الحیب بها
فطر یسیر یا من طیب الشیر
و ضرم النور نادر الشوق فی کبر
و از مینب التوم بز حفز و مع بصر

و نیز مضمون در شرح حال است
در تکرار کوه قدسته در میرزا ابراهیم خان
العکس کفاسه است حفظ نامه بکوه طبع رسیده است
از بهار فایز است فی آنچه بیت را در این شعر کلام

اف
نور
کوه
کوه
کوه

قدمه بین چه نظر در شرح حال است
از عمر شریف ن سکندر از ابراهیم عهدت به کلمات در اول

ولمذم عن ثمان مائة الف درهمه انه در صورت و هر دو سزاوار است
 بت محصر آنها از قرار ذرات حکومت است در وقت اول
 نایب الدیلم که فرستاد ریاست قوه فرانس حکومت
 بزرگوار سه بار حکومت قم و سه دوزخه در آن سفر
 بم حکومت بهمان دایره ممکنی غنیمت و منصور شده اند
 اکنون در دولت غیرت و امر قالی در دسته ثلثه عن ملک
 سرافراز و بمجاله بدون شکست بمان از دعه اولی قرین
 اعزاز و اقیانند و از وجوه حال این چنان استغناط
 حکیم در این شهر را بزرگ است بخوانم باش صاحب دولت
 بدد کاین هنوز از این تاریخ همه بخر است

شرح حال علی قم و سایر حکام و شرح طویفه و صنایع اولاد
 و سجم و عمل و لغت و لغوی آن از قرار بود و موسم
 و فعال میسر از آن طلب جمه در بر است و در کم کردن
 بهر بن که بزرگ و دیوانه است و در حال قم لغت
 اهل چینه و ری میفرم بر اگر از دوا ختم هر طلب هم بر است

بنا

چون از شهر قم بیرون تر مزارع و دیات نزدیک شهر
 جزو دیوات قم محسوب نمیشود از قریب الدیلم یک طریقی
 تقسیم کرده اند و نام این اصطلاح در کتاب آنها فایده نویسم
 و در بهمان تقسیم کرده اند هر یک را هم چون از شهر بیرون
 بر دور از شهر و قریب اطراف قم را باین قسم اسم گذارند
 قسرا باغات که متعلقه قسرا مزارع است و مزرعه
 نامند و آب از رودخانه بر سر دارند و قسرا را در دایره
 قرقر و قالیار است قنوات که مندر از آنکه آنها از رودخانه
 قم مشروب نمیشود و محصولت خود با آب قنات بهمانده
 مشروب میزند و قسرا را فاصله است نامند اگر چه
 آنها هم جزو قنات است لکن آنها را از قرار قنات مجزا
 فرض کرده اند و فاصله میان آنها باغات در در طایفه است
 و مزارع تا یک فرسخ و یک فرسخ دیگر در دهن است و دارد
 و قرار قنات و فاصله است هم تا یک فرسخ دیگر است
 بعد از آن هر دیات و مزارع را با هم در جزو دیوات محسوب

اردکال
سوال آه

وارز رود
باو و الفزار سکه
و کاف معتدله و راک معتدله
صاحب از آن کوه و در آن کوه

۲۶۲
موت و بلوات قم ممتا ببلوک (وارز کوه) و قستان
و اقباب (وارز کوه) معتدله و بلوات دگر
از صحرای یافت موت و بزارع و قزاق کن رودخانه بولم معتدله
در بلوات آنها جزو بلوات نیست مابین مفضل دارد
و بعد از آن بعضی محکم است در آنها را هم کن رودخانه
کوته کشته در قم یک ماست بلوات هم است و چون
پرونی است یک ماست مفضل باغات است و او را بستر
باغات کوته و الباطن معصه دارد در بلوات قصبه و کاه
و علف و میوه حق پر مایه ارضه حلی باغ میگرد و در حدیث
باغات در شهر مکن دارند
و یک ماست بار بزارع در شهر معتدله موت و او را
ماست نزر و چی میگویند و بزارع یک فرسخ و نیم است
استه او دارد و بلکین بزارع در شهر کوه دارند و آن بزارع
جز صحرای کله دفا توارد کشته براد رعای از شهر جمع باقیه
رفته در جهت مکتبه و شام شهر میند و در هر شهر رعیه
جهت لغز دستبان مکتبه از دره من نطفه صف و صورت ناه

دار

و آب انبار بزارع از رودخانه است و ماست عمر مرزوق
در شهر قم از رود کفیم بجز آب و کعب در دست دارد
از بلکین بلوات دیوان را سکر و
و یک ماست بار قزاق معتدله موت و او را ماست
قزاق کوته و او مایه از آن کوه میگرد
صخره نر واقع ممته کشته دارد و جزو بلوات قزاق
نموت چون آب قزاق دارند لهنه اب بستر این کوه را
ماست قزاق کوته
و یک ماست یا سه ماست یا سه ماست یا چهار ماست
بار چهار بزرگ معتدله موت و کاه بر جمع بلوات
بستر و مایه المکوه معتدله موت و کاه بر بکار
یک ماست مفضل میند
کلمه اصطلاح این است باغات و اردگر
و قزاق را همه و قزاق شهر میگویند و بجز بزارع
موت میند و ب میند از برار افغان است
عمر باغات و مرزوق و قزاق یک لغز ماست معتدله موت

در این بر عین را از کلس و رعایا که گویند قم
 می‌دارد چون باغات و مزرعه و قناری
 چنانکه نام است لهذا از باران هر یک که می‌بارد
 بر قرار می‌کنند بلکه هر سه عمر را یک لغز می‌بند
 در این آفات بلوک (داز کرد) را هم در صورت
 از آن وقت صرم و خزان است جز و حرم و قناری
 قرار می‌دهند و از استغناء بلوک با حرم قرار نمی‌دهند
 بلوک صفتی قم در واقع آنان کهستان و جالب دارد که
 عیاشی
 مقدسه گزین با در باغات و مزرعه و قناری
 و فاصله باغات و بلوکات و مزارع که رودخانه و چاهها
 مقصد است و این مزارع و دکان را معتدل ساخت
 اما این باغات از انوار است که می‌بندند و در آن
 کنند اسم تمام باغات در هر یک در نهایت سنگین
 در اهل درینا ریشه باغات

باغات

باغات نام از آب رودخانه می‌رود می‌بندند و باغات در آن
 به جهت باغات باغچه بود که می‌بندند اما اینها کم است
 عمل باغات در خود هر یک است بسته به جهت که در خود می‌بندند
 بهر جهت می‌بندند و این باغات بعضی در داخل چهار
 دیواره می‌بندند و بعضی در خارج شهر و نزدیک آن
 می‌بندند و بعضی در میان آن است و بعضی در میان
 مزارع می‌بندند و بعضی در کنار رودخانه می‌بندند که گاهی
 واقع شده در میان دولت نعم از گزین قم از طرف
 دولت مورش بهر جهت می‌بندند و بعضی که در
 و صورتی بر قم که در آن از انوار می‌بندند و بعضی
 در هر جهت جز و قناری در مزارع و باغات و رودخانه و بهر جهت
 این باغات است و در باغات در اطراف دروازه
 واقع شده و این باغات از قناری است که می‌بندند
 باغات طرف دروازه معصومه در اهل ترین باغات قم است
 باغات حین در طرف راه حوران در باغات باغات واقع است
 حیدر عیب و بعضی آن است

باغ عجب است که در دار امین است بانه جرب است
 باغ با مرجم صغر فانی است در صفت رودخانه نزدیک
 در دانه جوان زرد و سفید مهندسته در این باغ
 عجب است که واقع است خود صغر فانی در زمین
 طایفه صغر حسنی ذکر او شده است او را آب و دانه صغر
 سره لب زرد دارد و باغ لب زرد است نزدیک
 شهر در خیمه که آب روان دارد و در صفت مکر تفریح
 و تفتن کوه است و مقام کردی اجز او حکم است
 و صفت دجرب و صفت آن است و باغ و زمین صغر فانی
 بزرگ خواهر است
 باغ دراز بواسطه طول بن اسم موم است از باغ
 قرم قم است آلودگی است معتبر دارد و صفت و
 باغ جرب است از اسحق کرده اند
 باغ دزر کونی لب را با دمن است و جرب است
 باغ قه هم دباغ از باغ قرم است و آب صغر و نزدیک
 باغ صغر فانی مرجم است و نزدیک صفت آن است

صغر

باغ صغر که صغر باغ غلام صغر است از باغ قرم است
 و در صفت باغ دراز است و باغ قرم آن است
 آله را دارد و باغ آله است که باغ آن صفت جرب است
 باغ صغر است از باغ جرب است مرجم صغر جاد
 محمد قرمز آله صغر است و نزدیک صغر است آن است
 باغ نیم صغر است که باغ جرب است نزدیک صغر است
 و کونی باغ است آله را دارد و جرب و صفت آن است
 باغ نرون آله از باغ قرم است کونی صغر آن آله را دارد
 و صغر آن آله را جرب است و جرب و صفت آن است
 باغ صغر که صغر فانی است باغ و زمین معروف است
 از باغ قرم صغر و باغ صغر است مرجم صغر فانی
 از آله صغر لب را باغ است نزدیک در دانه آن است
 کونی صغر است کونی صغر آن دارد زرد آله صغر در آن
 صغر است معروف بزرد آله صغر است صغر است

بغ دروازه قلع و دروازه لاشی در دریا و در دریا
و موافق میسر بر غیر معتبر است

بغ صعب است که بر آب و درجه هفتاد و غیر معتبر است
آنکه بر آب و غیر معتبر است آنرا و آن غیر
معتبر است و معتبر است آن است

بغ حیر در آب است قلم است دروازه لاشی واقع است
آنکه آن چنان است که بر آب و آنرا در دریا و غیر معتبر است

بغ زیدان از بغ است معتبر است و مرز عمیق بین آب و دار
و بغ که معتبر است آنرا و آنرا در آن است و معتبر است آنرا
درختان میوه دارد و آنرا معتبر است معتبر است آن است

بغ محبت از بغ است قلم است آنکه آن معتبر است
آنرا و آنرا و آنرا در دروازه لاشی واقع است

محت
بودن کت با هم منقسم
و عادی کت و با کت معتبر است

شاد

بغ دریا که معتبر است و در آن با غیر معتبر است

بغ که بر آب از بغ است قلم است آنکه آن معتبر است
چنانچه بر آب معتبر است آنرا از آنکه معتبر است
و آنرا و آنرا بر آب معتبر است آنرا و آنرا
آنکه بر آب معتبر است آنرا و آنرا معتبر است

بغ خواجه حفر از بغ است قلم است آنکه آن معتبر است
شده آنرا و آنرا معتبر است آنرا و آنرا در دروازه
لاشی واقع شده است معتبر است آنرا و آنرا

بغ گنبد بنز از بغ است قلم است و معتبر است آنرا
در دریا و معتبر است آنرا و آنرا معتبر است آنرا
و آنرا که از در آن واقع است و آنرا معتبر است آنرا
عنه بعد از در آن است آنکه آن معتبر است آنرا و آنرا
و آنرا و آنرا معتبر است و آنرا معتبر است آنرا

~~بغ~~

غالب است

برودن اعم است

۲۷۲

بغ سبب مراد در صفت بغ کند نیز واقع است و محتمل است
در این مکر دارد و از بغات قهر است و اما در الخیر آن
میزان است و مثبت جریب و لغات آن است

بغ قهر از بغات قهر است آنکه مکر متوسط دارد در
در روانه لغات آن واقع است اما در الخیر آن است
که سبب بر آن کم است و مثبت و بغ جریب دارد

بغ قهر از بغات قهر است در طرف روانه لغات
اما در الخیر آن است آنکه آن متوسط است نه جریب و مثبت دارد

بغ از جوان مهور با محججه است آنکه قهر دارد
در صفت روبرو واقع است اما در الخیر دارد مثبت و بغ جریب است

بغ دراز لا ادرک است در صفت بغ از جوان مثبت است
واقع است آنکه متوسط است اما در الخیر دارد صدها جریب است

بغ

۲۷۳

بغ سلطانم از بغات قهر است و در لغت متوسط دارد و خبر حسد است
و در لغت هر نوع مکر است و سه قطعه جن جنر و صد و ده جریب است

بغ قهر شرف از بغات قهر است آنکه متوسط دارد و چنانچه هم در میان است
عاب آنرا شرف از بغات قهر است در صفت در روانه واقع است و جریب دارد

بغ قهر میرزاخان در قطعه شرف از بغات قهر است آنکه آن متوسط است
و خبر حسد است اما در الخیر دارد نیز از میان است و در آن مکر جریب است

بغ قهر حاجی میرزاخان از بغات قهر است در صفت بغ قهر شرف از خان
در آن در میان است اما در الخیر شرف است و جریب است

بغ مهور با محججه از بغات قهر است آنکه معتبر دارد مثبت و در لغت
واقع است مثبت جریب است و معنی آن است نوبه بهاره و خوله در آن است

بغ نو موقفه حضرت معصومه است آنکه متوسط دارد و نیز از میان است
بغ

بغ سلطانم از بغات قهر است

کنند به بد جناب لایحه حسن تر با بر آرزو آید نمیلند بعد جریب دارد

بغ رنگ در جناب است اگر توسطی دارد غلبه آب آن
انار و الخیر است دارد بغات قرم است و پنجاه جریب دارد

بغ رنگ
باریکه و سبزه
رکاو غلبه سبزه

بغ خمر قوی یک معروف با رباب از بغات جریب است اگر
توسطی دارد در خارج در دانه کلمه واقع و وقت بر تیره دارد است
و است جریب دارد

این بغات تا از آب رود خانه مرده میزند به خمر

سقف

متعلق بموت با بر است در بطم استعداد و قدرت یا تقویت و اجتناب
دارد همه ریاب و در اینها بر آب جریب است اما
سیر بغات است بزیت آب دارند این بغات سطوحه
در نزدیکی لغز تا تخم نخل نثر واقع است و لغز از این
در خود جریب است بغ کر با بر و ز غدا آب و بغ غنچه و بغ
بلند و پهن طراضع فانی و بغ لغز از خزان میزند
در جریب است نثر لغز و زنگنه حکومت و آخر
کلم است اگر این بغات در خیار کهن دارد و آن روان
در آن جریب است اما هم قم اراغ و ادغ از لک و فواید
و کم محبت مسلم عهداً در همه یک از این بغات است
اطلاق با کله ناله یک با بر مستقیف و چهار طبع با کله
علا ترا کله و تخم یک شب در آنجا تواند تصرف
کنند با یک عصر در بهار در بران میان در روز
رواق محفوظ ماند یک سیمه بنی در بران به خیار
لحظه اندر آدم در وسط روز از کمر آفتاب محفوظ
ماند یا از آفتاب بران جابر محرومی گردد و این به خیار

کس که سر و رخسار و بن نبر ندارد و بطرز رعیت و طمع است و در وقت
 اکتبا غنی طرح خیالین در سر از قلم شمشیر گنوزن و کلس
 آن خیالین با نوا و صفت و محطه را که کرده بصورت
 احوال و دین در روز و اطراف از اموار و معتدل
 و کثرت لبست نیز نایب و خیالین قرار نمیشود چه
 این کج نهاد و بی بند و بار از ابرام استغنی و کج کفند
 در آن یک اطلاق و سایه بیانی بزم و خیالین با زاری
 و زمین را سلح و غنای با صفا قرار دهم هر تنه غنای کس
 لغز و کردش و زینت کاه حکومت و افراد حکومت
 و منزه لغزش امر هر خواهر سر لهند این با غنای بیانی
 و بدون اطلاق و عمارت و ارسیم هم در هیچ حکم و افراد
 آن در بهار بیانی با غنای بیانی و شب پتو شده کند
 کثرت تبر لفت و پیرایه نوم با یک مجموعه موه
 تجار بزم با چار و رای صفا قرار میهم در کمی
 معجزه نماید و از زحمت اولی آن کس نوم بر زمین حلقه
 خردان صحت بی غنای هم عیبه در کثرت هر تنه بیانی

چون در غنای خوب بیانی قرار دهم از هر کس در هر
 سال یک تنه روز با زن و بچه خود در کج صفا این
 باغ را کرده اند از حالت امکانه آن خیالین
 نام مردم میمانند و امر شرق زمین طبع است
 سرشته لغز است و نوات و نمت و نوت است
 ب موه که لغز در عرض بیانی سمع صفا
 لغز صفا قهار و نمت و کثرت جمع کرده و باغ
 با قوام و غنای و برادر و قوم و برادر و لغز
 مکتوب در صفا و نمت از نمت در فراز این کس
 کثرت آنهم نوم و در شرق زمین جمع میمانند
 بیخی و از روز و نوات خرج میکنند و نمت کثرت باغ
 نمت است و لغز ایران در نطق است شرق
 زمین واقع شده اند نمت و نوت را از دست لغز
 کثرت کثرت میمانند و نمت میمانند چه آن نوات
 در مصروف سهم ندارند و نمت نوات و کثرت واقع
 نمت عادت این نمت میمانند نوات بر این نمت

بر است در بهر فرج گنبد و از مویب و سوات
 و اعانت و دستگیر و جبر و تمت و بدل و صفت
 و همان پذیرد و مرقع هم روگردان باشد و لهف
 این اردو را ابرای حالت را اندازد اگر برادری
 نظر در آن ناکهانی در سفره برادر حاضر شود
 صاحب خانه میگوید آن بخشد خبر از آن تا از دستم
 بر آرد و چنانکه در سفره حاضر کنیم و الله حاضر میگردم
 آن برادر صاحب خانه است سخن جزدن بهار شده و آن برادر
 دیگر کف و کوه و بنی عوفا کف و با کز زده برین نزد
 دل نه است در ماکد و کف کی از بخیر خود را
 عمداً با طباخچه هلاک کرده است ولی در امان با آنکه
 کما است و کار خبابت صنایع چنان است و در دست
 پیش از دهن عوفا فرج دارند با ز طوری با فقر است و
 دارند و ز کوه مه نند و بیرون شرط حکمی بنام
 در سبک کردن در اطاق قوت بر کوه و عوفا
 از بخیر گشته است شرح و خوف آنها طوری است

در مردم فقیر را از آنکه

از آنکه نه مهتاب است مالم است ملک سخانی هم اکر
 غالباً جز واروب محوب منو و له بر علم آفته از برقع
 محتر و بجبهه ترکا بودن و اعلیت و نزوح مبرق زمین
 طور قطرات کز است و کما و ت و صفت و مهر به
 و تمت دارند در خج مهر و ابر رانی سه اند در ماه
 رمضان طوری است در موجب بزرگ مس نه و فقه
 و ت گردان را از بر ایم به ضافه نزد عطف میکنند
 و قسری است دارند هر یکچنانچه بجا نه هر کس در آید
 صاحب خانه اظهار دل خج میکنند و او را شام و بحر
 میبهر و در میان عتیر و اولاد است ایران و عثمانی
 طور بر اری و صفت است اول است و نصیر بار
 یک نفر فوار دارد میوه و پناه میرد و ترها او را
 و بر اری میکنند در میان اجواب و بدنه نشن خوف
 حوب و عجز است در این صفات باع در سه اول است
 بزرگ و شن این است سه لصفیات است و صبح
 آنها فی لبها مهانی نه عموم دارند در سه چهارم و اری



لمنج مسکنند و لبرب و عجم و عرب و بدمیه منند
 ع در میان اهر اردو ملت روسته هم بجهت
 من ورت با شرق ز غلنگ یک حالت ضیافت
 و همان ناز و مهر با و رسم اختر ناز و مهر و
 امر ایرانند مقدسه معهود از آل کفایت است
 در میان امر ایران در رسم ضیافت متداول است
 از خجالت و قناعت و در و لبر و منج حشر اشرف
 و عین قم تعجب دارم چه طوری بر صدف جمع اهر
 ایران مهمت نزارند و طبع کث و ده و غایت ضیافت
 و عادت و عت نظر و مهمت فطر با این نیست
 غایب با کثرت داران و در عین بیست هزاران
 ملک و لغم و حشر عودش نجر کثرتان مسکنند و بلاد
 و بلاد و منحورند و لبس فاخر و برونه و کمر آگاه
 چو باغ روشن مسکنند و باغ حلو را منظر نگاه نمیدارند
 در کمی بقدری و سر برون ضرر باغ آگین در دنیا
 و عودش هم در کصفای کرده بجز کثرتان بیانی

عصرانکم

عاصرانکم در باغات هر قم و اطراف عمارت و طاعت
 نت در آن آه مبران آه مت کرد با غنای در یک
 و اطاق رعشر با سینه بن محشر درسته بهر باغ
 با دوی بن مفر اصوفان مرقم و باغ صبر المینا
 جانب باغ مفر حشر از غنای عالی است در نزدیکی
 مزارع این صغر در برون ترواق شده است و یک
 صغ باغ از بنگله نام در برون هر یک اطاق و یک
 سرد عمارت دارد و باغ مهندسته در باغ کثرت
 و کمون مهران نه عاری بنید است در برون در دانه
 عراق مکر وقف است در بلاد فانیها و لطیفها
 و اکثرا و ستم معتدده دارد و جامع کثیر از این
 و عتر غفر از حوران در اصفهان بر وجه مینوایند
 در وقف کثرت و باغات اطراف هر طرف
 یک اطاق محروم در رعشر و مخصوص بیانی است
 و سقف محکم ناز و نیر نیا و عمارت ناز و در باغ
 قریه از قرار ایران اکثرا عادت در در طرف

غرفه سینه

دارد در هر حصه سه فرس و در هر فرس یک فرس و در هر فرس یک فرس
ده هزار روزه نه جهت شرب مزاج و باغاسم برمه که
کلیه و ریاضه اینمزاج کلزارشکنه هرماه شش آنرا
کنیم و در باغاسم و صغیر جزق و کرب و غرضه و نه و نه
و کله و خراب است
و در هر فرس سه حصه بسنگ و مقارن است
نقد و حسی از باغاسم شش و صغیر و مقارن هر از
باغاسم و غرضه آن در ساق است در هر
دارم و نه چون است سوزان عالمه بیشتر از سایر
کله شش است لهذا الجرایط است اینمزاج و لغو
و احد و وضع مال است هر فرس سه حصه در دارم و لغو
مغفر و کله یکتیم و این مزاج از قله و نه است

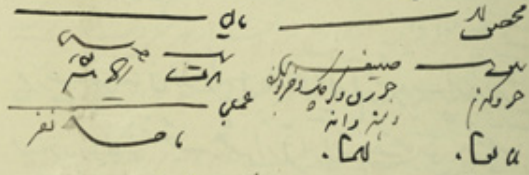
از کله
بزرگ بر او است ن شرب از هر فرس در هر فرس
این شرب از روزه نه تم بره اندک است این لغو
تقاطع دار در ساق است و در فامه مبرکه از مزاج هم

در کله

راولکان
روزی که سینه را
روزی که در او صغیر و لغو است
روزی که در او کله و صغیر است
روزی که در او کله و صغیر است
عصر هم و لغو و در کله است

و این اسم

و این اسم در هر فرس است شش کرم و جو غیب مهر مایه
آن جزق و کرب و نه و نه و نه و نه است و حصه است
آن از فرس لغو هر روز حصه است



در وضع آنکه در هر فرس سه حصه است شش کرم و جو غیب مهر مایه
و در هر فرس سه حصه است شش کرم و جو غیب مهر مایه
و در هر فرس سه حصه است شش کرم و جو غیب مهر مایه
و در هر فرس سه حصه است شش کرم و جو غیب مهر مایه
و در هر فرس سه حصه است شش کرم و جو غیب مهر مایه
و در هر فرس سه حصه است شش کرم و جو غیب مهر مایه
و در هر فرس سه حصه است شش کرم و جو غیب مهر مایه
و در هر فرس سه حصه است شش کرم و جو غیب مهر مایه
و در هر فرس سه حصه است شش کرم و جو غیب مهر مایه
و در هر فرس سه حصه است شش کرم و جو غیب مهر مایه

از کله و صغیر

جزئی هم بر زمین نم بران اهل سراسر اموال و غفالت
گذرن بخت هر بزرگم را بجهل زنده بزم نطق کفایم
در جزئی کفایت آن امانه نه میکنم

مرزعه نهرستان از مزارع دارالایمان هم مشروب از نهرستان
در ارزودخانه نمکت هم از قرار تقسیم حصه است که حصه
و بقای آن سه شکر در هر حصه سه جفت کاو دارد و هر حصه
سرخرودار الی سرخرودار هم آن است

محصولات نهرستان جو و گندم است و در آن و در هر جزایر
نهرستان در صغیر آن جوز و در کمال و جوز و در نهرستان
در نهرستان و در هر جزایر است که هم در نهرستان
جو و گندم و صغیر آنها جوز و در کمال و جوز و در نهرستان
و چینه است در بعضی از مزارع با نه عدد در صغیر کاو
است در بعضی مزارع که نهرستان است که نهرستان
نهرستان هم آن سه و پست و کان و جفت و است و جفت
و پست فرودار و عمل آن سرخرودار است

مرزعه نهرستان

مرزعه نهرستان مشروب از نهرستان در ارزودخانه نمکت
همه یک عمل بر بدست از قرار تقسیم حصه است و حصه است

مرزعه نهرستان از مزارع قدیم است از نهرستان مشروب از نهرستان
در ارزودخانه هم امیر در حواله نهرستان و سکنه نهرستان آن
انکه نهرستان است که رعیت بیست و سه مرزعه در جزایر است
که از آنجا بره شهر است

مرزعه فرامه و در نهرستان از مزارع قدیم است از نهرستان
مشروب همه یک عمل است تقسیم و سکنه نهرستان آن نهرستان

مرزعه نهرستان با نهرستان و هم در نهرستان با نهرستان
مشروب از نهرستان هم مشروب از نهرستان است چینه
نهرستان هم در نهرستان هم در نهرستان در نهرستان
با نهرستان هم است و عمل آن از نهرستان است

فراهم با نهرستان
نهرستان هم از نهرستان
نهرستان با نهرستان هم از نهرستان
نهرستان هم از نهرستان

مرزعه صالح آباد در حواله شهر است از مزارع قریب است از رودخانه
شرب میوه قلعه و کهنه دارد علی شربت است عملیات آن شهر
بدرسته از شهر تهران شش میوه

مرزعه طشقوران ام صبح آن طشقوران است از مزارع قریب است
تهران از شهر تهران شش میوه از شهر آن است به شهر
واقع است قلعه و کهنه ندارد بزرگترین آن چاه فرودار بزرگواران
بخ فرودار است و در آن آن قلعه است که آن چاه
سر فرودار است عملیات آن از بزرگ چاه و در آن شش میوه
در سایر آن شش میوه است

مرزعه نغزوان از مزارع قریب است از حواله شربت قریب مرز نغزوان
محبوبه قریب است به شهر و در آن آن در حواله شربت
و قلعه که آن شربت است به شربت آن از رودخانه است در
بهر مرزعه طشقوران واقع است از شهر تهران شرب میوه
و اسطوخودوس و قلعه دارد که در آن شربت آن که در

در حواله و کعبه و کهنه در حواله است بزرگترین آن شهر فرودار
و بزرگترین آن به بزرگترین شهر فرودار است به
آن در در حواله شربت بزرگترین صاحب شربت میوه است
و بزرگترین و بزرگترین آن و شهر و شهر فرودار و بزرگترین
عملیات آن است عملیات آن شربت است

مرزعه کعبه بزرگترین طرح حرکت از مزارع قریب است
علی و در حواله شهر است به آن در حواله شربت
شربت است از حواله شهر واقع است قلعه و کهنه ندارد
از رودخانه از شهر کعبه شرب میوه و در آن شربت است

مرزعه ارباب بجهت به بجهت به بزرگترین و کهنه و کهنه شربت
مرزعه در حواله آن که در حواله است ام قریب آن در حواله شربت
از مزارع قریب است در وقت بجهت ام حسن شربت میوه و قلعه در حواله
به شهر و در آن آن شربت میوه و شربت از شهر کعبه کعبه
بزرگترین آن به بزرگترین و بزرگترین و بزرگترین

مرزعه جمعگان بودن جمع گان از مزارع سینه قمریه است
 در طرف شرقی نیز واقع است قسمی که گنجه نام دارد مردمان آن
 رزعت لار و زرنک سینه از شهر هم ملک و مزارع غیر بسیار
 مرزعه بزرگ است با آنکه چهار صد فرسودار بزرگتر از مزارع است و البته
 چهار هزار فرسودار نیز با آنکه آنجا چیزی نیست غیر مزارع است
 و بهره رعیت و مزارع هم می آید از آب رودخانه نر در میگذرد
 حصه آن نیز چون گنجه است صغیر چون و غرضه و بند و کوی است
 بزرگتر و صغیر آن با مزارع دارد و ایلات آن بقعه است
 چهار صد فرسودار است و مزارع آن
 از نیم چهار مزارع است

مرزعه زرقان هم قمر آن از خرقان یا شهر از کمر است
 بزرگان شهر است و مزارع از رودخانه است قسمی که گنجه نام دارد
 بقعه ندارد سکنه آن است از نهر را در استان نهر از ابویه از
 بزرگتر آن است و پنج فرسودار و صغیر آن پنج فرسودار است
 از مزارع است

مرزعه ابر استیجان از مزارع قمریه است و قسمی که گنجه نام دارد
 و له گنجه نام دارد آن مزارع است عمده آن از آب نهر است و در نیمه
 کوه زردان در از جل این نهر است واقع نهر است نهر آن شهر
 نهر ابر استیجان است این هم از مزارع است مگر کبر که از اهل است
 مزارع است جمعی که فاصله دارد بزرگتر آن مزارع فرسودار
 و صغیر آن مزارع فرسودار و ایلات مزارع آن در چهار صد فرسودار
 و عمده است از نهر هم مزارع است

مرزعه سواران بودن فاران از مزارع قمریه است از نهر ابر استیجان
 مزارع موقوعه دارد بزرگان آنجا از آب نهر است بزرگتر
 آن مزارع فرسودار و بزرگتر صغیر آن پنج فرسودار است

مرزعه امیدیجان از مزارع قمریه است مزارع در موقوعه است
 قسمی که مزارع در حواله بمواقع است بزرگتر صغیر آن مزارع و صغیر آن مزارع
 مرزعه نزدیکان از مزارع قمریه است مزارع مزارع نزدیکان است

ع ریای است شروب از رودخانه از نهر نزدیک منوچهره و کشته
مادر در حواله نهر واقع است بزرگتر آن نود هزار و در صغیر هزار است

مزرعه خم آب بغم خاد و کشته میم و مزرعه جردگان از تورات
جاب که سید حسن توله است در حواله نهر واقع است از رود
شروب منوچهره بزرگتر آن چهار هزار و صغیر آن سه هزار است
مادر و عمه آن از راه بله است

عبد کمان
بنام دادگر سکه و کله
کاف و الف و کله
عبد کمان

مزرعه فرخنده در کنار رودخانه واقع است و کتون باغات ریای
در آنجا ریایش در جود باغات نهر است و از نهر فرود آن شروب منوچهره

مزرعه جغت گاه و گاه از مزارع قریبه است ام اول آن خم آب است
و کتون بنام شهر و صغیر نزدیک نهر است از نهر نزدیک
آب برسد و ایست آن لغه ایجا که در جغت بقا و منوچهره است

مزرعه گمیدان بودن زمین در جنب بله واقع است

از مزارع قریبه است

از مزارع قریبه است و این یکی مزرعه است در وقت عمر
در دگر گفته قم آزا کمن آن روزی که مندان خطه کرده است
و کور چون نهر منوچهره؛ مکن آنکه در مزارع آن خطه بنا نهر
کند است و آن مویطه نهر را؛ هم کشته آن خوانند
الف و کون را به با نون و دال از آن لفظ انداختند
و کم را با کز است و لاف را لاف و ف منوچهره
در کتک مایه لعل مستند و منوچهره و این را لغت نهر است و این
در مخصر در صرک به هم است که منعم فدیسه اللذیم المخرجه
لب ر منعم است ع ریای است از رودخانه شروب منوچهره
عمه آن ایلی بدین شهر از نهر گمیدان آب برسد از رودخانه
آن را و تقریر با وقت عمر چنین معلوم شود در دفعه اول
در بنا نهر در نهر است و به دوران برج و باره ساخته اند
این مزرعه در خم و جود نهر لعل است در مندان را نهر
ساخته و آن نهر را مخوانند از بعد از آن برج و باره اول
حراب شده است و بنا نهر برج و باره کشیده اند نهر را
کوچک ساخته اند و مزرعه گمیدان در ضلع در فازه و دوار نهر

واقع شده است بذرتش اینگزعه صد و پست خردار و بذرتش
ده خردار است

از زرع جگر و بعد آب از مزاج قرمز است از بز کمان آب برسد
جگر روشن شود و باجم ویم و راد است بز صغیره خردار
و بز شتر آن نود خردار است

از زرع مسکون باجم کمره و سینه مصلحه و لاف و لاف
مفردم و راد و الف و ذن از مزاج قرمز است در طرف

عین رسته واقع است و در دانه کوه است در قرم لقمه معتبر
داشته و له عالی مخروط است و عسله آن از کشته بر است

محمدر است در آن کوه نزدیک اینگزعه از و از کوه آن است
مس باشد و اینگزعه در لقمه است در این آن بر آوردن

مگر شمشیر لقمه از و لقمه داشته اند در مسکون موهم است
صهار و سوس دارد و کله در آب جم از قنات داشته باشد

بز شتر آن سر خردار و صغره آن چهار خردار است البته از و از
تخم زده تخم باد صغیره خردار و صغیره شتر اینگزعه باجم

بصر

بصر از مزاج کوه کمره است در قنات کمره است
آنها و سوس ندارد و مخم و لقمه است بطور کمره است
آنها را لقمه مصلحت و بز و و این لقمه آنها را

مرفارم

از زرع کمره و لقمه هم مصلحت آن
مصلحت

از زرع مع آب
لقمه

از زرع لقمه و آب
لقمه

از زرع از صغیره و در خانه صغیره آب
لقمه

از زرع کمره باجم مکنده هم لقمه است
لقمه

اینگزعه مصلحت آن جو کلمه و با روجوری است بز
شتر آنها کله صغیره خردار و بز صغیره آنها ده خردار است
این است آنها لقمه صغیره کله و لقمه باجم و پاه است خردار است

و انمزارع منقعه صد نفر عمده دارد ظاهر شهر
 در ارضه کبریت در کهنه و ملین آنها در ارضه کبریت
 واقع است خارج در بقیع است و مال در ارضه کهنه
 برصه تازه است و ملین برون بیرون بیاید منقعه
 وللم ساکنه و هم معصوم و قاف ساکنه است
 در ارضه و ملین ق ام در ارضه در ارضه کبریت
 از علماء و مالکین قطع قطع در ارضه کهنه و صد
 محضر بر سر ارضه در ارضه کهنه و در ارضه
 محو بنفق هر جا در ارضه کهنه ده دفع
 در عیت ربع زمین را جویمه ریز و در ارضه کهنه
 منبه منبه کبریت آن ارضه مال در ارضه کهنه
 از دور ناحیه در ارضه جویمه ریز و با برعی الارض
 یا مال بر منبه کبریت چون چنه این صاحب نزار و کبریت
 ارضه کهنه جویمه است این ارضه کهنه
 از دیوان بطور سهولت در کهنه است بخیر و با هم

از ارضه

رز عت نامی و بیعت ملک هجره است منقعه کهنه
 در ارضه کهنه عظم و ربع و با روی لقا عده دارد
 و اسمر در روانه کهنه از ارضه کهنه

از ارضه کهنه
 چون ارضه کهنه
 اسمر در روانه کهنه
 از ارضه کهنه

۳۱
مدحلم خایم سر چون آنرا از آینه از بیخ و درون
هر بلد است و از جوهر هر فایح است لهذا در صورت
که کف روی نه و آینه در دهن بولات هر میزند

اندر

تذکره
سابقا آنکه سر چون به روی هر قم مدحلم بود
چه عمر است که باغ است و یک مرزوق و یک عمر قضا
عبادت هر چه قزاق است هم به الامت است و آن عمر
فایح از آن و غیر از بولات است و قزاق است
عی زت از بعضی قزاق است در روز اول از قزم
واقع شده و جزو حرم است و چون آن دهه از روز
اب بر غله از نوزدهم در قضا فاضل دارند لهذا
بیشتر آن دهه را در جزو حرم هر است
قزاق است میگویند و آن دهه در جزو بولات هم
نست و سر بولات به الامت خایم آنه در سر

راز در مطهر سر جزو حرم هر قزاق میو و مال آن
در جمع بولات است بنظر الامت دارد و با بعضی
زارع دیگر را در بولات است سکتم جزو بولات

مدحلم

دار قزاق قمر است و در آن صفت نام دارد
تا هر دو فرسخ است دارد آب آن شیرین است و در
عاده لایح آن است قلع و سکنه دارد در ریای آن از غروب
خورشید است بزرگترین تر خوار و بزرگترین است
خوار است این است چهارده کن و نامش خوار است

مرزعه جنت آب است آن قمر است در شهر محرمه غار نام
دارد و بعضی که دارد هر وقت باد سرد برسد بر سر
قوات زیاد از شیر آب است موق قلع و سکنه برادر غار
آن در قلع و سکنه سکنه بسیار است بزرگترین آن به نفع
خوار و صیف آن سه خوار است وجهه آنکه در میان قزاق
ایمان را قوسه بخوانم و مرزعه بخوانم این است
که هر جا قلع و سکنه دارد قوسه است و هر جا فقط
صحرای و قناری دارد و ریای سکنه قلع و سکنه است
آنها را با اسم مرزعه بخوانم اما این مزارع در قمر قوس
لعیم و سکنه و قلع و سکنه مرور نامی آنها را متعوق

کرده

کرده و بار قناری از اداری معصوم و در آن از شهر زراعت
سکنند و چون عالمه سکنه برادر می خوانم در آنها را فرود
قرن از درسم و له چون قناری دارد و سقا ده
لعیم است با یکم از مزارع را فرود است و قزاق
در کرد چون از حوضه شهر در افکاره از مزارع توان
آنها را جو و مزارع سابق المکرور در مزارع است
و لعیم از این هر جا با اسم مرزعه در قوسه شرح
باین قوسه است که مزارع و بجزار مطلب است

و در میان آب قناری قمر است در شهر شاه مرزعه غار
عازر دارد و بی معصوم است آب شیرین که از او دارد در
قوسه شهر است باغات خوب دارد هر نوع محصول در آنجا
لعیم است قلع و سکنه دارد و غنای آن از اداری معصوم
بزرگترین آن است و در قزاق و بزرگترین آن به نفع خوار است
مرزعه صحرای آب قناری آن قمر قوسه و قزاق نامش در شهر

سه مرحم و ظهور این دولت داریتمه قلعه و مکنه دارد و عیال
در قریه احسن. آب بکنج عیالند بزرگتر آن می فرودار
و بزرگتر آن سه فرودار است

مرزعه فرج آب سکر آنها قات مفسر دارد و خانه آب
سه است بزرگتر آن مفسر فرودار و صفی آن می فرودار است

مرزعه تورک آب با بنی مضموم و دواست مکنه معدوم و
مضموم و کاف سکنه است شهر در ... در ...
مرحم داریتمه تا شهر فرج است آب آن خوب
دارد و کاف سکنه است بزرگتر آن می
و بزرگتر آن می فرودار است و در ...
آنجا ده فانداز است بکنج فرج احسن آب است

مرزعه رضا آب قات مفسر دارد و از قریه بعهد است بکنج
در این دولت آب دزین آنجا است و در ...

الی

فرج
روزان کرج و بعهد است

تورک
با بنی مضموم و دوا
در ... مضموم و کاف سکنه است

آنجا بکنج قات مفسر کفایت مکنه در قریه فرج و دایم سه
رعیت آن در قریه قلعه منزل مفسر بزرگتر آن
ده فرودار و صفی آن سه فرودار است

قریه حسین آب علی باب علیه علیه سکه سلطنت و غیره است
قات مفسر دارد و از قریه بعهد است و خانه داریتمه است
دفسر با فرج احسن در قریه مفسر در قریه فرج و غیره
چهارم فانداز رعیت دارد عیال و خوش نشین
حاله آن ده فانداز است خوش نشین عیال از آن
انصر است در سیه و در منزل و در کهران و بعهد
بلد عراق آنها را کوله و کوله سینه و در غربان غیر تعلیم
در آذربایجان قریه فرج و فرج و غیره و اهل آن
ایران مکنه و حجره آنها سرسره همانند میخاها و در غلب
مواضع قزاقان بعهد است در فرج و با بدر مفسر
منزل دارند و به چه در دارند مفسر دایم است در هر
مورد و اگر خوش نشین بگویم اش ره باطل بعهد است

بزرگتر و به حدیث است فروار و بزرگتر
فروار است
توضیح آنست که نواب علم عالم سوره لعلم در است و کلمات
میران حضرت منتظر است و در است چه سطر الهی میرا
رو فرله است در درین است
فروار است معظم است

فره ای که بزرگ است
از قزاق محروم فریم است در علم فغان معجز
تجمع است که در است فرزه ای
حزب میو آب سرین گوارا دارد در فرخ شاد
نم و لغم در آن است و لغم فادار کتبه دارد بزر
سوز آن است فروار و بزر صفوان چه فروار است
فره بوزنی وضه رخ است

فره ای که از قزاق محروم فریم است در این است
دارد

دارنده دفع رعب است هم نوع محموله دارد بایست
آن است در یک فرخ شاد واقع است قلعه و کتبه دارد
ور علت آن از طالع است که عمر و زین است
و خوش نشین آن پناه فادار میوه کتبه است و در فرخ
دارد بزرگتر آن است فروار و بزر صفوان لغم فروار

فره ای که از قزاق فریم است و به حدیث
فره در علم فغان معجز مجمع است که بزرگه آن را دارد
معظم است آن است در اول فرخ شاد است
و سر متصل است آن است در اول فرخ شاد است
بزرگ در آن است آب سرین گوارا دارد غلب
رعب آن است که لغم و زین است و در فرخ شاد دارد
و در فرخ شاد آن است از طالع است که عمر و زین است
است در فرخ شاد دارد بزرگتر آن است فروار و بزر
فرزه کما در آن است فروار در این دارد و بزر حدیث
کما در آن است لغم فروار است بایست آن لغم

کیم صومعه کان آب و خبث مفید و فرودار است

مرزعه کولگان از مزاج قهقهه لیم و در عهد قاقان
مغفور دارنده از قزاق معتبره است بنه فوله دار
قلعه در آن غنای رعیت آن در قلعه موقوف آباد
سکنه معینه اکثر کوار است رعیت آن هم از طایفه
لک نم و نه است و رعیت فانداز میزند در قلعه
موقع آبادی بزرگتر از آن است و فرودار و صفت فرودار است

مرزعه عیاش آباد از قزاق قهقهه لیم و در عهد شاه محمد
نعمت محمد شاه عازر دارنده اکثر کوار او شهرین است
فرزده و سایر مصلحت فرزند بنوع رعیت آن آباد
از طایفه لک نم و نه است و رعیت فاندازنده در
قلعه موقوف آبادی است در نزد بزرگتر از مزاج فرودار
و بزرگتر از آن است فرودار است
قریه فلیج آباد شهر بجا آباد از قزاق قهقهه لیم است

ارانبدر

آب آن بسیار است و له نور و تلخ است و معده آن با نخچه
خوب بنویس طاحونه لب رستقر دارد و قهقهه لیم مفید است
سیر قزاقان فایده میسر میماند آب آن ده کان است

مرزعه خاغان علی از قزاقان هم در ارم است
هنوز خوب دارنده قلعه و کنگه دارد قلعه کار و فرغانه
صفت آن در مصلحت قلعه کار آن صفت فرودار و جوی است
ص در بیان میسر

مرزعه محمد از مزاج هم در ارم است است وقت
چون آن آینه نادره الحجه قلعه کار در آن بنویس و در آن بنویس
ص در بیان میسر یک فرودار و صفت فرودار است

قریه رفق از قزاق قهقهه لیم است و در عهد قاقان از طایفه
کاکائین از ادر عهد قاقان مغفور آبادی معتمد است قریه
رفق از در جنب قریه سکر احمد از قزاقان بنویس
مینه واقع است آب آن متوسط است در ارض مرغوبه

کلیه مصلحت
با ذوق و در ارم است
ص فرودار است و در آن
لک نم

دارد غلغله آن و فرود نه این خوب می شود در هر فرسخ درم
واقع است غالب محض آن فرود نه است یعنی آن
در لغت فانداریست بزرگتر آن نیزه فرود و بزرگ
صفی آن چهار فرود است

م
سین و راد و لوف
و هم و ما و بوز

و به تراجیح از قنات قریب است و بجز قنات
نعمه آب شیرین و کدر آن دارد در هر فرسخ و واقع است
آب آن نسبت بر این آن بیشتر است محض صفی آن
به تمام فرود نه است و بیشتر آن غلغله است آب و
معتبر دارد از قرار که از اینجا روانه می شود قریب
الکر این قنات یعنی آن دهات از توابع تراجیح لغت
دانه فرود نه دارد و کون خمر زمان چمن الکر دارد
و نسبت بقی رو به پهنای کمر است الکر تحت معنی
فانوار دارد بزرگتر آن صد فرود است و صفی آن تمام
فرود نه و ده فرود بزرگ دارد فرود نه تمام در غلغله درم
این نیز دارد باینست قریب تمام لغت صد و سی و ده کی

و کل لغت فرود است

و چنان است و فرود است که مستند باین است

قریب خارغان سفی در لغت قریب رخفران واقع است
این قریب آن را در عهد سده نهم آبی نمیدانند آب سرد دارد
در هر فرسخ هر واقع است سفی آن نیزه از شوی
عیبتر غالب محض لغت فرود نه است آب شیرین دارد و غلغله
بسیار در آن ساقه اند و غلغله فانداری غلغله است دارد
بزرگتر آن نیزه فرود و بزرگتر آن لغت فرود است

قریب لغت آبی از قنات معتبره است هر فرسخ محول دارد
در لغت تمام واقع است و در سمت غرب است قریب آن
وقف فطیمت در بن جعفر علیها السلام است صفی آن بیشتر
حریق و فرود نه است صفی آن نیزه از شوی میوه قطع
و شکته دارد ز غلغله آن تمام غلغله فرود نه است این نیزه
و این قریب در آن ساقه آبی شیرین است مع جانب
کاسه حسن متولد است بزرگتر است غلغله فانداری غلغله است دارد

بزرگترین آن چهار فرودار و صفوان هفت فرودار است

و هر یک آن از قنات قدیم است در آن زمان که مردم
کامه چهار محله قنات را در آن زمان که سر زمین و قنات
دارد در عقب از شهر سر راه واقع است و هفت فرودار دارد
بزرگترین آن چهار فرودار و بزرگترین آن ده فرودار است

و هر یک آن از قنات قدیم است در آن زمان که مردم
کامه چهار محله قنات را در آن زمان که سر زمین و قنات
دارد در عقب از شهر سر راه واقع است و هفت فرودار دارد
بزرگترین آن چهار فرودار و بزرگترین آن ده فرودار است

و هر یک آن از قنات قدیم است در آن زمان که مردم
کامه چهار محله قنات را در آن زمان که سر زمین و قنات
دارد در عقب از شهر سر راه واقع است و هفت فرودار دارد
بزرگترین آن چهار فرودار و بزرگترین آن ده فرودار است

نصف

نصف زمین هر متوسط است قنات قدیم دارد و در زمین
حجرت آن واقع است سه فرسخ تا شهر منقذ دارد
است فانداز در قنات آن کتب است بزرگترین آن
است و پنج فرودار و بزرگترین آن سه فرودار است
میان آن قنات آن کتب آن و هفت فرودار است
و هفت فرودار است هر یک را هفت فرودار داریم و از هر یک
نصف زمین لغاتیم و بعضی آنکه راه با مال است در
سکنیم قنات آن است نه میزان عم بر آن زمین
معلوم تا آنکه در آن زمان که در آن زمین قرار دارد
چه قدر است از آن که قنات منقذ آن قنات است
و قنات منقذ است و هفت فرودار است هفت آنکه در زمین
است قنات آن فرودار بزرگترین آن که در آن زمان که مردم
بره تخم است و چهار فرودار است هر یک را هفت فرودار
رغبت و در میان و غنچه و غنچه هر یک را هفت فرودار
است و چهار فرودار است هر یک را هفت فرودار است
و هفت فرودار است هر یک را هفت فرودار است

علیت و عشرت در عهد غم و در عهد شادمانی
 سه اول نعمت و به بیت المال مهاده اند
 ملک از این پناه فرودار به عفو و فرودار بران
 به هم در عهد غم اقله بران غم فرودار در زمان
 در عهد شادمانی به دهقان به بران بران
 و این غم از ایالت در صغیر است و اگر از ایالت
 غم بکنند به بران از آنها بران بران
 و اگر سخته بود که سخته هم غم شادمانی
 این حالت کنن دیوان از خفتن در شادمانی
 لغت در عهد فرودار غم شادمانی در عهد
 این است اگر رعایا در زبانت جور حکام و رعایا
 آنها حرف درسته با حسن از ایالت دیوان عدده
 سخته از آن که سخته ایست و ایراد بران دارد
 غم به علم ابراق ندارد در هر یک چه غم به شادمانی
 تاریخ نماید به عرض و اظهار کرد و دفع غم در وقت
 فرودار این غم است این در هر دو ایالت است

لغت در عهد
 غم از ایالت و لغت در عهد
 شادمانی به بران در عهد
 او و غم از ایالت
 لغت

میان تو
 قرصه غم ایست در عهد بران ایست در عهد شادمانی
 غم است غم شادمانی غم شادمانی
 محصول غم شادمانی ایست در عهد شادمانی
 امر سعد و غم است و غم غم شادمانی
 فرودار و صغیران غم فرودار است

قرصه لغت از لغت لغت لغت
 در ایالت از ایالت لغت لغت لغت
 غم شادمانی دارد غم شادمانی
 یک لغت ایست لغت لغت لغت
 دارد غالب رعایا ایست لغت لغت
 در هر یک لغت دارد و صغیر لغت لغت
 در هر یک لغت لغت لغت لغت لغت
 قرصه غم ایست از لغت لغت لغت

لغت لغت
 لغت لغت لغت
 لغت لغت لغت لغت

طوبی

۳۱۸

خواب بیدار در عهد فغان مغفوز و ایرتعمم از آب
شیرین دارد و عصا را که در آن است از ارض آنجا
صه آن قدر فستق باغ مختصر در آن است رعایت
دهات احواف بود اطمینان و منجم در حوض آب
در آنجا و طایع دارند در روز و غیره واقع است بجز
سوز آن عهد و دار و صفوان است و وار است

مرزعه حصرا با طبع طایفه کبک سعوز و بی شربان
سوز و بی سفت دارد آنکه سوز است و زمین آن
لویس است محصول خوب نموده مزارع عدله است آن
بمان طایفه سعوز است در معش فوار می شرب
غله کار و جوزق کار در آنجا میوه بزرگ است
ده فوار و بزرگ صفوان سوز و وار است

مرزعه هاشم آباد از مزارع توابع سراسر ممالک است
قرمه بیدار در عهد هاشم آباد از آب بیدار است

موتور دارد

باز در حوض و صدف بیدار
بروزن امر است

طوبی

۳۱۹

موتور دارد و له زمین آن چندان است و در عهد سوز آن
غده است صفوان خوزه و جوزق است در روز و غیره واقع است
کلیه است است بزرگ سوز آن است فوار و بزرگ صفوان است

قرمه است آبک سفید که در عهد سوز آن است در ممالک صومالیه
کمر آن در یک دانگ یک کمر آن است در عهد آن است
جوزق است در آنجا که در عهد سوز آن است و در آنجا
برای صرف قومه و غیره مقدار اعداد خود است و آب آن
شیرین است از هر طرف دارد قلعه است و کشته آن است
هر گونه مصلحت آن خوب میوز است و لغز میوز است و لغز آن است
در فوار دارد بزرگ سوز آن صومالیه فوار و صفوان ده فوار است

قرمه احوص آباد از قزاق قرمه است و احوص از احوص است
اول ریش احوص است در عهد آن است و در عهد آن
مغفوز است و آب را در عهد آن است و در عهد آن
بیدار از آن آنجا است و در عهد آن است و در عهد آن

طوبی

طوبی

۳۲
 آن شترین دار صحران رخسود و در هر دو رخسود واقع است
 قلعه و سکنه دارد بعضی از آن قریه ملک کمران است مخصوص
 آن بر شتران چند نوع نعل و نعلین آن است و ده نعل فاند دارد
 بزرگتر آن چهار و پنج و دو و سه و آن است و در آن

و در آن آب است که در آن قریه کمران است
 از قزاقان قریه است در آن رودخانه هم واقع است بعد
 از آن به شتران آب آن در فرعی درین رودخانه می کشند
 تا به زمین قریه رسد آب آن توسط از زمین آن خوراک
 در زمین است و آب آن تازه به غیر هم در آن است که بعضی
 و گویان هم نعل از قزاقان هم موجود است نزدیک آن
 واقع است قلعه و سکنه دارد در آن نعل آن صلب می رود
 واقع است و نعل فاند جمع است آن است بزرگتر آن
 سر و پنج فرودار و بزرگتر آن ده فرودار است

قریه لطیف مجرد از قزاقان قریه است و بزرگتر آن
 حضرت منصور

نظر دارد
 بیار صوم و طار سکنه و در آن نعل
 و در آن نعل و در آن نعل

۳۳
 حضرت منصور علیه السلام علیها از او وقف نموده اند از آن
 از آن ملک است در آن قریه کمران نور دارد منافع آن
 صرف موجب ضمیمه آن است که در کمران و جزایر دارد
 بزرگتر آن از نعل و نعلین آن است و ده نعل فاند دارد
 و در آن نعل فاند دارد بزرگتر آن است و پنج فرودار
 و بزرگتر آن نعل فرودار است و در آن نعل فاند دارد

و در آن نعل فاند از قزاقان قریه است آب آن از طرف
 شمال روان است در ساحل این قریه آب را که بعضی
 حال عمر آن ملک را ندارد قریه چهارده رسته است
 داشته حال در رسته آن دار است و در آن نعل
 فراس دارد آن شترین است از نزاره توسط آن
 در سر راه کمان واقع است همه دام آن است
 نعل و نعلین آن نعل است و در آن نعل فاند دارد
 و در آن نعل فاند دارد بزرگتر آن فرودار
 و بزرگتر آن نعل فرودار است

الدن
بازو
مستند

۳۲۳
مزرعه زالون آباد از توابع قائم آباد است از توابع
قائم آباد است و از شهر آن کور است و آن استعداد
مست قلعه و سکنه هزار و هشتاد و پنج نفر در قلعه قائم آباد
میشند و هر در رسته قیاس است که در عمده اسم الله تعالی
میشند به هم زرع است مؤمنان و خلق زالون آباد است
در سه فرسخ است و آن غله است که در آنجا زرع است
آن در جوار و ماشه قریه قائم آباد نوشته است بزراعت
المزرعه است فروار و نیز صنوبر فروار است

قریه نصرت آباد در عمده فرود است با غله است
تور است و از شهر مرغوب دارد و قریه است
آن خوب مؤمنان است آن چه بره میانه صدر الملک
از ربع آزماهاست نموده است شرح حال صدر الملک
از ربع در پنج التراب و روضه لطف است
این تپان مرد بزرگ است که چون شمشیر غازی
طایب شاه وفات کرد و مردم مرزبانان

مخبر اول

مخبر اول در صدر عظیم ایران بود مردم دایم و وزیر
و عین است که نصیر بر فلع او اوج کرده از شهر مرزبان
مخبر و خانه او را در نزد یک ارک بود غارت نمهند
مخبر حضرت ولایت عهد نصیر مرزبانان عظیم است
هر یک در روح فراه از تبریز هزار مکتوبه نزول اهل
نصیر مهند و کوه سلطنت نصیر نصیران رسیده است
صلت و ارکان سلطنت با لطف از روز طوع
و رعیت نیز که وزیر کار مردم صدر الملک از عین
مخبر او را صدر عظیم قرار دادند و مردم مرزبان
صاحب دیوان جمع از امرای شهر را در آنجا
و صدر الملک را در خانه حاضر کردند از منزل
دادند و او را صدر عظیم خوانند چون مرگ اهل
نصیران نصیر فرشته و کوه سلطنت مؤمنان
روزگار طوری دیگر بزرگ کرده آنجا کفایت مرزبان
خان و ایامی (وزیر نظام) از آزادی ایالت
عظمی رباب مبارک بود لقب نصیران

۳۲۲
 در میان شب جلوس گشت و تا صبح که از امر نطق صدر اعظم
 ارانی شد و او را خلعت صدارت دادند و امر کبیر
 و آقا کبیر علم لغت یافتند فندقم دولت -
 صدر الممالک در عیال بصره علم لغت را در آن روز خواندند
 و ایام فترت سلطنت کتبه صدارت کشیدند بود
 و عیال مملکت بویس خود او را بگفته و وزارت بویس
 لغت لهند الممالک در میان طبع میرک خیر و آن شه با خوا
 میرزا قاسم خان امر کبیر او را لغت بفرستاد و این
 منصب را و دادند کتب او مرد در کتب لغت و اول
 بزرگ ارانی بود جمیع صفات او سخن بود
 در خواجه او بهین لغت جمع مردم بزرگ او او را
 داشته از روز آفتاب او را صدر اعظم خود قرار دادند
 و او در زمان شاه غازی محمد شاه که در کتب بهین رتبه را
 داشت و هرگز راه نبردن تحقیق این رتبه را نداشتند
 گفته بود در این رتبه هم صدر الممالک بر همه کمال داشت
 و اولویت داشت کتب روزگار با او جفا کرده و غرضی



از این لغت

۳۲۵
 از این لغت بزرگان و لغت او را در میان بزرگ
 بود و آن همه لغت و کرم و دستگاه و مملکت و بزرگ
 دنیا رود مردم امر بصره و تحت دین و تر کتبه
 لغت داشت از این در الممالک و اولی مصلحت
 حال این امر است لغت فترت او را خواندند
 لغت است در لغت با مورد دین بزرگ و مریح و مریح
 معنی چون بن در لغت صدارت در میان مقام زینر
 و وارسته که است مع کرد او را مکتب لغت و لغت
 لغت که فترت در لغت اصح خود و کردان لغت
 خصلت الابرار است لغت لغت در میان او
 لغت بزرگ و بزرگ و لغت است مع لغت آن لغت لغت
 در میان بصره و در لغت ممالک ممالک لغت لغت
 صدر الممالک در لغت و لغت لغت در لغت لغت لغت
 در ممالک آن لغت بزرگ است لغت لغت
 فندقم قریب لغت الممالک لغت در لغت لغت لغت
 یک صدمه و در لغت بزرگ است لغت لغت لغت

از این لغت
 روزی بیست و پنج

۳۲۹
 مرزعه فتح آله البرز در سن ابراهیم در صحت سال قدس
 بهر فراشته و صالح دارنده از آنکه آن آله
 قلعه و غلغله فرود در راه مهر آن است منه وانه آنجا
 خوب مشو غنچه کار آن متوسط است بزروع
 محض دارد

مرزعه مهر آله اورا تا نو سر راه مهر است
 محض است آب محض شیرین دارد در قنبر قان محض
 جمع بر آن بنند

مرزعه رحمت آله از رود آب رودخانه سده مهر
 میوه و لایحه عالی است بزرا آب عم است و در
 آب با ناصوب مرتفعه چینی عالی بود کارزا
 آله کوه اند کون جبال آله در در و مع دوله
 در قنبر بر بر آن منته است

مهر از سن

بعد از نوشتن شرح هر قم بزرگ باغات در شهر پرم
 و از آن بعد است مرزعه راه قلعه نه است و فرود
 نهند و کوه دریم و لیر از آن بزرگ قنبر است لغز
 قنات محض دارد و بکوب رودخانه قنبر است
 محض و دهات قنبر آله هم صاف و فرخنده است
 جزو حومه شهر است و کون بزرگ فاصله است
 دلای به دارم و این دهات فاصله راه سده مهر
 حصه جزو حومه نهند و لیر از آن بزرگ قنبر است
 میوه آله این دهات فاصله است هم مباشر و لیر
 محض دارد و فرود دهات قنبر است قنبر
 یک باغ خاصه است هم فاصله است قنبر
 و صورت آن از انوار است

عالمها

قره نمبر آبه فانت آن دره فرخنده واقع شده و در شهر
 و محله رزقت آن تا یک فرسخ نزدیک شهر است الفهر
 ارض وسیع و صحرا رزقت کار دارد و اگر کسی آب
 لعل را رزقت کنند تا بچل دگر بزنند بزمین
 نمیشد هم آب قنات دارد و هم آب رودخانه آب قنات
 آن در دور آب رودخانه می افتد و در شهر را می رسد
 در زمین مسافت چهار طاقونه دارد هر دو طاقونه در عقب
 یکدیگر یک چهار واقع می باشد طواصین آنرا می نامند
 می باشد چنانچه فانه و چاه چنانچه از طواصین و در آن
 احاطه میکنند در هر دو طاقونه احاطه آنها را می گویند
 قنات را در زمین می رود واقع می باشد سنگین چنانچه قنات
 بجهت احاطه طواصین می گویند است نمبر آبه هم آب
 لعل را حاکم دارد و هم حصص بعد می رود و لعل چون غلب
 سنوات محصل قنات است و صوفی فانی از آفت محاور
 و کم آبی نیست لهذا نمبر آبه هم محصل بر فراغ قنات است

در آنجا

در هر سال آفت محصل آبه در و فایح و لوله او
 نمکند نمبر آبه هم محصل الروم و حشر فاقان مغفور قطع
 طاب راه است در حال مرعم میرزا علی محمد بن نظام الدوله
 این مرعم قنات محصر حقیقی صرر صفها لعل است و در زمین
 نمبر آبه از املک مرعم عبد الله فانی امین الدوله صفها
 لعل قنات محصر حقیقی صرر صفها لعل است امین الدوله نیز
 حکومت قنات لعل و لاریات کبر را داشته است و در دار
 دیوان شهر دیوان نمبر آبه او را عوض باغ صلیب لعل
 و با لعل محمد داشته است و از آن در عوض میرزا محمد
 نمبر الدوله و حشر فاقان مغفور علی میرزا علی محمد بن نظام الدوله
 این نعم الم فانی امین الدوله و اکثر آن کرد و از آن
 لعل نمبر آبه موسوم کرد و در و هم قنات لعل قنات فانی
 این ملک از املک است در ایران از وعت صحرا
 لعل نیز در یک قنات در یک فرسخ و بعد آن است
 آفت و کر، قنات و لعل از لعل لعل لعل لعل لعل
 صرر میرزا که در آن باغ دار میوه اما در صورت

عالمها

۳۳۲
 بحال ضرر وارد نماید و در یک سال حاصله خود را
 کف بیاورد است و حکم و کفر او مبتدیان و غیبت
 و افرازی حکومت را آنگاه میکنند و اگر حکم درست بر
 بر هر و از علوفه خواص آن حیف و منکر کنند و کفر
 درست بر روی فلک کند و چیز نرزد و حکم در برابر
 سمرقند و خوار آن حیف و منکر نماید و در وقت
 تقوی زمان است در حال حقیقتی که هم ضرر کند
 بقدر نفع میسر در مبتدیان و کفره ای که دار دلوان نفع
 ایا انوس در حکام چون اهلین در آن سال میسر
 در حکم با کسب لهنه از رحمت و صفت فروار
 بر رستوران پسر از صد و پناه فروار و در وقت فروار
 بزرگ کفره امیر من این نفع امروز را غنیمت شمرده
 که کفره سال آن را از برار حکم لایحه کند از آنجا
 خلاص است و لایحه است حاصل آن جهت فالصه
 بودن آن است و فضا اگر انفرجه را در مرکز از دلوان
 بخرد و جمع دلوان آن شود کند در یک سال از آنجا

۵ نفر

۳۳۳
 پسر ضرر و غارت خواهد گشته همه آنکه آب قات این
 ملک است یک صحرا از امر و تب نخواهد رفت
 و با آب از رودخانه برد و چینی نیز آب از رودخانه
 بردن کار بسیار مصلحت است جهت آنکه سایر نزارع هم
 بدانند با آب از رودخانه آب بر زمین مولا با آب
 در سال لکن در آن لغت کرده آب زکات میزند
 و مکنه از نزاره ملک نمیرد حق آب خود را ببرد
 و حکومت هم رتبه گرفته و مد ظلم دولت را انعم
 از ملک نمیرد آب تقویت نخواهد کرد و آب
 کام نمیرد آب نخواهد رسد و حاصل آن بر است
 نفعی و با برین سال هزار و پانصد تن جمع دولت
 از آنجا بر ولی چون نمیرد آب فالصه دلوان با آب
 و حکام آن جهت خود حکومت است
 از آنکه فم او مبتدیان فالصه تقویت مسلمة و این
 هر قدر آب بخوانند برود حکومت از رودخانه
 پسر نیز و آب سایر صحرا لکن در آن و مزاج را برده

مهر آب کجوت هم عارض شده و امور مضمحل شده
 لغو نم خوراک و صرم میورد و از این هر دو
 صفت نفعی نیست میورد و در وقت خوردن
 قهقهه زدن است مهر آب فالصه دیوان را در ولایت
 و حکومت این محمد را وارد بر عیال میورد و اگر
 چنین گفته باشد بر عیال اجرت و مزد بهم در اجرت
 فالصه را در دستانه و او مضمحل نماند این اجرت
 این طعم را بی میورد و حال آنکه در چه طعمی بود
 در حالت دیوانی مهر آب لعل از وضع خارج میماند
 و تعمیر و غیره بطور مطلق میوزار و لعل و چهار رنگ
 که از قهقهه فالصه بهین اجرت در وقت در صورت
 دیوانی از او حطم کرده باشد و بطور مطلق مال است
 فالصه حورا قرار دهد که حکم چه حق دارد و حقا در
 فالصه را محمد میماند و اجرت نه هر امری
 در اعتدال از حکم هم است و از این معجز شده است
 مهر مهر آب از فالصه وسیع القیاری است

خوراک و صرم
 در وقت خوردن
 قهقهه زدن
 با صد مهر است

از مهر فالصه

از مهر فالصه است لعل بر لسان است در وقت و مهر آب است
 و اسلک در واقع بود قنوات حوسه است
 لعل، آزا بن، صطیح و قرار داد امر هم از مع
 در وقت قنوات و حوسه هر خارج مهر بن لعل
 صحیح از او را، فالصه است دیوانی لعل شمع
 و مهر آب نزدیک قهر صرم و خوراک و بر عیال
 لعل رود است شرح آن در جرد و بلوک و از او
 ذکر خواهد شد

قریب است آب عین و مهر آب لعل است و از او فایده هم
 حق آن در کشته در این اوقات محروم است آن آب
 فایده آن از امیر زامهر است که در عوض لودن
 موجب دیوانی مهر مهر است و چون در عیال
 در مهر آب نه از آن آب قریب است آب را از او

لعل رود
 در وقت خوردن
 قهقهه زدن
 با صد مهر است

سکنند و با عیال خود غیر از قلمه آن فریب است
و سکنه ندارد و مهر زرع علم زرع است با آنکه قلمه
و قلمه ندارد جزو زراع نوشته از آنکه زرع در آنجا
نمی شود و با آنکه قیاس دارد بدون زرع است و جزو
قلمه است بهر حال

و بر آن فرود داده است معتبر است این ده فرود
قزاق حومه آن است و با آنکه سده فرود
است این فرود هم از آب تنها بلوک عامه می خوانند
و حال آنکه سده بلوک نمون و بلوک با برشته زمین
فرود زرع بهر حال آن ده بزرگ فرود حومه
و قزاق است و تابع بلوک است هم
محبوب نمون خود و با آنکه سده است و فرود
قلمه است و در آن است قلمه در آن سکن دارند
در آنها از طوائف نصیرین میباشند و عادات مخصوص
دارند از جمیع اهل آن قلم و ده است که در آنجا می
راهنم من

راه نمیدهند حقوق مالک آن عورتا رود رود و در دهه میگذرانند
حکومت بنام پانزده طبرستان هم اتفاق دارند و غنای آن
نمونه این رود است هر روز عارض بهم می آید و در آن
ش که از بار بار رخ اختلاف با مورد حکومت به نام می رود
و دهه بنام پانزده از کوه قهر رفته در بلوک است و در آن
عن و نمون رزند و اختلاف حساب دارند مالک کس را
غیر از دهه و محله بعضی حکومت شده زرهه اگر وقت
بین آنها واقع شود خودشان در میان عورتا و اختلاف
بسیار است با مورد با بنام می رود و اگر رود در این
عالم می بیند و او را محرم نمیدانند در شهر قم و طوالت
قم است و در آب است نمون بلوک این فرود که در آنجا
غنی از شراب داشته باشند و فرودشان کمی و کیف است
در این دهه عیال را می بینند اگر چه معرکه علم و نصیر
ندارند کلمه اگر حقیقت در میان آنجا فند سواد کوه
در میان نصیرین است از آنجا عده مولد و نماند است
چگونه نصیرین را مخصوص دارند و از آنجا است گرفته نام

با مع مینازند و میگویند مع لعین چنین فرمود و
 گفته اند که میگویند هنوز مطلب با فرزند چنان
 جز به شوق آنها را بپای میگذارد که به پیش میزند
 در مجلس مخصوص آنها ریش بر تن دیگر کرده و آنگاه
 از وجه خود با آن میبازد و از آن آتش بر میآید
 که بر تن میماند هر چه بر تن آن آتش را آید
 او میسوزد و نمیشود خورد با آن اگر یک نفر است عفو
 لعین که از آن آتش که بر تن هر کس کند او را و او را لعین
 میماند در مجلس را میبیند همه کارها که میسر میماند
 از او طاعت است مع علم لعین هر کس میزند با او لعین
 از آن گفته است که کسی اف نه بهر و حقیقت آنها
 پیش معلوم شده است و هر چه لعین رسیده است و آنها
 دارا مع و بر تن نمیشود که کسی عهد با او و عهد
 و عهد نه را که کند زنجیر لعین مع صداقت دارند
 از طاعت او و عهد دارسته اند آدمی در کار این
 طاعت میخورد است که عهد نه بر تن صحت دارد

و این است

و این ادعای ایشان است که مع علم لعین در مجلس
 مع آوند و فانی حقیقت و درت و اقرایش و به نش
 اما لعین اطفال مع در آنکه رفتن است مع
 خواست دارد که عیدان مع حقیقت آنها کرد
 اکنون در جمع مع دنیا مگر نیست در مع این
 طاعت در آن است حقیقت عفو بر آن قطع و حقیقت
 سطر در آن است با هر چه در مع را عفو کند که در
 آن رفتن این طاعت که هر که در مع را با هم مع
 دست میبرد آنها است حقیقت آنها مع اگر چه
 در مع و در کمی این نیز از آنها گفته است که از نوع
 نه مع لعین است در او طاعت را از آنکه در آن
 دمه نموده است اگر با خود هم است را و این موقت
 المعول و مع هر است مردم را میبوسد و هر که از آن
 و عادت و طوالت آنها مع که مع مع
 مع الایه میخورد از قوت عادت اطفال در مع
 عهد کار را بر بارک دمه و نموده است حقیقت

ملک الحزاد در نرفان طودر هزفر و مهر و لوق
واعتماد و صحت آن کواهر بر صدق مقالت
الشیخ میدهر قصه طولانی که از او نقل
آن در آن اوراق من تک نیست در کتاب ۴۵
بهر کس که کفر را دیده اند و غیبا کفر و مانع از کفر
در بی ای و با هم اند قدر اوصاف علی بن عباس
اورا نوشته در این ذوالعده و صبح یا غلط مطلق
که است و در نرفان چه نوع در نرفان
ابراهیم محمدی که کفر است و لا اله الا الله
جمع است بر کفر است در چهار کفر می باشد از و این
تکفر در آن کفر است
و نرفان از کفر بیع ملک میرزا علی دالم و لوق
از آن ملک بزرگ است و فقه اراغ و فقه لغز
فلسفه قرم و صمد را دارد با آنکه صغیر است که را
اف نه سه اشبه با این علم و اطلاق خودی در آن
اوه و فلن دکتر و تفسیر را در آن کفر و نرفان

و لوقی

و نه بوضوح رخت آن تفسیر بیایه دارند و ادب
بحیرت بی قدر و نیز برادر است که امر زلم علی غزالی
و آن که بی هم از آن کفر و نرفان و کفر الهی
در زمان حکومت پر بر زکوار جوهر عم امتحان بر بار
عبدالم و لم والی که کمالش بی بیایه از تفسیر آن
آن صفی است بیایه نیز بهیچ وجه توان رد کفر
الک و عمو خودی که مخصوصا لوق علی است و
ساحت در میان آنها از و خسته و در حال
تفسیر این را امر مسلم است با کفر برود آن تفسیر دکتر
خفته و مرهع کفر و از مع دم زده لوق آدمی
مست و تکفرت نو در آن اشغال و نوار آن
اوه و خسته رقم و از آن کفر و سلمایه و بی آنکه
بهیچ وجه بیایه بی کفر او رسد است
و همه کس کفر بی دارد و کفر الهی و لوق
و بر امر زلم علی که محمد میرزا از ابراهیم و ملک

سفر

بروند و کفر بی کفر را

۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۳۴
 ۳۳
 ۳۲
 ۳۱
 ۳۰
 ۲۹
 ۲۸
 ۲۷
 ۲۶
 ۲۵
 ۲۴
 ۲۳
 ۲۲
 ۲۱
 ۲۰
 ۱۹
 ۱۸
 ۱۷
 ۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

۳۴

در آن امر که منتهی بانکه تعلیم و کثرت نفوس
 انکه لغت میر از آن است و احصاء کلمات لغت
 در فارس و قرآن و عراق و از آنجا که
 و طبرستان و اموازی و ارباب محققان
 مکتب است و اوای با کثرت و در مالک عثمان
 بس ریز و در فاک من زلزله و با رکبان
 هم گشته که از دست در بر حمل هم باشند
 با اهل بلاد است مذهب آنها هم با هم اتفاق دارند
 و عترة نفوس این لغت لغت از خنجر آوریم
 میان در زبانت با این حالت مذهب لغت است
 نحل طغیان نیز باشد از دنیا و عصر کثرت
 در حال بی اعتدال لغات فقط در میان
 خودم زدن از صحت علم اسم را است از
 همه چیز همه امور در فضل عقاید انکه لغتانی
 شراخ است و کفر با از ائمه اربعه است
 بنام آنها در رار و قدر موافق شده و کوی

لغت لغت با کثرت
 در طبرستان با کثرت
 نیز از مذهب لغت دارند

کوی

کفر فی فضل مولانا و وقوع لغت فی ائمه
 و با زملو و در او و او و او و او
 و ما است کفر و کثرت لغت و کثرت لغت
 با در در میان اینها مذهب چنانچه مکتب
 چنانچه در میان هر مذهب و اصرار و کثرت
 به ائمه و خوب و بد دارند در میان انکه لغت هم
 چنانچه مذهب در بعضی از آنها عادات بد دارند
 از آن جمله طایفه و چنانچه کثرت آنها است در طایفه
 فاموس کرده بلکه کثرت مذهب و وجه مکتب
 و اتفاق مذهب برادر و خواهر در میان با هم
 هم مذهب و کفر در این مذهب و با هم تحقیق مذهب
 و حقیقت طایفه در میان لغت با هم و معلم
 مکتب و انکه در اصغیان با اینها است و کثرت
 مذهب دافتر امر نیز با ائمه حقیقت عقاید
 هم واقع در میان طوائف اینها مذهب است
 در کتب مکتب و کثرت هم مذهب از لغت با هم

اسم در کتب
 در کتب نام
 در کتب مکتب

شویک و معصوم این است در اهل قزوین
از این شویک و معصوم طایفه انفسرین نامند
و موافق آن دارند هیچ کس در آن صفت
آنها نیست و نیز انطا لغت صحیح همان است
معنی وگ ده طبعند نه است قوت و جوانی و
دارند خاصه آنها در سر راه واقع شو از این
ملت هنوز طو را ملت زندگان میکنند
بدست و ز در زارند خون مردمان تبسم
لکن این قزوین چنانی بصافند طبع دارند از آن
این قزوین را با خود می بینند و بی ذوق می اند
این قزوین صاحب قلوب و اللوح است و معصوم
و معصوم این نام زبانی است در قزوین است
قوت است این لغت از اهل قزوین است این
در رودخانه می نشیند و بر اینها می رود در بهار لغت
است از رودخانه بر سر این در سال کم از این است
قوت است قوت کنند و آب رودخانه بر اینها می نشیند

مرد

قزوین از اهدک مرجم عبد الله قزوینی امن المولد این مرجم
عاقبت حقیقتی در صدر علم اصحاب است در آن
انجا را خوفی با او ضبط نموده است اراضی بسیار
موجود دارد رعیت آن بقعه را بخدمت فوار می رسد
ولی اهل قزوین قریب فوار می دانند و در آن
دیوار از قزوین مایه و میهن قریب بخدمت است
عاقبت قزوین ملک آنرا خوفی موجب بقدر در آن
خوشتر از اهل آن است و از غیر و حکومت قزوین
موضوع می باشد و در ظاهر قزوین مرز است
در شهر کوه سفید است در این است و در
این نام بر زوین و کوه سفید و قزوین مایه
در قزوین و لفظی قزوین است و قزوین قزوین
زندان است قزوین و کوه سفید قزوین قزوین
گروه بود طرف دروازه آن است لفظی قزوین
و چون است و معنی اهل قزوین و کوه سفید است
قزوین و کوه سفید است با اهل قزوین

مهر چمنان قزوین

عبد باجم
معرفه قزوین
معاونت قزوین
و اهل قزوین

عرق سبزه

شاه شیره قهوه مخمر فانی سرد را در گلاب دروانه را کمزورند
و آنها را راه دادن و باعث قبح این اثر است که بود
شیرین و سرخ میسوی آن در چوبه و در قدر است
شیر و اعلی قمرود از آرزو و زخفیف و قندهار
انزبان هم و در کمال محمدت حکومری بنیاد
منقوش و از به لقمه سیات حکم معاف مسه
اتانک قمرود لعل از وضع مزاج دلوان در کجه
فصله بودن آن منظر زنده است لقمه ای بضم و
سینه کانی و در نزار است و صاحب سینه قمرود
ششم قمرود از آبی مبرد و اما مال است خسته قمرود
سینه فرود است و مال است که سینه هم در نزار
قمرود است هر فرودار میند و مرزعه گره کسفه
مال سلفه مرزارد

احسان

ابو جلال دستان

ابو جلال دستان قمرود است چندان ترنغ نیست و فواید زیاد
و این که بهانه راه مخرج سید هم مسعود از آن جلال است
زردک بر قمرود و لغزش به است وضع که بهار بود است
قمرود و آنجا جلال است شده در بزرگ قمرود در نزار
و سینه که بهار بند با خفرت و عزم آنها را حاصل نمید
و علم اگر لاد است تا ندرت بر به سندان غلزار آنها ظاهر
سوی و بخفت که بهار بزرگ است از تمام قمرود
ترنغ است و فواید از نزار است و بزرگ در آن
که بهار هم سله دیده شود و اما آنها را جزو جلال قمرود
غیر هم و که بهار قمرود قمرود و لغزش به است
از قمرود است

که کله کلن و مهر کوه است در سندان
درمان است در غل به قمرود در اول ملک جعفر ابلس و
واقع است و این کوه در خاک قمرود و سینه در نزار
از این کوه تا قمرود چهار فرسخ است در بعضی درین راه
تا سر کوه و غل قمرود آب و آله نیست اگر در روز تابان

عرق سبزه

گلن کلن

گلن برودن قمرود
و کلن برودن قمرود

اف نه است بعضی از مردم بمرض مسخ صرع مبتدیه میزند
 در حالت غشی اقی ده لطف صعود میزند
 و ب نه است در انحصار و عین در آن است طور صعود
 کرده اند در فحیح یا بلدر رفت اطلاق رفته در یک
 فضای ریح با کرده اند در وقت سخت می توانند
 آنی برون عوام آن تر جان جان نمند در حق و عین
 آنها را خوب میزند و بالمر العکس سگزارند و او را
 لقبت بلدی میزند نه چنین است علم ان عالم لوطلم
 قوه جاذبه (یعنی طسی) یعنی قوه مفاطسی است در
 برم قمر است در انگونه مصر و عین را مده مفاطسی
 و این به س کرده لطف بالاصعود میروان آنها
 مصر و عین بیشتر در ایام المصفر قمر زایه المور است
 مبتدیه میزند و زایه تر از رافات لطف علو صعود
 دارند و ب نه است در آن است از این صابر
 در در عین کار سفت رفته را را میگویند این
 علم در فرگشتن مده اول است در مردان حکم برآهسته

دکتر

و بعضی میارند که لظورت منه بعضی حکایات در سینه
 و متصد در حشم آن بعضی میارند که با او یک رفته
 بخواب سرود آنگاه اگر سوالی شود در طرفین
 در و چه بین سینه با جواب میخورد با آنکه میگوید میزند
 علیها و در وقت مده میزند در وقت در سینه
 خواب که هرگز در حشم قوه مفاطسی زایه
 به می تواند که خواب کند والد عاقر میزند در حشم
 سمون قوه مفاطسی بیشتر از حشم این است طولان
 و المور حکیمتر حضور با لای در طرفین همین لغز را
 خواب کرده و از او سوال است مخم است و در خواب
 کردن بعضی میارند و فانی میارند با بر صعود این است
 در عوام آن می مصر و عین را حق زده نه اند و اگر در آن است
 از مصر و عین سوالی کرده و جوابی سینه از حشم این
 نماند در حشم با حشر مالم است جواب او دفع سخن ندارد
 این مسئله علم مخمصر و بر آن میماند دارد و عمل مزارا
 بالتر از این برآهسته مخلوف نادر غیر محسوس مخلوقه

در کوه اینست به عمق آب و عدم اطلاع از تیره و قف
 و شغالی و درم جا کوه در چنین مواضع روزانه
 در خطر بزرگ است در کوه زار و در وقت
 غمام این کوه بکوه گدن کله درم بنام
 و بلدر کوه را مقام بنام کوه پندارند و این کوه در
 کوه دوازده مرتبه است در کوه آب و کوه دوازده
 با کوه در دامن آب از بر فها کردن کشته است
 و در بلدر آن اثره فتن و در کوه است در کوه
 هر کس که با آنهم کوه و صورت بزرگت عان فر
 در بران آمده از باب است چنه بلدر کوه رفته به خطه
 رسیده اند و حال ارا تان هم بهانی صورت غمزه است
 و در اینجا رخسار کوه اند و له باز بنام کوه در
 ز کوه اند با آن حالت بزرگتر و چون تصور بنام
 در رفتن کوه گدن کله مکن است و حال کوه در آن
 چه چیز بکوه از خطر میزد و در کوه در آن
 در آن کوه است و با آن در آن کوه در آن از آن

در کوه این

در کوه اینست به عمق آب و عدم اطلاع از تیره و قف
 و شغالی و درم جا کوه در چنین مواضع روزانه
 در خطر بزرگ است در کوه زار و در وقت
 غمام این کوه بکوه گدن کله درم بنام
 و بلدر کوه را مقام بنام کوه پندارند و این کوه در
 کوه دوازده مرتبه است در کوه آب و کوه دوازده
 با کوه در دامن آب از بر فها کردن کشته است
 و در بلدر آن اثره فتن و در کوه است در کوه
 هر کس که با آنهم کوه و صورت بزرگت عان فر
 در بران آمده از باب است چنه بلدر کوه رفته به خطه
 رسیده اند و حال ارا تان هم بهانی صورت غمزه است
 و در اینجا رخسار کوه اند و له باز بنام کوه در
 ز کوه اند با آن حالت بزرگتر و چون تصور بنام
 در رفتن کوه گدن کله مکن است و حال کوه در آن
 چه چیز بکوه از خطر میزد و در کوه در آن
 در آن کوه است و با آن در آن کوه در آن از آن

شسته نموده در امیر با لکه گداز کلین رفته بهر دو
 که از آن وقت در این درام درم او را نمیدانم در آن
 رفته بهر آنکه اگر چه چنان از ارتفاع وقت است
 طبع و در وقت عرض ندارد که از آن رفته بهر دنیا
 از قرار تحقیق این اردو آنکه در آن گداز
 دماوند بود که آن بهر است یعنی آن وقت در
 در آن است و طبع زمان و طبع زمین در علم طبقات
 الارض شرح آن و آن در علم متون آن وقت در آنکه در
 فاموش کرده است که کون بهجوم آن وقت در آن
 و فاموش است در راران جز آنکه دماوند در آن کون
 آن وقت در آن که در دنیا در آن ارتفاع است
 هم که است و اول کوه دنیا از آن ارتفاع است
 که به جای رسیده است در در آن است
 در صبح و به الانه می آید در آن وقت در کوه دماوند
 هم چنان از آن است که در آن کون است
 کون جز در دماوند که در آن کون در آن

لؤلؤکان
 روزی بر آن
 لغت و التدریس
 است در کوه

به آن اطراف نمیرسد و در آن بهر آن وقت در
 مکتب المصلح است که در آن کوه از آن وقت در
 گفته شود که در آن اطراف کوه بر زرد در آن
 خانه و ملک را و آن که در آن وقت در آن
 نام در آن است که در آن کوه از آن وقت در آن
 قرار نام از قرار لغت از آن وقت در آن
 در آن علم طبقات الارض از آن وقت در آن
 در زمانه یا در کوه دماوند بهجوم آن وقت در
 و در دماوند در آن کوه دماوند در آن
 نام خود و بهر آن که در آن کوه در آن وقت
 دماوند هم در کوه گداز کلین هم در آن
 آن را آن وقت در آن کوه در دماوند در آن
 دماوند خوانند که این اوراق معجز است خواهیم در آن
 شرح کوه گداز کلین بعضی مطالب در آن کوه دماوند
 هم است که در آن کوه المشقی که بالمشقی نام دارد
 بعضی احوال و اعتقاد است عیناً این هم را در آن

کوه رودان هرت گرفته در آنی تخمه سکه است در هر یک
 یک ذره عرق و در ذره طبر از کوه رودان آنکه در حق
 بجز تر و صاف کردن نمک است که است
 ناصر از آن سکه است و اگر سکه تم این روش
 و سکه لغز نمیدانند در از آن کوه بن زرد کوه
 معنی سکه صاف جبر است نه از آن که
 عالی بن زرد لغز آن کوه است در زردان
 این کوه آب رودان و هر یک است در آن
 در آنی لطور در حق لغز و باغی کرد عالی از صفا
 و ز است نمک و کلا این آب العاه و الجوار
 کفان امکوه است

از کوه کله قاسم در یکی هر تم است بن بن
 دارد این کوه در آنی نمک تر جز دارد در
 در میان و در صیف ریف سر کوه است و کوه است
 بحسبه الجاهل مالم الجلا شخانی که سته ممتما
 قاسم

چنان در لغز است
 این کوه در حق
 در میان و در صیف
 و در میان و در صیف
 و در میان و در صیف

قاسم بر کوه ناصر از آن کوه رودان کوه رودان کوه رودان
 یک تم را از آن کوه هر یک در ذره یک ذره نمک است
 یک ذره رقیق خودشان یک ذره را لغز لغز آن کوه
 و بخیه سفید و سفید لغز است لها فر و از سرش هر و لغز
 است لها سر و بیج سر میوه پاره این لهران در در لهران
 یک را فر و از سرش هر یک در ذره یک ذره نمک است
 با سر و لغز و صلیح کوه از سر فر و از سر فر
 کسر بر هر و از سر کوهن عرق یک را از الیغ کوه در
 ص غفتر را است فر ح که در ص ص کار پاره
 روز در صریالی یک کوه سرد در هر کوه از آن کوه
 و بخیه نام و از هر فر و از هر است فر بخیه و کوه
 و کوه بخیه رودان آرد کوه نمک و کوه پاره
 میگرد در از هر فر و از هر کوه رودان کوه رودان
 حق اراد ندارد در هر یک رقیق در است ح در
 از هر فر و از هر بخیه یک ذره نمک ص ص کار پاره
 و بن ح یک را از فر و از هر کوه رودان کوه رودان

راز عفو نام سکنه و همه کج طهران با کج قم یک برده زیاد
 شعر دارد و یک لغت در وقت شعر گویند زیاد
 رفیع نام اگر گویند در بنای طهران زیاد تر از بنای قم است
 با یک لغت در معنی کتب کج طهران هم زیاد تر از
 کتب کج قم است و معنی کتب کج طهران هم بیشتر
 چنان است که در وقت دارد و تفاوت کرامت هر دو در
 زیاد تر به این است که در آن لغت همه آن است
 کوره زیاد در طهران علاوه بر جمع دیوانه است و این هم از
 آن لغت و بیشتر به کج و در سن و وزیر کوره و بنای
 طهران همه به بهر قهر و سخن است بر همه کج و این
 و اگر می فرمایند از آن کج طهران هم در هر یک در در آن
 سال ده است هزار آن مرا فرود آمده و در فرود
 کج فرودار شهر از در واقع و لغت هم از لغت است
 کج بر یوان عمارت کج است غیر از بعض فقر و ضعف
 در موردی کج غیر هم سخن میگویند لهذا همه بر هر دو
 لغت کج فرودار بنامند و وجه فرود کج زیاد تر

کوه زدن

کوه رود هر دو یک فرسخ هم واقع است تمام کتب آن کتب
 این است و کتب را در کج و کج را از او بطریق و از آن کتب
 میکنند و کتب فرس و از آن کج و کج را از آن کج است
 کج چنان است که در آن کج که در کج کج کج کج است
 چنان است که در آن کج که در کج کج کج کج است

کوه خضر در طرف کوه شهر قم است در بلد آن شهر چنان
 در با لغت است که حضرت خضر را در آن دیده اند لهذا بنا بر
 روایت او آن کج کج را در بلد آن کج که در آن کج
 کوه و در آن و واقع دارد در واقع از لغت فرس
 یک سیه بن و کج را در آن کج در دامنه آن کوه و
 محزون و مسکان است در از مدله آن کج که در آن کج
 کج که از آن کج فرس کج که در آن کج کج
 کج که در آن کج کج که در آن کج کج کج
 اقل است و در معنی آن کج کج کج

صفتان قمر و در اعز و حرم و تدایع هر صفت کرد
و مخفی از بزرگان قستان و جانب واردان و وارگان
م طرز فرج افهم است در آن یک قره را بر تان
چون و بجز از بولک و وارداد لبرین اعتبار
نا و ترش آن را یک قره را با صبر زرع مضم
و دارد بلاستقلال یک بولک و آرد بر منته صانع بولک
بکر بنا بر

صبر
بصبر و صبر
بصبر

و نیز بولک و این که و دم جز در صبر و خوراک
و نیز در زرع هر دار و کماست متعدد است
با این مصلحت از این بولک علمیه و آرد هم از
و در صبر و رخ هر واقع است در آن وارداد هم در واقع
و کماست از آنکه دره و کوه لقمه و دانسته آنرا
هر کس عیناً یا در نقشه به بیند سدا از آن صبر و صفت
بمن مکتب حرم هر تم و من مکتب اول بولک قستان
لبرین بصبر مستعد به ای بصبر و با هم بولک خوانده شود در واقع
صبر آرد هم اگر چه از بولک و فالصه است و از این کلمه در بطن

زندان

زندان بصبر و خوراک و بقا علم و خرافه و نقشه کنی بصبر و فرود
بصبر بولک و از کرد و در هر آمد و بصبر طوری است
بصبر چینی صبر آرد فالصه و لوان است لکنه با ذکر آن را
در باب فالصه است منضم و شرح و ادم بکر در غن
بولک و این که و در آنرا بخوانیم که است
و این تم به بولک و این که و در آنرا بصبر و خوراک
از تدایع و حرم هر صبر از منته است که آن بولک
و از کرد و در صبر است و با بقا علم و خرافه و نقشه کنی بصبر و فرود
قانون نقشه کنی بصبر این صبر در آن صبر بصبر با شرح آن
بولک علمیه است و وضع تجویف و تدایع هر صبر
و جز بولک قستان هم خوب نشود لکنه بلاستقلال
بولک ما لکنه بصبر از عموم این تم اگر بصبر
بولک است تم چه بولک است حرام بصبر بصبر
سه بولک دارد و منضم لقستان و قبا است
واردان است و بصبر در بطن لقمه صبر و خوراک
بولک ما لکنه بصبر است و قمر و در این بولک علمیه است

ریخ که مسر و مدهق نموده اند از آن چینی است
مانند کبر است همه که مسر در آن میزنند از مدهق
بافتند آنرا در الخمر خوب دارد آب آنها را قوت
بده و از آب رودخانه میگیرد و در آنست و مزاج آن
از قرار ذرات

ق
صرم چمن زرع و قنار دارد قنار آنها آسان گند
در سالها که با سر آب آنها کف قطع شود بین واسطه باغی
آنها غالب آنرا در الخمر است آنرا صرم در غایت لطیف
چنانچه آنرا در آنجا را با نرس و در جمع سه سه الخمر برین
خوبی دارد خاصیتش آنرا که در وقت صفر خورق
و کمال بر او عملی است و عمل را است قنار آنها فخر
در کتب ن عالی منتهی در حین کمال بر سه بر او عملی است
سرم از مسکن باغی است که آنرا خمر میگویند و او را در آن
نوال و نوالی منتهی چمن نفعی بود در آنجا بهر اموق
و اگر محتاج افته مگر است آنها را الطبع مالم استراد

نمی بر عدد نفوس آنها قوت با قوت مخصوص است
از انقراض است
دگر چه رحمت نفع و انانیت صمد و باه نفع
والفضل و صفت نفع است و مزاجه جوانه
صرم به چون صرم مجز و این قوت است مفسر
قادر و چمن درخت آنرا در دار و در حال
عبور و مرور بندان در این مزاجه آقا سر کرد
و با سر رحمت نمود جان در نفع دارم و نفع
و در گاه معصوم ام در آنجا است مزاجه
للمرور و است مردم بودن این نفع و در گاه را
در این مزاجه صفت تمام



ق
خود را که معطر تر از قوت صرم است آب قنار دارد
سوره اینها را در الخمر است چمن مزاجه دارد در آب
قطع در آنجا در است مزاجه به قوت معطر الخمر رود

خود را که معطر تر از قوت صرم است آب قنار دارد
سوره اینها را در الخمر است چمن مزاجه دارد در آب
قطع در آنجا در است مزاجه به قوت معطر الخمر رود

عز و قریه خوار است بعات و از هر دو طرف دارد
 اسکان از رودخانه وقت گوار است و درختان
 و انحراف آن ب روستا می شود چنانکه درخت آن ب کوه
 انز و انحراف درین است و در غلظت سواست درختان
 آن از سر، خشک می شود در انحراف و کوه
 بیله خراب و لیاقت معتبر است خود که در آن
 خوب است و من و من و انز و انز و انز و انز
 در انحراف رود لقمه و بارگاه یا از غلظت انحراف
 و او را خواهر حضرت ام رضا علیهم السلام و خواهر
 سنی فاطمه حضرت معصومه قم سلام الله علیها می باشد
 و لقمه و بارگاه دارد و معتبر است در آن خواهر
 بود در آن خانه و اطراف سنگینه آن خانه اگر
 خواهر حضرت رضا علیهم السلام می باشد و سرور
 او برکت نامی است که در آن لقمه و لقمه است از
 نامت یا سنت امه است در آن خواهر
 دارا آن روایت معلوم است و ام لقمه است که

مقصود

تصفت ام و نام آن را معلوم است که
 آن است همراه برارم و تحت و نام آن معلوم است
 مقصود در بزرگوار صاحب این لقمه و بارگاه
 در انحراف رود است من لوان در کوه از انحراف
 آن را می بیند صفا در علم را و در انحراف
 صفا در علم را و در انحراف رود فانی
 از صفا است در کوه انحراف معصومه لقمه
 روان است و درختان بسیار است و فلسفه و سزه
 طبع و غیر طبع در آن نظر است روزگار تا لقمه
 در زیر آن درختان میدان طبع لقمه رود فانی
 از صفا است فانی در علم مقصود دارد
 در واقع لقمه رود یک فرشته معتبر است و خواهر
 و در قریه خوار است امداد و حال است و اولاد
 و در آن در آن اقامت نزار در لقمه و نظر
 آن تموار است که در آن لقمه دارد
 علم و نظیر آن لقمه یا معصومه دار است علم

عدد دگر آنها چهارصه و امانت مصدق بنفوذ خلفه
 چهارصه لغز است و سابقا ذکر شد در برعه
 عمر آنگاه در بیرون در بیرون سفت دارد
 جزو نوبت و از کرد بهار میاید لکن حق لغصه
 دلیان است از او بیاب فالصه است ذکر کردیم
 و در سر عمر آنگاه در سنم در حقا در برعه
 عمر آنگاه حکم حکومت هم بر از رعایا صرم
 و خوراک در آنجا بر جو در زرع است آنرا راعی او در
 نمصه حکومت که نهادند و الا عمر آنگاه فالوار
 و رعایا بر آرد در حقا در آنرا آنها هم نوبت کار کرد
 با بر حکم این لغز و با حقا در سنم تا نور حکومت
 مجبوراً رعایا صرم و خوراک را عمر آنگاه بدست
 در زرع است آنرا را در و کشتن و انبار به حقا
 نفع حکومت است در اجرت و مزد عینه هر دو لغصه
 دلیان کار که جانی میبرد و بطور تقاطع مزد آنها را
 بدلیان محسوب میارند در از جمع عمر آنگاه فالصه موصی

در آرد...

در آرد...

بود که کرده در فقط یک قریه بزرگ مستقر است و بقیت
 هیچ بود که ندارد شرح آن در جزو فالصه است نوشته شد
 و طوایف و نه سبب از امم لکن سنم حاج بگزارفت

بود که قهستان مغرب که همسان است اگر دعات آن کوه
 و هموار آنها لبر در بر است حاضر زینگی کم دارد غنم بگزار
 آنها از حاصله آنجا روزانه سکنه رود در بعضی دعات قهستان
 کوه در دست کرده و نیز آنها را تورانیه زغال آنرا لبر میارند
 و در بود که جانب هم همین طرد زغال روزانه دارند
 هموار دعات مملکت قهستان در دعات لگافت است

قند آن که
آن که است
بزرگوارم

و بی و نبات آن از این است
قره کبک روزن نمک از قره کبک است در عینه
آفاق افاده قنات متعدد دارد چون در وسط قنات است
مکله دارد مربع و مایل او کم است مردم آن رعیت عینه و کباب
بستند لیس رزم و بزم ندارد کفار یافت نمیشود شتر آنها
اغلب گندم و قیغ جرات جوزق کار آنها در نهایت
اعتبار است خوب دمن دارد و میوه بسیار است
کبک آمان کوه است در کوهها کم بر سر خفت میوههاست
آنها قسبی و آله و امزود و قیغ انحراف است اهتمام آنها در جنبه تجارت
میرا آنها معتاد دارد و مایه کوه است از صندوبان فانداز
میشود دارد حمام و مسجد و کتبه دارد و چند دکان در آن است
در آن کبک و دیگر در میان نیز آنها را باقی است بعضی خرم
خوب مگر است از قنات است اما بعضی در آن دق است
و بعضی کبک معروف است قنعه و با کباب دارد از قنات
کبک در حال هم در آن است جاب قنات حدین کبک است
لهم فضل و از این قنات لیس و است در با مردم آن کبک

و شش و کبک
روزن لیس غیره کوه
در آن جوزق مریه آورده
باشند و له تخمها غیره
درین آورده باشن و این
اصطلاح در قنات است
مستند است

رفعه

رفعه در آن معروف است این زمان بود در آن قنات
حضر داشت شرح حال قنات حسن و کبک و لیس
از کبک آن را در ضمن قنات قدر در شرح معروف قم
کبک است کبک قنات مکرر است قنات لیس کبک
در آن قنات قریب هزار نفر است

قره کبک پدیده از قنات معتبر قنات است مایل
لیس در قنات است آب آن از قنات است در از وقت
قره کبک که کبک با سر است باغات و بزم معتبره و غیره
لیس رخت دارد و از کبک کبک مریه دارد و کبک آن
زبان پر بار میوه و میوه است اطراف پدیده است در حال
بر آب خنک دارد کبک و کبک در آن کبک است در
و کبک که مریه دارد پدیده در مریه دارد
از آنها مریه در آن است نهایت برودت را دارد کبک

طود سرد است و عاصد زغنی آن کم است و صفت لاسر که
مکنند سیه آنجا رنگند ارد و آنها نعل آید جو تر است و در
بازن نمزله علف است در آن خوب نغمه بیاد است و کوار
دارد و چهار صنف جمع است آن است چه نغمه نغمه در آن
است لوک و نواله نزار و ابع در آن است



قریه که گمان میداد قمتان است جبال شامه که در
آن آن واقف است آن را ملایه آن بی است در عوگ
قمتان ملایه من و شنه و کر گمان و بدین
یافت نمید و با کرم میدات ایران رجمان دارد
در زرع در اعدس آن است که سر و ف بر باغ است
در بهترین صفا و هم آن ایران آن است و یک نزرعه
محمدان است در از نرت سرد در زبان در آن
به بلدیوس خیم نزلان قمتان هوای لغات خور دارد
لحا رنگ و آید در آن بی است در کوه ر آن چنان

جور است
آن است
در قوت
آزاد و مستکنه
بی است
جور است
کر گمان
بودن در گمان است

زبان پیرامون کجا رکوم دارد عاصد شتر آن بود علم میداد
و سیه آنجا کم است عاصد لسان لغت از لوبیا
و نغف چیز ندارد آنجا رکوم و علب و امرو دل
دارد و سیه آنجا ملایه هم است آنجا در است
سیرین نغمه فانوار آن از صد تا در است جگر و اید
و لو که دلوانی دارد در آن نغمه است نغمه نغمه پیرامون
عده نغمه آنجا با نغمه نغمه است ایست که گمان
نیمه نزار و مقبره شامه عاصد نغمه طاب راه است
در رقم واقع است و موی آنجا نغمه نام است سر
آن در عوگ و نغمه نغمه است در زبان
بعضی از املای خوب هر او در که هر آنجا به عاصد
به نغمه نغمه

قریه ارجس از راه قمتان است که طرف آن
که است رو طرف هموار و در طرف نغمه نغمه
که گمان و بدین است ده نغمه نغمه در رقم بود علم ایست
ایست زبان بر آن لسه نغمه و با نغمه نغمه نغمه نغمه

ارجس
بالف و با مقدمه در آن
در هم کوه و نغمه نغمه
از نغمه نغمه نغمه

و داد لب را زرد لوان تخفیف در حق آنها رحمت شد
در ممتن آفرینات محو بر آنها لکنه اللان روزگار
انال آنها خوب است حاصل شکر آنها کنه م و حیات
وصف آنها مگر جزوق و بلوفا و نحو است آب آنها
از قنات است و کم است آنها رکوب و به دام دارند
حکمر و اهدت و نوکر دلوای دارند سر فالوار دارد و عدد
نقوس آنها از صدمها و است

عزیز و مکرر است
و

قریه فرود از فرا و اهدت خوب قنات است فوق
فوق با فو و آن یک سن است و فو و است
مزیته دارد و الا فو از اهدت جز محبوب
مشد برانی لغات اعتمالك و اهد از معرفت آنها
نیز از اهد فو است و در حق مکن است از ساق
و حسب هر که باشد از او دارد و است و هر سه هم نزد هم

فوق و است
بروزن بر است

از

بنت آب از قنات و چشم ربات حاصل نیز آنها کنه م و حیات
صفرا آن لوبیا و نخود و قنیه جوزفت و جو ترش در باغات آنها
انها جزو و به دام و بر آنها ریدت دارد و حیات ربات در ارف
آن لب ربات تا هر پنج شش فرخ است آفرده آنها غنر
بجزعه پهل و وصف و در پله مود در فوج علات
است و این سه مزرعه بهترین اهدت است و نیت از لبر است
در آن مزارع همچو قنیه و غنر است در تلبان و
شبه روز در آن مزارع است که در اللتقال و با کله موزد
رهنم و کده آنها برقع است و علف خود و لب ربه و
مربع انال فرود در رستان در حسن انال و ربات است و تلبان
در مدل و حیات فو و فو است که رنگ و اهد و فو که
در فو لب ربات عدد فالوار بقدر صد مود و قدر ارفون
الین چهار صد مود است قریه فرود در عرض سینه
موجب نفس الدین میر است

قریه و کشنه از دهات معتبر قنات است شکر بر حیات عظیم است

بافتن
و

باید فو آرد و در دم و الفصاح
بوزن یک چهارم
بوزن (وصف)
باید و علف و فو
بوزن یک چهارم

باید فو آرد و در دم و الفصاح
بوزن یک چهارم
بوزن (وصف)
باید و علف و فو
بوزن یک چهارم

حسن انال و کور است در م و عظم
که آنها هم و کور است

و کشنه
باید و کور است بوزن یک چهارم

چهار طرف آن کوبیده را خوش طرز است در سر با کمان کشید است
 و له طور نیست در عبودت را گرفته باشد و در تنزه از اطراف
 میریزد نسیم مدام آنگاه بجهت در آن برایت دارد مگر آن مدام ترین
 و سالم ترین و لطیف ترین هوا است طبیعت یک جوهر هوا
 در و در آن است در صورت آن تصور شود در لطیف آن
 این است در بد تنزه بر نیست در جوامع را غاموس کند و از جوامع
 جمع بهم انگه غیر نزد باین حالت طور بر دست در بدون
 خرد و کباب در تابستان آن منزه است نشسته و کف بر بدن بلند
 بود و ضخیم طاقت بر سر آورد آب رودخانه آن در باغهاست
 و خانه ها بر نشسته در کوادال شهر است چه بچشم با هم آینه
 اطراف موازنه کرده اند از هم یک یک بر آب صاف است صاف شود آن
 کرم در یک است و در یک در سوزده معروف ترین دریاها
 عالم است از در یک تا آن زیر و کوه و در سوز و در صوفیان
 بچنین درجه بهتر است در آن در در همه دستان با هم در یک
 و سوزده چنان در خرد در یک لغز در سر و در کعبه هم صاف نیست
 بلکه کعبه در یک در سوزده را چنان در غلظت کرده میفرستند

در کتب خوشی در اول عالم

و کوبیده سطر و کف رود در آن را خوشی است که سوزد کعبه
 در یک کباب در جوامع اگر چه بر قوت است و کعبه را کعبه در
 و تقریباً اگر یک فرود در آن در یک کعبه است در هر قدم
 بار و در آن فرود در سر همان بر زعم و شنیده است در
 بهت پیش فرود در سکنند و قیامه از اجود میسر نم و دیگر صفات
 جوامع و در دنیا است در باغهاست آنها اغلب فنون است و جوامع
 و بنام و انکه در سر بر سوزده چهارم دارد فنون آن هم بسیار
 خوب میوه و این در دارد کعبه در هر مکان در در یک و فنون
 هر در خوب بعد از این بهترین هوا است در سوزده
 در رسته فنون است و با هم فرود و سوزده و با در تمام
 چه بر زعم است در سوزده بن قریب است و آن مزاج
 از تنزه است خوب دنیا است در هر زعم و کعبه
 معجز برود و قیامت نماید هر چه کعبه از رزده کمان کعبه است
 این مزاج هم بر زعم و با طراوت و صفات و دارا هم
 خوب و آنها و هر چه در در کعبه است در در تمام و کوه
 و عجزه است آن مزاج هم معتبر است کجا از آنها مستر

طریقی است در این دره کلب لب راست در وصف نبر آبی
 با در و یک قوطه و سوس در میان گوهر واقع شده است طرز
 عی اللعقال بد موزد در در اسر کون سکنه خاوار دانه
 نکت حکام لاسان و قلم علی چند روز در آنجا به مبادت
 می نبرد هزار آنه و یک هزار آنه سید لار طهران است
 در طه سرد است در کلغ نکت در آنجا خاوار سرد است شو
 مرزعه مختصر دارد در یک طرف جنبه اصله درخت بر است
 آب آنجا برنج را در کینت ضعیف سکنه مرزعه (در بیخ)
 و (وریل) و (پال) هم تا این جا یک فرسخ و در فرسخ
 مسافت دارد اگر چه این مزارع بر و قلم نکت کلغ چون
 دگره آنجا خالی از این نکت نمف و اللعقال این خاک دارد لهذا
 اش ره برنج و این مزارع نکت
 در یک فرسخ و سونه نیز خاوار و چشمه آبی است در خاوار
 نکت

از سونه تا هر هفت فرسخ است در آنجا راهها هم
 و در آنجا کفله و یک زار است تقریباً از طرف هر دو فرسخ و بیخ

دولت

کوشنده مانده در وسط جاده تا بنهار نکت است
 و یک است در معروف مگور در حق است این سونه
 گویند در قریه در ممر لیس در ناک ایضاً صفت لیس در بار
 کوه قلعه و حصن و معبر داشته و بسیار جمع لیس
 لیس راه قوافل آمده ناک آنها را بغارت و لیس مکتوب است
 و میگویند آن در در آنجا دفن است و مردم از لیس مگور و لیس راه
 نکت اندر آنجا از این نکت یک جمع کرده است از بار
 این نکت صحت و سقم و هر آنکه درم و صفت این مطلب
 از این نکت نکت مکتوب فله صم و سونه بهترین نکت است
 میباشد سلفا جمع آنجا لیس صلد است در خاوار دازد
 عمه و نفوس و سونه و مزارع آن اشتمه لیس مکتوب است
 آنجا تقریباً نکت نکتان مکتوب و آنجا نکت مکتوبه در حومه
 مکتوبه علی نکت نکت مکتوب مکتوب مکتوب نکت مکتوبه
 در در حوض مکتوبه در آنجا نکت مکتوب مکتوبه مکتوبه
 علیت آنجا نکت مکتوبه مکتوبه مکتوبه و علیت و درون نکت
 مکتوبه و مکتوبه مکتوبه مکتوبه مکتوبه و مکتوبه مکتوبه

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العلی
 در این نکت نکت مکتوبه مکتوبه مکتوبه
 در این نکت نکت مکتوبه مکتوبه مکتوبه
 در این نکت نکت مکتوبه مکتوبه مکتوبه

قریه بیست و هفت است بیم مهر موجب فغان نمر از این کفر
بهر است در صورت ایمن بودید هر قدر تم سکن است و کاه
نیز در طهر آن بر حسب ضرورت و انهم لایم می آید این در قریه
سه نفر غنیمت از اوران است در عمر مصطفی قنای بهام لعل است
همه در تقوی بودی عذر در زدند این در قریه نگاه است
رودخانه از غیر قنای جزود تجرد است در آن ضرب قریه
دشمنه در آن می آید مهر کجاری است و در نرسه
پیر قنای تا دشمنه تقریباً یک فرسخ و نیم مسافت
است و شرح مختصر پیر قنای در جرد و مزاج و دشمنه و کشته
و در پیر قنای از لعل لب معتبر است در در تپین ریلز
واقع شده مردم بر باریت آن می روند و در این بسیم اشاره است

پیر قنای
باید مگویند و یاد کنند
بروزن بزیر قنای یا از مزاج
قریه و دشمنه از واد و کوهستان
از مزاج قنای است

قنای (قنایان)
قد بر وزن ازاد برین
دردن قنای است از مزاج
امیر در ده است از مزاج
استان از مزاج

قریه قنای درین از دعات قنای است سه رسته قنای کم
آل دارد پیر آن می بدین است از بیم و در تجرد است ایام
سیر میدانه قنای میسر ملک بی اعتبار دارد لب روزه خارا

در پیر قنای

در باید بر زمین افشاند که ریخت و قوت داد بغایت آن سب
ورزد آلوده و جزو بدام است سستور جو و کنگم صفی جزوق وین
و کجاست بر مع معتبر و نگاه راه دارد امر آتین نیست
مالک آن پیر ارباب بر است سفت فغان دارد و در است
نفر نعه ادغوس آنها است سه نفر از مردان آنها غنیمت اولان
عمر مصطفی قنای خوب بهام لعل بسته باغ و علی پیر اند

قریه و مزاج که میر است بغایت دارد آب آن از چشمه
قنای است در اعت جو و کنگم است صفی جزوق است در جزو
عمر می آید اگر منافع آنها خشم است در واقع آنها در طرف
قریه است در جزو قنای است زبان آنها میزبان امر قریه
طایفان ترک طبع است در فغان لغز خانه از امر ریزه دلانی
سکن است بقبرده لغز از آن پیر قنای می آید سر فغان بسته
و لغوس آنها صدها و هفت نفر می آید

مزاج
باید مگویند و یاد کنند
بروزن بزیر قنای یا از مزاج
قریه و دشمنه از واد و کوهستان
از مزاج قنای است

ورجان
با و کوه و صوم
برون سران

برون
بهمین مکه برون برود است

۳۹۲
قره ورجان نزدیک ترین دماغات قهستان مهر قریه
ورجان دماغ قریه کنگ است ورجان تا مهره فرنگ صفت
دارد برانی متوسط دارد نه کرم میزدند بر در کوه به کنگ
کله قره ورجان دنگ و ترویه و دواج هر دو دماغ
که میسر بود که قهستان است آب ورجان از قنات است
بی غت میوه قنده در آن میوه میوه در سر زرع محصر
متعلق بورجان است حاضر شتر آنها گندم و جو و صوف آن
جزئی است خوب بهر میوه الخرب باغات آنها نبات
تعریف با دارد در از هر جری باغات آنها ده کان از الخرب
عاید موقد ام الخرب تا اول ماه قوس است و صحرای
و شهر است در از شهر فر الخرب تازه آنها کبج الخرب است
میوه قنات در روز و آفتاب کوب است در آن کنگ
و شاعر خوب بهر اموه در کوه رانی کوه کوه است
ولک و شهر است میوه و باغات دارد عدو لغوی آنها
سینه لغز میوه میوه از هر و ملک آن متعلق به هر
و عاقبت کمال آراجه معتبرم دارم عرف الهی و در و در

ملک و اراجه

کله و آب دارند و در ورجان میوه خوب و در
و اطراف قهستان صخره کوه و بناهای لغز هر صخره اند از شهر
تا صرم و خور آب هر فرخ است و از آن تا ورجان هم
فرخ و نیم و سه فرخ است قهستان از راه صخره
و قهستان بر کوه از میوه قهستان چه کوه کوه و قهستان
و ده د کنگ در طرف راه دماغه موجود است
صفت از راه کوه است در شهر قهستان
باب و الهاب میوه قنده و مزرعه در آن میوه میوه
در ورجان زرد کوه در است و ده کوه قنده
خوب است میوه

قره میوه برون برود در قهستان ورجان است
ده معتبر است آب آنها از چشمه دماغ است شتر
آنها جو و گندم صوف جزئی و کوه است باغات آنها

و کوه
برون بهر جمع و کله
بناهای صخره است و میوه

بناهای صخره است و میوه
برون بهر جمع و کله
بناهای صخره است و میوه

عرفه و غیره

کوه است در حصه جمع حالت مبین و کتب قدیم
ایران و تاریخ محمد از زمان دولت و سایر نواح آن
نیت کورگورانه در بارگاه گشته از روز سکه
یا الواح اعمار در درگاهها آریان است و بعضی
متفرقه و در تاریخ فارم از روز سکه و لغت سخن میگویم
والد تمام حالت بر معلوم نکت در تصویر از روز
هم و بعضی در زبان در حالت در اصل در این
و ضحاک هم این خوراد در این حالت است ضحاک از اول
عجم است و در این هم از لغات فارسی است و عجم است
اما بجز تلفظ کلمات و ترکیب عبارات آن زبان
لغتی مغایر است کلمات این زبان است در زبان فارسی
که مرده و در اصل تمدن وین خوب آن کتب صحیح فارسی
زبان از میان رفته است و هر کس شیخ داشته باشد میباید
تلفظ (فارسی و بعضی) موافق کتب فارسی زبان
این زبان است و مبین لغت نیز سخن میفرماید حق
انگلیس مقرر می دارد بزعم هر طلب اصح مذهب است

۲۲۱

فریه دارد در میان یک دره کوه واقع است آب آن از کوه است
و قات هم دارد در کنار دره بر سر فضا آب آنها رودخانه اند
بسیار رودخانه هم میسرند و بهترین در سال کم باران است که آب
بسیار حاصل می شود آنها کندی و قلع جوات صغیر یعنی در حدس
و سخن در آن هر از این درخت است سرد است تر قه آن آب
کم است در لغت کف خودن مانده عبور و در نبات آن
از کوه است در بارگاه کنگر است در کنار دره که در وسط
عقرت راه عبور آن از شرف برف است و تا یک ماه از روز
رقه مفرح می شود مردم این اکثر کاسر حلال دارند در جمیع هزار
عوان از آنها است و در اصل این کاسر غیب آنها گویند
استه چنانچه آدمی در او می رسد همیشه به در آن در است کم می آید
عند رات آنها از مردم بهتر است و غالب و طیفه در آن
دارند در خود حکم جلب در در میان دره است سگ از غایت
خاک بسیار خوب دارد در برابر حاصل بهترین خاک است
در عیار آن لبرکت هم لاسر میکنند و در تخم زدن حیوان
رخت مکنه و حاصل خوب است می در بعضی قریه

عرفه و غیره
۳۹۹

جانب از میدقات و غزوات خجسته زنت بجز
در کت رقت قریه و توفیقان و زرد چمن بد آن جز بهتر
فرج و شط دست میر هر کون جانب در جمع است
کعبه متر جانب میر زاهدان آجودان لغزش میخیزد
نعمت حضرت امیر علیه السلام فرزند رحم فرخ خان امین الهولم است
و اسم قزاق جانب از قراردن است



داران
داد و نفع هر روز
بر آن است

قریه داران بزرگترین آراسیم جانب است مردم آنها عت
پیش و کت این روز مار نه حلقه و ریح مار نه دگر دیوان
علیه همه ز جهت آنها از شتر کتم و جهت و صفی کوزش

دعوی

و عدس و جرت سه بغات آنها جز و بادام و انار است هر
بنات بدی دارد معصمه لغز جمعیت ایران ده است است
آنها با لضمه و نعت و در تان و کتر شهر است و کون چون
فرع کلستر هم جز و صدمه است با لکر میز است



قریه کوهگان یدیق ترین قزاق جانب است در رت کوه
اتفاق اقامت ایران بنات سرد داد ان را آن جز و بادام
و بر ر سوره جانب بدی است شتر کتم وجود و صفی
کوز د و اس و عدس است آب آنها از کوه است هر
حالت سرد است جانب را دارند در آن است است بی رنه
نغوس آنها کون صد و چهار لغز است

قریه زرد در کت قریه داران اتفاق بقا ده حالت آنها از شتر
رصف و بغات شتر قریه داران است مردم این هم کت

کوهگان
بالفکر کوه در کت
دواد کت و کت و صفی
و کت

زرد
باز و صفی زرد کت

۴۰۲
 در عتبت ستمه لکه در خانه و این و جعفر نازده لکه و کوه لکه
 در جانب لغز نیز و این ده لکه است لغز آنها صد و پنجاه
 ده لکه است این در ساقه بصیر و چهار دست و کمر لکه است
 و کزن پیر است

قریه هزار جن در وسط دوات جانب است از سار دوات
 که کعبه است جمع آنها از سادات و عامه در آن کعبه است
 موداد در محرم است صاحب جگر است در آن کعبه
 در سینه حالت غله و باغات آنها در سار دوات است
 لغز آنها صد و پنجاه لکه است آنها در سار دوات است
 بصیر و کزن از قرآنی که هزار بر آن افزوده شده در نزد
 المهد است و کوه هم از برار حوٹھا دست عم میگرد

آیم و شکان در کعبه است از دوات جانب در وسط

و شکان
 بر او کوه و شکان کعبه و کوه
 و کاف و الغ و لوله است

اره

۴۰۳
 دره آن الفاق بقده حاصر آنها جز و کهنم و صفی و کوه و کوه
 بی ستمه است آنها میوه میاید دارد بر این مایم اگر مردم آن
 سادات و این روزم نازده لغز آنها صد و پنجاه است و صد
 است همتا دو کجمان و کمر لکه و کزن و لکه است

قریه کجمان در لغز دوات آنها از سار دوات این مایم است
 باین کعبه حاصر زمین و باغات آنها پیر است کعبه مایم
 از آن قریه لکه در کعبه مایم در باطن آنها در کعبه
 نام مود کوه ستمه راه بیرون رفتن نازده در آن کوه است
 در کوه است عبور مردم لطرف ساق و دلبانی از آن سراج است
 پیرت آن کوه است و بمبار دلبانی است در آن رخنه است
 بر لاه آن خنجه ستمه بقوه بصیر و کعبه در فاضل آب و آب
 در زمستان در آن جمع شو نیمه در آن بمبار در کعبه کعبه میوان کرد
 لغز آنها ستمه لغز است و این آنها کزن لغز مایم کعبه است

کجمان
 بصیر لغز دوات این است

دلبانی
 در آن و صم است

و سفوف نقان
 با بار سکه و سکه و ناف
 سفوف و ناف و سکه و ناف
 و ناف و الف و ناف

آری و سفوف نقان بابت و سفوف نقان است اما آنچه در اینجا درخت
 فذوق هم یافت بود و جمیع که دارد در جهت قرمز از آن است
 در اطراف چشمه پیرتین درخت دارد و با صفا است
 فاذر آن قدر از نفوذت در نصیر و سبب در سبب و کون
 بابت این بار نصیر که آن تمام است

در بویک جابت عید بهر بار نصیر از فایده کثیر
 دارد و که آنرا تصفیه کرده با نمک لیمو آورده بفرود آورده
 بویک جابت با قهقهه آن هم خاک است و از جابت که میگزید
 بجا که دماست لاشن می رسد در زرع و سف و در پله
 و پهل جز و لاشن است و در که چهار جابت بکند
 غلبه و میوه سف و میوه که آن با جورت است آن برود دارد
 و در زمستان از آن کرده آنگونه عبور و در درخت
 لایم مردم در زمستان در عبور و در درخت آنرا فرارند
 سفید تر در بویک جابت نصیر از مردم سفید و بعبار بطول
 و نام فایده

عایقه خانه بابت سفید میگردند در قرمز که کوهان و در آن چندین
 این رودیه سفید از کوهان آن عمل عید فایده نام نصیر است
 و آن سفید نایب و با سبب آن بویک این اتهام را با و زده است
 حقیقت عالی معلوم نیست کلبه را اما لیمو سفید تر و سفید
 از هر عیب نصیر آنرا در زمانه زمینی و حسی از باره لایم
 در بابت آن در کوه از هر جابت این بویک آمده
 سفید در کشته بود رعایا در رم نشسته کعبه از این نایب
 لافزات در شراب را حقیقت در ما غده بچسبید
 و میوه بهر حال در زمان زمینی و سفید تر سفید در بویک
 جابت چنین که کوه زغال است در رعایا بفرود
 در آنجا بر زمانه این سفید زغال را لیمو آورده سفید

بویک

بویک
 دیگر از بویک است بویک از دماغ است و آنرا از بویک
 معتبره است سادات محترم دعین و سرفای دارد آن در زمین

ایشان است در شهر املی هر سال در آداب ده عده دین
 دارند هم وعادات با خبرند و در سوال و جواب با کس است
 و اجزاء هجرت تمامه دارند و در صورت و من سرت
 بصیر و خبرند بهیچ آنها را از صفت بس و شرف و قاعده
 در رسم و عادات نیز توان از این ده است و از این ده است
 نمود کلبه متین بر غالب املی اردبیل غنیه دارد و کول اردبیل
 کاسر جزو حکومت قم مشو و کاسر ضمیمه حکومت ناسان
 میگردد هر یک از حاکم قم و کاشان در پیشتر تقرب
 دارند و از آنجا که هر شهر از صفت است عا به شهر
 در اردبیل جزو خاک قلمرو ایشان باشد لهذا در طرف
 همین چند سال چند بار ملک است آنها را در جرح و کتله
 قم غنیه اند و کاسر ابراهیم حاکم کاشان کرده اند پیشتر
 از ملک است آن در عرض موجب تمسک بعضی مردم شهر است
 و صاحب تملک اضافه از شهر خود را با تیر کاشان بر هر
 و کونین شهر است در کول اردبیل از جرح و جمع قم خارج
 شده و ابراهیم حاکم کاشان است و اکنون اردبیل جزو دولت

کاشان است

کاشان است اگر لغت تمام کاشان و قم کشیدند و قرآن
 لغت بود کرد این بزرگ حقیقت به تاریخ کاشان باقم باشد
 کلبه بر حجت ظاهر و قصور نکنیم متد این بزرگ کول اردبیل
 به در جرح و جمع کاشان باشد از آنکه عادات و کتاب و لجه
 و خوراک و اصطلاحات و عادات این بزرگ اردبیل مردم
 کاشان پیشتر است دارد تا مردم قم علاوه بر این این
 اردبیل هر چه از مصلحت دارند شهر کاشان در پیش
 کرده و لغت و رسم و رسم و بهیچ وجه اجناس مصلحت خود را لغت
 نمی آورند و این اردبیل اگر بخوانند بر آن و معنی بخزند
 از کاشان غریب است میکنند و عادت خود را لغت
 قرار نمیده و نیز این کاشان در باب و ملک اردبیل
 غریب است کرده کلبه کاشان قم در کول اردبیل را غریب
 و ملک و لجه شهر این بزرگ در میان شهر قم و کاشان
 واقع شده است در صورتی که راه مراد و داد و ستد
 اینها با شهر کاشان باشد معنی مشو حقیقت بزرگ
 اردبیل از آنجا که لغت کاشان لغت و عادت به در جرح و جمع

۴۰۸
 کاشان باشد پس در منصور است ، بلوک اردبیل را
 در غیر دیوات قلم شرح دارم و میباید همه بجهت آن است
 در شهر سال قبل این بلوک فروم تقصیر و در دستور
 دیوانی و فرود جمع ولایت ثبت شده و بزرگ محترم است
 و وقت مرگ سالن آن بلوک بزبور نیز ضمیمه عود است
 قلم کرده لکن این رسم در تقصیر با بر سر کرده
 با سقراط زبان میتر و احوال بعد شرح بلوک اردبیل
 در دین و خوافی شرح قلم بخارم و لکن اخص
 شرح این ترک و چهار دهانه آن کف ز سر خود

برکنه اردبیل در رتین بلوای است در فرودم محمود
 برای ملاحه دارد از آوار تقصیر بعضی تنزعات آن
 از بلوک قایم بهتر است این را بغایت آن هم از فوالم
 ملاحه است حاصل شود آن کلام و جو است صفر
 آن کس جو زق و مخوف و عمری و ماسه و غیره است اکثر مردم
 آن سادات ستم مردم رعیت میسر دارد و کف را کف

دو

۴۰۹
 و قوج و ز در کوب رانها است (مهمه قله تویان)
 صبح از دهانه آن است معروف است و شرح زرکار
 اما ز لجهم القویه بیرون از این تقصیر است و شرح بر
 از دهانه و اس من آنها از قوارند است

قمر (مهمه) در مهمه قله تویان و مشهور اردبیل است
 دارد بزرگترین قریه بلوک اردبیل است و ده بار
 با صفای است اکنون فلوزر مهمه صده و نجاه خانه میتر
 و لغت از لغت این مهمه لغت مهمه ، این است این ده قریه
 با لغت قان است سادات معزز محترم در این قریه است
 این ده مهمه شهادت و قدر اما ز لجهم واجب العظم علی
 با قرعیه العلم است و بجهت مشهور مردم مهمه است تقصیر در راه

این از لیمو عظیم است در بهمن قوه مهیج واقع است
 سوسن و نظیر و کتیر دارد این لقمه و بارگاه هم می آید
 می رکه حضرت فاطمه عصمتی قم سلمه علیها ختم زیاد
 و فاد بسیار و سر کسوف دارد و پنج گشت از زرار
 نعت و نظیف این لقمه مقرر است و در هر گشت چه لقمه
 فاد مصلحت است در از موقوفات این امر چه در لیمو
 میزند المراسات این قره سوله و فاد این لقمه
 می رکه سینه در این قره سوله می خواند
 عسویان ریم است در وضع کتیر دارد و مردم از اطراف
 بهر قش در این و بر جمع میزد و در هر سال یک روز
 در این ده قالی نویسی واقع می شود و بر در روز نهم
 میزانی بر سر از هر کاشی و سفید و دوات و دوات
 در این و زردم در این و بر جمع شده و کتیر از اطراف
 دوات از دهم می کشند و بار فرود میزدند و در این
 دار میگردند ختم و سوله این لقمه از لیمو علی العن
 قالیچه را آن بزرگوار در زمان حیات خود برودان

در روز جمعه در نیم شب از زرار
 واقع شود در از زرار قالی
 سوسن نظیف از لیمو
 عسویان ریم است
 در این ده قالی نویسی
 میزانی بر سر از هر کاشی
 در این و زردم در این
 دوات از دهم می کشند
 دار میگردند ختم و سوله
 قالیچه را آن بزرگوار

لیمو

لیمو از خزانه بیرون آورده و بر سر لقمه از زرار
 این دوات کوشه آن فرس را کوفته باب تر کرده
 صلوات و حیات سفر سینه و به نام سوسن در وقت
 آن از لیمو می برد کرده اند از زرار قره سوله
 سکنه و در لقمه لها نزاع وقع واقع می شود از آنکه لقمه
 کتیر ترافت در لقمه و تا فریاد کوشه گرفتند
 قالی من اهل دوات اخلاقی طاهر میگردند
 و ز سوسن ستر و قالی طهران و بهر حضور
 یک صغیر اخلاقی دارد و کاس در برین کم و زیاد
 آن عصفور من اصناف طهران اخلاقی است
 در این قره سوله در کتیر لقمه تر کردن کوشه قالی
 اخلاقی من این دوات دست سینه بر لیمو
 نزاع میگردند در حقیقت جینی دوات کاشی می آید
 اهل میگویند در وقت بهاد است این از لیمو می آید
 این کتیر سینه است و در بهمن عمر در میان آنها
 از آن سکنها صورت هر کتیر میوه دارد بعضی

هر افعول کار او به شربت وک را از مردم بزرگان و کلمه
در کتب لغتها مندرک کرده و بدام عین از کتب لغت
و در این صحیح نیز مرصع است در زر که در آن امام لغت
مستخرج است و از جمله علم منسوب است
عین علم لغت در آن ده ضابط است و نه احوال
شبهه منسوب است به آنکه بخواند و چون هر سخن
عین نه بدین در سخن آن درست اعتماد نماید
مگر کلام لغت از کتب آن صرف نظر شود

قرنه که همه از قرآن بولک اردال است در صلابت
و بر آب برده است آن قرآن برادر مردم است
عاصم آن است قرنه که همه است سر فاعل
دارد و صد لغت لغت اد لغت آن لغت و صد لغت لغت
مال است آنجا

قرنه سیفان

قرنه سیفان در بر اداب من شربت به است
آن نیز همان لغت است بر این لغت است آن اردال
مال است اعین را مال قرنه شربت از مال قرنه
سیفان است بعد از آن دارد در همه لغت
لغت اد لغت آنها است و تقریباً است و در لغت
از آنها لغت میکند در هم مال است لغت لغت

قرنه کلمه در قرنه کلمه است در آب و بر آب
سازد که آن است مردم لغت است
دارد عاصم آن است قرنه که همه است و فاعل
آنها به لغت لغت لغت آن اردال است و با لغت
تجدید است و مال لغت لغت لغت

قرنه از یک اردال است عقبه بولک اردال است

سیفان
باین دیو لغت لغت
بزرگ بزرگان

کلمه
بلاف لغت لغت
بزرگ لغت

اردال
بزرگ لغت

باده نزاره کهنه که کیم بزرگت دارد در نزاره
 یک بوک عمده قرار داد و وقت نزاره در بام
 بوک خوانده شود پس در آن مفضله زهر نزاره
 آینه را بوز و قزاق و حواصی که رودخانه نامند
 این قزاق در خاک تم واقع است اما بعضی از نزاره
 در بزم رودخانه است و قزاق مقلد است
 و چنین سقر شده است و در آن نزاره
 ابراجیج می بینیم که ~~بسیار~~ بسیار کم کنی نزاره
 رفته و در آن یاد یافت می کند و شرح عالی در نزاره
 قزاق نظاره و نزاره از قزاق نزاره



قرم طلقان قرم لیس است و ده ستر است و کاز
 رودخانه انار بر سر لقم بیاید واقع شده بهر معنی دارد
 مردم آن زبان را که نزاره دارند در خاک حواصی می دارند

درد قرم شاه فون

و در قرم نزاره خاندان و بعضی در آن حواصی میگیرند
 این قرم طلقان هم کله از آن نزاره طبع می شود مردم
 مهربان است و در نزاره کله ریزه نزاره نزاره خوب در آن
 میسند باغات آن میوه مله در دارد و نزاره خوب
 هم بیست بیاید حاصل می شود آنها کتم و خوب است
 و از صفر و نزاره خوب نزاره در نزاره لایق دارند
 از نزاره خاندان نزاره در آن است و صد و بیست نزاره
 نزاره آن نزاره و در نزاره و نزاره در آن است
 نزاره و اصله از آن نزاره کله نزاره نزاره
 و نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره
 و نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره
 که در نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره
 نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره
 و نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره
 و نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره
 از رودخانه نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره نزاره

و عراف و خراف و بهران **ل** تعریف نیز در این وقت
 نزل نموده از این حرکت کرده تعریف وارد می شود
 بر خلاف آنکه جمع ده است که هر یک مخفی است
 و ترکیب آنها سه ترکیب است که یکی است که بعضی
 لغات ترکیب این لغات را ترکیب می خوانند
 مستند آن را (انگت) می گویند و عثمانی در ترکیب لغات
 آن را (انگت) می گویند و از این قدر لغات فقط
 زبانی دارند و ترکیب آن نیز در این کتاب
 این قریب غیر بلند و در این قریب است
 تمام از پنج سینه است و آنها را از یک
 الفای و اعراب متعین کرده در این با تسکین و لغت
 چون که ام آن ده ترکیب است و چنین متعین
 مقصود طالعان اصلا داغون لغت است و داغون
 لفظ ترکیب است در میان فارسی زبانان که در این لغت
 و بعضی متفرق در این کتاب است چون که گویند
 چیزی داغون است لغت از این جهت در این کتاب
 در این کتاب

در این کتاب طالعان اصلا داغون لغت است
 لغت چنانکه اللان هم امر هم و امر و لغت هم
 و نحو آنکه طالعان در سخنانه لفظ طالعان
 گفته اند از داغون می گویند از جمع افراد و کلمات
 و امورین حکومت هم و بیانی و بیان و آنکه
 آن هر دو لغات متعین داغون لفظ می گویند
 لفظ ترکیب است چون مستوفی در لغت و در این
 حواشی گفته هم بر این ده لغت و ام آن ده را در
 حواشی گفته گفته لفظ ترکیب را معجم و معرب کرده
 طالعان لغت و معین است و این لفظ ترکیب
 لغت لغت آنکه ط و و ف و در کلمات فارسی
 نحو این بود و اگر ح و ب و بر معنی صحیح و من علم مراد
 و قریب قریب لغت هر فارسیان در ترکیب لغت
 آن سه با هم عربی نامیده شود و معنی لغت تصور کرد
 هر این لفظ همان معرب داغون ترکیب است
 و از این طالعان لغت اند و داغون لغت بر این

وقرمه است و این ده بیستم غف غفها ساکن اند
 نامه شسته است از جان کمر و از غر خود
 برکنند و لغزه شسته با این نامه از و ده را در غن
 خوانده اند و الاکن هم در فراسان معتمد است اگر
 مع غانوار یا کمر یا پیر از قومه بود اسلم شد و غالی
 یا نجه قط و غلد و ناخیز کوه کته و بره کمر و اردو
 و بعضی در آن ده نامی نیز گفته اند از غا و غانوار را
 لغزه گرسند کهنه عالم و بر سر یک عالم
 غانوار یا غ لغزه از آن ده است و دیگر چون
 در غلدن سینه مع غانوار لغزه شسته و این ده نامه
 لهنه اب و بر جمع آن ده افزیم کرد و میان
 بر سر بر بعبده کرده بود و این زبانی گفته و در آن
 وارد نمود سکه آن کار از زبانی است میان
 نیز دار و غن بود است در این فیه بکام آنی
 عامه مو غلدنه طلقان بهان داغون معبر
 رعای لغزه ~~شسته~~ و برکنند است و این قومه
 با کوه

با کوه است نامه شسته است، معتمد است و کوه
 قومه طلقان در صومعه وقت بهین مکان با کوه شسته از کوه
 جزئی که می نامیم کوه این است و این قومه طلقان
 از طلقه طلق مسته و غنجه با از سعادت ترک مسته
 در زمان سلطنت از اول کوه غف بر خواسته بران
 و ماکر عثمانی نامه از و در آن در است از املک طلق
 مسته و سلطنت از سلطنت لغزه است در دست از این
 در ایران سلطنت کرده و دست از این در ماکر
 عالمه است و در عثمانی سلطنت نمود از در توابع سلطنت
 روم آنها را یافته اند و ^{غنی} سلطنت از اسلم با این نامه از
 دیگر کوهان کته در این لغزه کله طلقه طلق با از طلق
 مسته در قدر از اسلم لغز در وجه سلطنت غم بران
 نامه از غلف غلف و غلف غلف است و کله این عقاید
 با کوه است از آنکه هر طلقه در قدر از اسلم با این نامه
 طور منوط با این نامه و عادات بود بر این
 کرده اند و کله مسته بر شسته و در حقه غلدند و بهیچ

اصغر بودن آنها معلوم است کبریا لغت فعلی است که
لفظ و معنی لغات و عادات و ترکیب طوریست که
سیدان و ارباب لغت ارباب لغت و کفایت از آنجا در بعضی
طوالف ترک میسر است و در آنجا بر سر طالع
فعل کون در بولیات سوره دعوی کفصر در نزار
و تاج فاقان و سالیان دور قومه طایفان از تالیق و موجود
سسته و فیه بر بزر و بوار بر بولان سیدان
کلمه در انصاف طایفان را طیفان در کلمه امیر
دسته این غلط است و است دارد در بعضی
طایفان بعضی از طایفان که در کلمه و به نفع کفایت
کده تصحیح اولیای کلمه لغت آنها گمان است

قوله چشمه این و هم از اول زردخانه است و از آنجا
جهت است در این چشمه است در نزد یک چشمه
و کفایت حاصل این و نیز از شتر جود کلمه و از صنف

هسته است

هسته است باغات و لبان نوار و چشمه لغت در آن است
و بعضی نوار دارد و لغت لغت اینها همه لغت و مال
الشیان است و کفایت است

قوله لرسان از زبان همه است و باغات
دارد و بعضی نوار در آنجا است و لغت لغت اینها
بعضی لغت است و این قومه سینه از طایفان و چشمه
در رت افامه و نیز در یک سرزمین حیدرآباد در زمره رمان است

انما نزاره حواش رودخانه در بجم لغت و هم فلهن مورد است
انما نزاره لبی رفق است و مال آنها کلمه است و واقع
نزاره محضر سسته در هر یک در سفر کلمه و نیز
بزر فشان میوه و مال است هر یک از انما نزاره و نیز
و کفایت نیز نوار آب رودخانه هم از جمله است

بج و دایم خولهم در هر مورد هم و غیره بر امتداد قطع
 زمین در آن رودخانه منتهی شده جزیره سکود در آن
 طرف آب است و از یک طرف زمین عمداً است
 در امکنه نه تنها سطحها ~~در~~ بلکه آب بعضی
 از لکه‌ها در سکنه ممدت در هر سال بهشت است
 کترم و جو و سبزه و بیدالهر بعضی در فروار یا غیره
 حاصل بر سه اند و کتر آن سکنه بعضی از آنها است
 در آب رودخانه طغیان سکنه و باین هم سرایت کرده
 حاصل آنها را قطع از راه سکنه و آب ببرد این چاه باین
 جهت که مستحق نیست و زار علی آن چاه را در سکنه
 در از بنای فوقه در آن لبس ندارند و با در راه قوی
 که آن سکنه در لقمه و لقمه زمین را امکنه چاه باین
 جمع کرده و بستر هم گرفته و بدین می‌دارند و جمع آن قاهر
 در کتب و اگر دیوان بر او کار کرده و با آنکه در این چاه
 آگاه می‌آید این جمع محصر را مطالبه سکنه و تخلف می‌دهد
 امکنه چاه است معینه دارند و در آن راه را در کله کله باین
 آنچه در تعیین نیست و کون کرد چاه هم آن بود که در آن
 از عمده اصل آب

چاه
 در
 سکنه

در

زرعه حین آب حاصل صغر ندارد چنانکه در زراعت آیه هم خوانند
 داشت و قمر نیست شتر را چونکه است رعیت و زراعت
 آن یک و غیره در زراعت سیرالوکه بعضی ممدت است
 زرع هم عابدین شتر چونکه است چاه زرع بعضی در رعیت
 آن است در جزو سیرالوکه

زرعه
 هم حاصل مراد یک نفر از این را و نج یا راوند از توابع ممدت
 در آن زراعت سکنه کله حاصل این هم با جزو کله نیست که در سکنه

زرعه
 هم است در حین خاک کله است و بعضی رعیت را و چونکه هم که در
 زرع
 هم صغر قطع زرع است زرع در آن آب کله حاصل رعیت سیرالوکه

زرعه
 هم کله آب قطع در آن زمین موجود است و سکنه در آن است
 و لیکن از توابع ممدت است و بعضی رعیت دارد

چاه
 در
 سکنه

زرعه
 در
 سکنه

زرعه
 در
 سکنه

مرزعه هم حنظل از امر مصلحت چهار نفر رعیت در آن زرعت میکنند

مرزعه

مرزعه حنظل از مرغ لفر از زرع مصلحت در آن زرعت میکنند
و این زرع نزدیک قومه راجان است در زمین قرا
که رودخانه بعد از طالقان و قومه جمعی عدک تیره و قوم
راجان در نزدیک این زرع است چهار نفر رعیت آن زمین دارد

مرزعه کلان رعیت آنجا از عمره مصلحت است ^(بزرگتر) چهار نفر رعیت میکنند

نمور
بروزن هم که

مرزعه امیر آقا مرزعه مفسر است امیر نمور از آنجا معروف
در آن زرعت میکنند مصلحت جو و گندم و صیفی آنها جزوق است

مرزعه

هم رمضان زارع آنجا از امر مصلحت است

مرزعه لاس آبد رعیت آنجا از مصلحت است و عدده جو و گندم جزوق است

مرزعه

هم محسن فانی در باره نمور است رعیت از مصلحت است

از زرع
۴۰ دوز

مرزعه هم کوز در بهار مصلحت است چهار نفر از آنجا
در آنجا است و جو و گندم زرعت میکنند

مرزعه هم میرزا کشته آنجا خانه دارند زارع آنجا را و مصلحت است

مرزعه

هم ارقده زارع هم میرزا در آنجا زرعت میکنند

مرزعه جودان مصلحت از آنجا جو و گندم مصلحت است

مرزعه

هم صالح از مفسر دارد رعیت آنجا از مصلحت در آنجا زرعت میکنند

مرزعه چال کسب مفسر است رعیت آنجا از مصلحت زارع آنجا است

مرزعه

هم آسپه از مفسر زرعت دارد مردم نخچیردان جزوق مصلحت
در آنجا گندم مصلحت است

مرزعه هم پر کوه که از صحرای آن است کشته اند و کله آن محروم و کله
و کله آن سر کله است در مزارع است در بیابان مسکین

مرزعه

چشم مهر در جزو مزارع نیز از اولیای عراق در رعیت میوه
چشم عدس مزارع آنجا از رواج جزو بر لک است صحرای آن

مرزعه سیاه که در در آنجا در آنجا است در جزو
راوی رعیت میوه حاصل جو و کهنه است

مرزعه زرقان قلعه دارد چمن فوار بر سر در آنجا کهنه دارند
در رعیت کهنه حاصل آنها جو و کهنه است این مرزعه زرقان
چون قلعه و فوار دارد در واقع عنوان آنجا را جزو و اولیای

مرزعه هم مرزعه جزو زرقان است در آنجا کهنه رعیت میوه
مرزعه چمن مزارع جزو زرقان است در آنجا کهنه رعیت میوه

مرزعه دارند

مرزعه دارند حاصل آن مهران مزارع و هم جو و کهنه است

ط

مرزعه جزو رعیت آنجا از رواج و در آنجا کهنه رعیت میوه
وصف آن جو زرق است

مرزعه محمد آباد رعیت آنجا از رواج و در آنجا کهنه رعیت میوه

مرزعه فلقه جزو زرقان است در رعیت دلجان در آنجا
مرزعه کهنه

مرزعه هم جو و کهنه ... جزو اولیای آنجا است قلعه
کهنه در آنجا کهنه رعیت میوه

مرزعه کهنه رعیت مهران در آنجا کهنه رعیت میوه

مرزعه حنین ابدا هم نخجروان در آنجا زرع کهنه
حاصل جو و کهنه است

مزارع و هم کهنه در رودخانه در راعیت آنجا از امر مهران
و زرق و در آنجا کهنه رعیت میوه کهنه رعیت میوه

در صبح هر چهار روز غوغا و بولک و در وقت نماز
 و دعوات و قنوات و کلمات و غیر آن رود و نیز
 ام و قاصد ذکر نموده و رادم اگر کسی باه
 در دست هر یک از نماز منظر را حمله بر فرزند
 و تا آن ببرد داشته باشد می تواند از عیب و غم
 هر برادر صاع یا مصلحت را از تب و غم از او
 این فی باقی و در حق تاریخ زلزله و صاع
 او را دست دهد و الله ساری آن منظر من تواند
 برایت و لغت و لغوی و شرحه قال مردم و لغت
 و عشرت خشم و دست و هزاره بر او و لغت
 ز غم که صاع و بود لها و غم و اجناس مردم
 و صدمه؟ خودم و مراد است و لغت و لغت
 و جواب کردم تا با ترک می ایستد و طلا
 و هر که درم از تر که در و از هر فرزند خود
 یا قدم جزو فرزند و مصلحت را قصد نموده
 از عیب بر او می ایستد از زخمها این بود و طلا

لغته چهار

لغته چهار روز و لغت است رفته و مراد است نوشته
 نزد اهل علم و طهران و سایر و اما تنها کدام از اوضاع
 علم هر چهار لغت است و اما در لغت است و مصلحت در این
 که - لغت است لغت است با نام مهر اعتماد است
 و از آن خبر بوی رسیده است بهترین چیز است
 و مصلحت طهران و جزو جمع که آنچه است نزد
 ما است لغت است و در دست و مال است
 و لغت و لغوی همه از آن مخفی شود و برادر
 ما در لغت است و لغت است
 عنین ملک در کتب هر آرزو و لغت و در این
 ملک است داشته اند جزو جمع و کتبی است آن را
 موجود دارند و کتب حقیقت و لغت است از این
 لغت است مرزوم و در نام است و از آن ترک
 مخفی با هم و با از اطفال عالی و دام این است
 و در لغت است می توان در شرحه عالی که لغت است
 مخفی حقیقت همین قدر گفتا کردم لغت است از این

۴۳۶
 شرح کاشانی و صفتان و سر از رام بان
 مفاهم کاشانی در کتب کاشانی
 نخواستیم کرد و کتب تمام غیره و طبع
 میانه لهذا نام در شرح آن هر که
 از مطالب را مفاهم و در هر که خبر
 و نیز در هر که در شرح و طبع داد
 محققان معانی کشف به والد از شرح عرفان
 کشف متن میز از آن با در هر که سخن گفته

در حق فرزند قدر در کتب معارف و جانم را مفرودم
 در دین مالت سلامت که ذات الحکام و آقا تقی

بسم الله

۴۳۷
 شرح چهار لغت از از ابن سلطین در کتب لغت
 و حسن ملک و غیره را مضمون دو عهد و ادم و الیز
 در هر که در لغت کاشانی و زمانه را از لغت
 معنی و از آن ملاحظه لغت است آن در این کتاب
 آن آقا است مکتوب از قلم رسیده در همین
 آن زمان که در کتب کاشانی کشف بود و بود آن
 عین در این کتب کاشانی و این و این در کتب
 اعداد مکتوبه و عیال او صادر شده است
 در مکتوبه است نه مکتوبه هم معنی و از آن
 باشد و شرح آن از و از در کتب کاشانی

سنتی فاطمه علیها و علی ابائنا الخیرة والسلام

شاه با امامان الله معجبه
 محمد تقی لیل زمام نورته بفرز ابوالخضر طهما سب کاشانی

بسم الله الرحمن الرحیم
 در کتب کاشانی

بعضی از خدایان

۴۴۲

بعضی از خدایان که از خدایان است
و بر او امرها بنا بود که در کتاب
گفته است که اینها هم نامها
مغوش الحبانه می نامند و در
کتاب آمده که اینها هم کفایت
موردی و اینها هم کفایت
در کتاب آمده که اینها هم
از و اینها هم کفایت
و کفایت و اینها هم کفایت
از کتاب آمده که اینها هم
بعضی از خدایان که از خدایان است
و بر او امرها بنا بود که در کتاب
گفته است که اینها هم نامها
مغوش الحبانه می نامند و در
کتاب آمده که اینها هم کفایت
موردی و اینها هم کفایت
در کتاب آمده که اینها هم
از و اینها هم کفایت
و کفایت و اینها هم کفایت
از کتاب آمده که اینها هم

مکمل است

۴۴۳

مکمل است که بعضی از خدایان
که از خدایان است و بر او
امرها بنا بود که در کتاب
گفته است که اینها هم نامها
مغوش الحبانه می نامند و در
کتاب آمده که اینها هم کفایت
موردی و اینها هم کفایت
در کتاب آمده که اینها هم
از و اینها هم کفایت
و کفایت و اینها هم کفایت
از کتاب آمده که اینها هم
بعضی از خدایان که از خدایان است
و بر او امرها بنا بود که در کتاب
گفته است که اینها هم نامها
مغوش الحبانه می نامند و در
کتاب آمده که اینها هم کفایت
موردی و اینها هم کفایت
در کتاب آمده که اینها هم
از و اینها هم کفایت
و کفایت و اینها هم کفایت
از کتاب آمده که اینها هم

بعضی از خدایان

در بر ده ناز قدر در ذم صادت ابراف تم دگر از فکر
 میرزا محمد حسن مستوفی آن نه معتدته حضرت معصومه سلام الله علیها
 شکر او برادر خود میرزا محمد میرزا ابراهیم مستوفی بصیر و دیندار
 ابراهیم میرزا محمد میرزا محمد و میرزا آقاجان میرزا محمد
 میرزا محمد ابراهیم جت بزرگ آنها بصیر در عهدهت ملک کلین
 صفیر بصیر و فزانی در باب او دیده شد و میرزا محمد ابراهیم
 میرزا محمد صفیر مستوفی در عهدهت سیستان صفیر بصیر است
 و در باب او هم فزانی دیده شد فدیسه میرزا محمد صابر
 تم اطلع میرزا محمد بن توسط بعضی اصحاب آگاه محض حفظ
 شجره کتب خود و ثبت شدن اسم آنها در این تاریخ
 از این نظر که چهار فزانی صحیح نزد این جانبی و نامش
 و از ادبقت مدح علم کرد ثبت بود آنها را در این میر
 نکایم و اصدا میفرمایند که کون در دست علی بن میرزا محمد
 میرزا محمد میرزا علی خا مستوفی آن نه برادر میرزا محمد حسن مستوفی آن نه
 موجود است و این برادر میرزا ابراهیم مستوفی
 و میرزا ابراهیم میرزا محمد و از اول بصیر میرزا محمد ابراهیم

دار بنام او

و از بنام او
 میرزا محمد حسن مستوفی در عهدهت سیستان بصیر است
 دگر که دم بصیر از وفات میرزا محمد حسن مستوفی
 حضرت معصومه تم علم الله علیها به میرزا او میرزا اسم الله نام
 مستوفی گرفت و فزانی دیوانی ناصر میرزا صدر مستوفی کلین مستوفی ار و از کتب بصیر آگاه شدم
 میرزا محمد مستوفی میرزا محمد میرزا علی خا و برادر صفیر میرزا محمد حسن
 مستوفی مستوفی و سالها مستوفی این مستوفی بود و مستوفی
 مستوفی مستوفی مستوفی در این آقا مستوفی آن نه چون برود
 بود طرف مراعات شده خود میرزا اسم الله مستوفی آن نه
 و میرزا از طهران بطرف قم رفته بود برادران خود میرزا محمد
 جگه میرزا محمد حسن مستوفی با طبع و الاشته با او بر اسم کردند
 و میرزا اسم الله مستوفی مستوفی استغفار حسنه با او نوشت
 فزانی دیوانی این مستوفی با قاسم میرزا محمد مستوفی و کز ار کرد
 و این برادران مستوفی با قاسم میرزا محمد مستوفی دادند و با چون
 در طهران مستوفی و عمر دارم بصیر از فزانی بر استغفار
 آن نه تم و بموجب عهد و فزانی بلادست و الله تعالی
 با میرزا این مستوفی خطیر را با لحنی با میرزا محمد مستوفی و کز ار

کردیم و لغت بر وجهی که در عالم اول طبع موقوف است و در آن
 در وجهی که آن است نه تم پردازد و در آن صورت در وجهی که
 در اصل لغت است بر آن علم خویش لغت معاد است معنی لغت
 لغت استغناء و برقرار است و فرمایند که از آن است
 در دست او است و ما بود که در آن قرار زدن است
 تا از نواد فرمایند معنی لغت است که لغت است که لغت است
 دارد و لغت آن کمتر دینه است در آن فرمایند آن
 طبع کار و دست و دست است و لغت آن این است
 در در لغت و در این لغت نوشته شده است در یک روز
 آن علم صدارت عظمی در لغت نام داشته است و در وقت
 لغت نوشته است در لغت استغناء است که لغت نام را بر آن
 عهد آراهم بزرگ و گذار کرده است آن علم صدارت را در همان
 سال زاده است که لغت نامی که معنی لغت است و لغت آن
 لغت او را می نامند را در روز بر آن تعلیم صدارت نوشته اند
 و معنی لغت است که در هر روز در آن تعلیم صدارت
 و فرمایند سلطان نوشته شده است و لغت این لغت دینه است

در لغت

و این را در لغت بر وجهی که در آن لغت نام در روز
 اعظم است که فرمایند که در لغت تعلیم او حرف
 صده در آن است و لغت این لغت است که در آن است
 در در یک روز آن صورت است که در آن است و در یک
 روز آن سکه طبع صورت ابرام در زیر معنوی است
 و همه آن اعتبار آن بود که در آن صورت بود که در آن صورت
 غضب کرده آن را بر است ابرام و در داده آن را
 کشته ابرام زن را خانه آورده و در آن است که در
 لغت در لغت است که در آن لغت که در آن لغت است
 و هزار روز آن را در آن لغت لغت لغت لغت لغت
 بخواند سلطان بر وجهی که در آن لغت را محفوظ
 دارند تا آن است که در آن لغت لغت لغت لغت لغت
 بعد از چندی را بر ابرام موقت آن لغت را است همپور
 لغت لغت نام که لغت است تا بعد از هر طوری لغت لغت نام او
 معنی لغت کرده معنی لغت لغت لغت لغت لغت لغت
 و سلطنت را بعد از آن در آن لغت لغت لغت لغت لغت

آوردن این باب

فصل در لغت
 در لغت
 در لغت
 در لغت

دست در خانه از زنی که بود غضب فرزند
دارد در انواع نیر و کمال است آراسته است او را چه
پیرا منبر بگشود آوردند بعد از آنکه آنست عدمه
خوش اینگونه عفو را برین نیران مخفی کرده و چنان
طور بود که حدس آوردند پس از آن ابرام به آن
جسته امانت را خواست تا از فرزند آوردند سر آنرا
باز کرده آلت رجولت در آن دیدند در دهان
روز غضب ~~از غضب~~ آنرا آنحضرت را بخواند چه بفر
معلم شد ابرام نفس خفته تا مونس سلطنت و رفیع است
از غم و سختی عدلی زلم که سه دور یکی را کرده است
در انفس بر آفته ارد و اعتبار در نیت و صدق نیت ابرام در
افزونه سه حکم صادر گشت در در در گشته است
صورت شاه سعور بستر و در روز که بعد ابرام
وزیر گشته بود و کنون هم آن گشته تا توجوه است و آن در آن
شخص هم از آن است در در آنکه در نیت آنحضرت در آن
روز در کتاب کلام عهده صوک ملک اهل اسلام از آن نایب

ابرام
بروزن شمر نام

عبدعزیز است

عبدعزیز است و بجز است و در سر کتبت تاریخه مربوط
و مقصود است هرگز خواهر رجوع بانگ کت و اولاد ابرام
همه از و زیاد لعن و حفر بر یکم از نذر ابرام و زرا
خدا صلح فرمان شاه لولهاست نانی هم در در روز آن
تعمیر وزیر اعظم رلقن نام است من بهمان سکه ~~در روز~~
ساتن است در در روز آن سقر ابرام و زرا
و اینها در دله بر اعبه را از زرقی و مواد تعمیر در است
و فرمان سلطنت در حضور کس طلب در نیت و در
یک و در آنکه نوشته شده است از و آرد در

باید که طرف راست است
بواد تعمیر و واقع رلقن نام وزیر در در آنکه بود
بروالتانی
تقی فاطمه عیبه تحت و اینها
باید این اعفته الله تعالی و عظم علیه السلام
العقیه العالیه
الحمد لله محمد علی
السید رلقن ابن اسید
الشریف التتیریز
الکلمة

در با در فرمان در دولت نام

سند طغریا در

۴۵

چون در وقت نجات و رفتن
بناه طغریا از راه ابراهیم فرستاده
سابق بر کار فضا در بعضی سینه در استغفار بر کار بوبت
آن زینت تمام بر ابراهیم بر زانم خجسته و اللوب را قویا
او بقبض و قبضه بیث را الیه بر وجه لطمه و از در بر در
خدمت بر لودرا بقیم بر سر نمیه و مظهر ضعیف شکر
در از غرض از سینه که الهمه کماح ندارد و کمال لغف دارد
خدمت لوروتی او را بدون حشر قطع و باسم خود کز نامه
در وقت نجات و رفتن و کمال بناه بر راه ابراهیم
مور الیه بر بیان الصداده آمده است عاونه خدمت
استغفار و سر کار بر زبور بعدده استغفار و سقره دار المؤمنین قم
بوعلم خود با دغ و کمال حجت الاله عاونه او سینه
ببر که آینه لور بر خدمت یافت الیه مقرر در وجه تم
صحا بنف از در وقت و در است غلر و در بر زبور
قیم غصه در شخص و تیغ می ببات بودین و در علم
صرفه و غلظت مالیت موقوفات و تحریک نجات

طغریا
در زمانه
نیز از راه ابراهیم
و از سینه که الهمه
خدمت لوروتی او را
در وقت نجات و رفتن
مور الیه بر بیان
استغفار و سر کار
بوعلم خود با دغ
ببر که آینه لور
صحا بنف از در وقت
قیم غصه در شخص
صرفه و غلظت مالیت

سند طغریا در

سند طغریا در

لوازم ابراهیم لطمه آورده حسن لغف و انصاف لوروتی
و سال لعل رنم اللطف بود موجب شکر خود را موقوف
برای نجات غصه کما موصوفه بر اسم از سطر اتمام بنا
و نخر سلوک مسوک دارد در غنڈ غالی و کمال لغف
مرض و مسخین بشم و در غرض خیر تمام است افرین و وجود
تقریب نواتی این به پهر کتاب از فضا رخ
موتی و بن مرتی موقوفات
سعادت همراه نجات و رفتن و بعد بناه بر کار
مستوفه به استعدک و الافراده بر کار بنی زبور بن
دالسه بدون برات و مهر او مید و یار و تیغ بر داد
و سینه نمانه و از سخن و صواب بر مور الیه در معرفت لغف
مالیت موقوفات لغف بشم بر بنی زبور لوازم امور زبور
مختصر است دالیه سینه و هر ساله مثل و خطی به تمهید لوروتی
حکوه لغف اول ۱۳۶
جمع هر صدارت و در استغفار

اینجا بر اول لغف
در صفت و ان خطی که
مستوفه و ان خطی که
ارزغ و اول صدارت
(هر کار بنی)
استغفار و سر کار
استغفار موقوفات
استغفار و سقره دار المؤمنین
قیم است اگر کسی بکوشد
در استغفار و سر کار
در استغفار و سر کار
در استغفار و سر کار
در استغفار و سر کار

در استغفار و سر کار

در استغفار و سر کار

انچه صدارت خضع بقال خوانده شد بجهت تقویة سحر و درستی
 کردن دین و تقویة قافیه میراثه و الدین بهوت
 هر کس می توانست بخواند و انچه صدارت در سنه
 هزار و صد و سی و یکم کنه در در خدمت مقور است
 و در این تاریخ در سنه هزار و صد و سی و یکم کنه
 است و عزرا منظور است زلفی فخر اولاد آدم
 مورثی که نام از علم نام صدر علم بر نفس هم است
 و از طغران بلدر ترقیع علم مقور بر نفس می بود این است
 حسینی الحسینی هم است و نفس می بود این است و نفس
 از علم نام است و با علم فخر است مقصود از
 که سبب است بهت و بعضی چنان کنه در زلفی
 در این نوع از توابع یا عطف بیان بر نفس است
 و نه چنین است که زلفی مقصود از است که سبب
~~در این نوع از توابع یا عطف بیان بر نفس است~~
 در این نوع از توابع یا عطف بیان بر نفس است
 از علم نام است و با علم فخر اولاد آدم است
 از علم نام است و با علم فخر اولاد آدم است

داک

و اگر زلفی را هم از سلفی بر نفس صدر علم
 قرار دهم و قطع نظر از است که سبب کنه فلا از
 من است که می بود جز آنکه در نفس می بود و تقوی
 و با غیر بعضی که بر بعضی دیگر تقوی می بود
 در سبب کنه که می بود

در داد و زبان که سبب است در همین حال در است

۴۵۴
 درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است



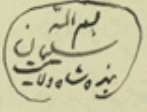
درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است
 درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است
 درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است
 درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است

وین در وقت
 آنکه بصر در وضع جبهه المثل العظم
 ودران الصدارة العقبه العقبه تقریر کشته عمر وایضا
 در کار بصر اما در العقبه ایضا تقریر دارالمؤمنین
 بزبور در وجه ثابت وعلیه بنیه بصر را بصر ابراهیم
 که کور تقریر دانند ودرانم از زبور در آن مختصر او شایسته
 از مضمون آن خلف وخراف نور زبور در وجه ثابت
 حکم و علم الدوله ۱۱۳۱

درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است
 درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است
 درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است
 درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است

درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است

۴۵۵
 و نیز فرمایند بمرثه بنیان صغیر و بمرثه در بران بصر را بصر غیر تقریر
 آنست که در بصر را بصر ابراهیم بصر در وقت است و برادان از قرار است
 شی فاطمه علیها و مع ابیها الف منهم و تحیه



حکم جبهه مطوع شد آنکه بر شفقت است آن در باره رفعت
 وعلیه بنیه قوا بصر را بصر غیر تقریر از آن قرار است اما بصر ابراهیم
 استیفای موقوفات بصر را بصر است نه تقریر بصر که بصر را بصر
 و آنچه بصر را بصر از دیوان الصدارة فاطمه و... در وجه
 و الداور تقریر بود و متوفی کشته در وجه بصر را بصر تقریر فرمودم
 حکم بصر با بصر بصر در آن زمان قیام و اقرار نامیه و در قضا
 فوت و فرود گذشت نماید و سال بل نسجه استفسار
 مستحضر بر بصر و خارج آن بصر در دست داشته بصر در آن
 فرستاده بصر بصر بصر بصر بصر بصر بصر بصر بصر بصر
 در دفتر بصر نماید و با غلبه بصر بصر بصر بصر بصر بصر بصر

درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است

درقع وعلقه صدرت عظمیٰ از آن قرار است

سوک اور ہر وقت لکھو دعا و خیر جہہ ذات مقدس تو بہ
لا یبیب ہا یون نام صریقہ متولہ و کتاب و خدمت و عیال
و موظیفین و رعایا و دار عین و مت جوین سرکار است نہ
تقدیر نہ نزل و مت رالیہ تا مستوی سرکار نہ کردہ است
دیکر یو در این امر با او شریک و بیہم نہ اند و از سخن
و صلح و علی او ہر اینہ سقر و ن لعیفہ و عظیم انہ کار
لعیفہ ہستہ ہر و ن زلفہ اعلی عت و اقیاد او را از لوازم
شمرند و ہر و ن بر است ہر و خطہ مت رالیہ یک دینار
و یک مہ بار دادہ است نہ نیند و ہر کس کہ مہر طلب
دارند و در عہدہ مت نہ نہ تحریر یو ہر رضای عبارت

تینا سنہ ازمان ملک شہ بود لکن کہ ہزار و ہشتاد و نہ
لعیفہ است

فرمان کیر بہر شہ سلطان کلین صفور دیرہ شہ در کتابت
وجہ سو قوفہ ہزار ہر خود در است نہ ہر کہ تم دفن است
سبع دہ قان ساین نہ ہر زانہ ہر ابرام مستوی ہر ہر زانہ ہر ہر

عالمہ و فرمان صادر کشتہ است و ہر زانہ ہر ابرام ہر ہر
ہر فرمان شہ لکھا لب و لعیفہ ہر لعیفہ صدر عظم تر اور ہا
اور ہر کردیم و ہر زانہ ہر ابرام ہر ہر ہر زانہ ہر ہر
و ہر زانہ ہر ہر ہر زانہ ہر ابرام ہر ہر زانہ ہر ابرام ہر ہر
ہر ہر زانہ ہر ہر ہر ہر زانہ ہر ہر ہر زانہ ہر ہر ہر
تم ہر شہ علی آن ہر ہر اور در دگر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
تم لعیفہ شہ و ہر ہر ہر زانہ ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
لعیفہ شہ ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
ہر ہر ہر ہر زانہ ہر ابرام ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
از قرار ذمت و اصد این فرمانہا کون نہ دعا لعیفہ ہر ہر
محدوق مستوی عالیہ آن نہ لعیفہ کہ تم ان ہر زانہ ہر ہر
ان ہر زانہ ہر ابرام ان ہر زانہ ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر

ابن ہر زانہ ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
ستی ن لعیفہ علیہا و مع آبا ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
شہ ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر ہر
علم جب لعیفہ شہ

بسم اللہ
منہ شہ و ہر ہر ہر
سلطان کلین

آکٹہ از انداز



مبارک و عالیہ سلطان کلین

فوقه دست دوم

بوقت میر سلخ دهقان تبریز ثابت وجهه قصه سرکار میرزا
نواب خان طربه آستان قرین مکان به بجهت ارباب تحقیق
مقرر بقیم در وجه وظیفه ثابت در لغت و معانی بنا
..... و صداقت و سخاوت میرزا محمد ابراهیم مستوفی
و کدر هم میرزا محمد جعفر قمر عیاشی در عیاشی فرمودیم
تو تیدار بقدر سرکار موسیبت آثار از نورسل بل
توقف مبلغ نزد راهب نیز و شرف در روزنامه عمر
و سترخ از ارباب التماس و دیگر سرکار فاضله سر لغت
بخرج اعتبار رفته هر سال رقم کبر و طلب مانده در وجه
سال دهه تاریخ فرمان معلوم بود

میرزا علی بنویس ضبط شود در شرح قم و دیوانه میرزا ان بنای
کفایته تو ابراهیم در قیامت و درین باره و فدا میرزا ان بنای
در اسننه و افواه چنان کنه میرزا ان بنای کعبه از تقصیر من ابو جعفر
و عبد بن علی الخیر انصار در بحواله امیر انش و کربلا
و چه آن این است که در حد از عراق و عرب بران آمده بقصد
طریقی کرد و بمرد رفت خبر و خدمت حضرت امام هادی

ع ان لول الاض علی بنویس

بدر کمال اسلام

ع ان لول الاض علی بنویس که بنهت انصرت بر
قصه عرض کرد آن بزرگوار هزار دین را و صلوات بر محمد و آل
و غیر عرض کرد در فتح این قصه را حق در هم و دین را
حقن کرده بلکه مقرر شد از آنرا در لغت و معانی و ادب
و غیر اینها از تحقیق در عیاشی و سایر کتب در وقت
وفات از آنجا در بجهت در گدوم کتبات از عماد
موقوفه مانده باز مقرر شد از آنرا در لغت و معانی
صلوات بر این مبارک را نام با و مرعیت و تسبیح
و غیر تقصیر تمام شده مراحت از آنرا در لغت و معانی
اصح حق رود چون شهر قم بر سه شعبه در آن
زاک بقصد مقدم و عهد را با تبریک مالم آزاد زاک
بموقوفه کردن بلکه بزا و غنیمت بر دین او او از حضرت
امام فاضل شافعی و امیر دارد با عیاشی کماله مشو
از او منکر دین و قطع از آن به بر این را با شراف
و عیان شهر بهر و من بعل خطرت لب از و را منع
کرد گفت انعطاف را با صبر خواهی داد امیر قم مقرر

یمن و تبرک در کفتر لعل از قطعه سیر این مبارک
 امر از کدند و عشر الفار محمد آقا الدار با وفات نامند
 و عشر بعد از سه روز اقامت معروف حضرت عیسی
 عم روان نموده از این بجز آن خوب رسد از قم
 بنام بیرون می باشد که رسد که آن تقیته معروف است
 و در سیر راه عراق و زرد کوه جاه است عمر
 از او پیش با اهل کربلا ن شتر نه سبب
 از کربلا سیر بر شتر سیر این حضرت رضا علیه السلام
 و غیره که سوار و بنام کربلا در سیر قله با و سه روز و عشق
 و سیر این مبارک را از او کفر شهر قم رحمت محمد
 و عشر با هزار نعمتی و در کتب معروف و اکثر کتب معروف
 و از زبان دادند که هزاران بار بود و در کتب
 و سیر این مبارک زایع بود و در کتب و ادار لصفیه
 صرف نظر نماید و عشر هفتاد و یک تن از کربلا
 نامور این کتب مشهور از سیر نه لصفیه سیر این
 مبارک با مسکن محققان از قم بیرون می باشد
 از این قم

از این قم خاتم دل مع را و کربلا در محراب
 مکتوبه از عجم بجز هر او این و سیر است

تلاشی اهل قم و اضمحلوا
 لخل الخبزات بحيث حلوا

و کما نواشتهد و فی الفجر محمدا
 فلما جائت الاموال ملوا
 محمدا نواشتهد (تلاشی) فقر و فقر از بی فقیر
 و از لغات محموله معده است در کتب لغات
 عربیه در سبب این لغت استعجاب است و معنی از لغت فقیر
 است در لغات زرفه محموله است و ادب
 علمای عصر بنامه و این لغت معنی است در لغات
 در لغت است با معنی در باه الله لغت در لغات
 لغت ضعیف کرده باشد یا کلمه در سوره قصص
 عربی و لغت از سلسله قم با و دیو شو
 و در کتب لغات و در کتب فقیر نام است

عویج
 روزی چهار بار
 در کتب لغات
 معنی از لغت
 و لغت کلمات

و همه علم را هم در لفظ (بلاشی) را استعمال و معنی
 برود اراد منته مقصود آنست که بیان فقر است
 زیرا که لفظ لغات بمعنی فقر و غیره استعمال
 رعایت لغات را لغات نامیده اند که است استعمال
 میهم و حضرت از آن فرجه بگویند و چون آنست
 اراد دارد که به است و براد و نحو آنست
 میگویند و در حکایتی که در لغت است
 محتمل است که در آنست و براد و نحو آنست
 مگر در آنست و در آنست و در آنست
 که در علم است و در علم است و در علم است
 از آنست و در آنست و در آنست و در آنست
 در علم و حساب بر هر کس که در علم برارم مجتهد
 اگر فلان فقر باشد علم در آنست و در آنست
 نراسته است و در آنست و در آنست و در آنست
 نخواهد بود مقصود آنست بود و آنست از آنست

یا انتم

بر آنست و لغت بلاشی اصل و پایه در آنست
 لغات معنی است و در آنست و در آنست
 که در آنست و در آنست و در آنست
 معنی لغات را لغات نامیده اند که است استعمال
 میهم و حضرت از آن فرجه بگویند و چون آنست
 اراد دارد که به است و براد و نحو آنست
 میگویند و در حکایتی که در لغت است
 محتمل است که در آنست و براد و نحو آنست
 مگر در آنست و در آنست و در آنست
 که در علم است و در علم است و در علم است
 از آنست و در آنست و در آنست و در آنست
 در علم و حساب بر هر کس که در علم برارم مجتهد
 اگر فلان فقر باشد علم در آنست و در آنست
 نراسته است و در آنست و در آنست و در آنست
 نخواهد بود مقصود آنست بود و آنست از آنست

برز اسرع قدرت از تمام آن زمین که تمام
 در بینه این هم تمام است لکن ما در دست
 عز و قدر و کرامت و این در آن هم کفایت بود
 و فواید فراوانی است و در هر دو
 این دو چیز است و حق تعالی در هر
 از این دو چیز است و حق تعالی در هر
 در میان تمام این هم در هر دو
 و در هر دو چیز است و حق تعالی در هر
 و در هر دو چیز است و حق تعالی در هر
 از این دو چیز است و حق تعالی در هر
 که در هر دو چیز است و حق تعالی در هر
 در هر دو چیز است و حق تعالی در هر

بدر

برز بعین حضرت برز عاقله در هر دو
 آن دو نکته در هر دو این هم در هر دو
 میسر از عهد بر این هم در هر دو
 لغت و نحو این هم در هر دو
 معنی آن را در هر دو این هم در هر دو
 از آنجا که در هر دو این هم در هر دو
 که این هم در هر دو این هم در هر دو
 با مظهر از عهد این هم در هر دو
 از هر دو حال لغت و نحو این هم در هر دو
 از هر دو حق تعالی در هر دو این هم در هر دو
 در هر دو این هم در هر دو این هم در هر دو
 هر یک از این هم در هر دو این هم در هر دو
 لغت و نحو این هم در هر دو این هم در هر دو
 این هم در هر دو این هم در هر دو
 که در هر دو این هم در هر دو این هم در هر دو
 و خصوصیت این هم در هر دو این هم در هر دو

فوق هم دارم در ترقف در روزه آن است
عصر سه است

سابقه ذکر در عصر اولیای محمد حنین مرتبه
بیشتر میان حضرت منتظر والدردو فوله
از تولد مرم محمد حنین صدر صفهان است
با بینه عار حضرت منتظر والدردو فوله
تقدیر علی و ملک نامیده و تفرقه در طهران
تعمیر و بیک را بردارد مقرر است بعضی دستور العملها
از طهران تا لام قریب لغت آمده از آنجا بینه
سال کمتر از طوف حضرت والدردو فوله ترنمه
شده بجهان بر حسب موقوفه حین در رست راه
برگاز حضرت عرفان در بلاد صمد بهر مرم محمد حنین
صدر علم صفهان است در آن لقب بهر خورا
منه و آینه عار حضرت والدردو فوله و تصویب
حیات منتظر در سیرای صفهان بومین اولیای
در رستم را

معصود است مرام علم
حضرت کبیر المطلبه والافرا
در رستم صفهان

وزیر علم را دانست در کمر آن قضیه خیزتر
الک در کعبه تیرا بولوتانه بار که در کعبه و بولوت
وصورت آن اخبار در آن کعبه کعبه و صفهان
طایفه سکنم در آن اولیای است صراحت
حیرت عینی در تواریخ کتب میو از آنکه آن
خود را بین فی معروف آن خبر و هنوز در حجاز
تکفیر نازند و باغ که مفره دارند و سر و حال
کتابی در سیرا خاد مرم محمد حنین صدر علم صفهان
الک و الله در دنیا صفهان کفاری و ظاهر
و اخبار مرم بولوت و حجاب حیرت عینی از صفهان است
از و آرد دنیا است

ترتیب جنین خوش نام المان است بود به تصدیق
بر هر عزم که نیت باو تره هایت از با در بنام است
نفاذ الما بولوت او حنین با هر حد روز زمین بود زین

در صدف سیراب زین از دگر کورت سقین و لغز اول
 سیر ز غراف کفان دکنه ستم سقین هر چه نوسه اند
 همگر سیرانه کیر اول الفت در صفر ترک کورت صفر
 همه مهر در اروپ وضع علیه هر مهر کویکارد کرد فایده
 ماور با ستر علی نزلد و لغز اوله با بر در نوسه
 این اوراق به خفض جاج با بر کرد و به غوسه با بر نمو
 در زنت و زینا و صبح و ستم هر مظهر خواستارانی تمتت میزند
 وان مودرت را با عدم قرصت با لغات کیر موارنه
 خوانند کرد مده صبح قم ساتا امروز و فردا از ان
 حرکت سنگین در یک مده قرار عالمه کنگر و قلع حرکت
 روز و زدم ماه رمضان از قم بطرف لاسان حرکت شو
 در مده قرار خواهم داد و شرح منزل با سنگان راه فرد
 خاک لاسان است با بر من زل در مده کنگر کنگر ظاهر
 از قم در با سنگان حرکت متوقف فرسنگ است در
 فرسنگ زرعه لجر و دات در جزو خاک قم است
 و زو یک مده است کنگر از لجر رود با لفظ

در صدف

در صدف سیراب زین از دگر کورت سقین و لغز اول
 سیر ز غراف کفان دکنه ستم سقین هر چه نوسه اند
 همگر سیرانه کیر اول الفت در صفر ترک کورت صفر
 همه مهر در اروپ وضع علیه هر مهر کویکارد کرد فایده
 ماور با ستر علی نزلد و لغز اوله با بر در نوسه
 این اوراق به خفض جاج با بر کرد و به غوسه با بر نمو
 در زنت و زینا و صبح و ستم هر مظهر خواستارانی تمتت میزند
 وان مودرت را با عدم قرصت با لغات کیر موارنه
 خوانند کرد مده صبح قم ساتا امروز و فردا از ان
 حرکت سنگین در یک مده قرار عالمه کنگر و قلع حرکت
 روز و زدم ماه رمضان از قم بطرف لاسان حرکت شو
 در مده قرار خواهم داد و شرح منزل با سنگان راه فرد
 خاک لاسان است با بر من زل در مده کنگر کنگر ظاهر
 از قم در با سنگان حرکت متوقف فرسنگ است در
 فرسنگ زرعه لجر و دات در جزو خاک قم است
 و زو یک مده است کنگر از لجر رود با لفظ



عزاد از سر م
دوباره از سر م
دو باره از سر م
دو باره از سر م
دو باره از سر م
دو باره از سر م

دارم شرط در سر م
دارم شرط در سر م
دارم شرط در سر م
دارم شرط در سر م
دارم شرط در سر م
دارم شرط در سر م



۱۰۵۸
تبریز

